



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مکتبہ

پہلی

۱۹۹۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پدر خاک

نویسنده:

علیرضا ملازاده تقی پور

ناشر چاپی:

استوار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	پدر خاک
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست
۱۴	پیش گفتار
۱۷	امیرالمؤمنین (علیه السلام) در انتظار امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
۲۲	شئونات معصومین (علیهم السلام)
۲۳	خلقت نوری
۲۸	احیاء، اماته، خلق و رزق
۳۷	حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشکل گشای انبیا
۴۶	اسم اعظم
۵۰	اسامی حضرت (علیه السلام)
۵۱	دلیل نامیده شدن حضرت علی (علیه السلام) به لقب امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۵۴	تولد نور
۵۶	شخصیت جناب ابوطالب (علیه السلام)
۶۰	شمایل بی نظیر
۶۲	اشعار ابن ابی الحدید در فضیلت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۷۲	فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از ابابکر
۷۹	فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از عمر
۹۳	فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از عثمان
۹۵	فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از معاویه
۱۰۲	سقیفه به نقل از عامه
۱۱۶	تحلیلی از واقعه سقیفه

۱۲۱	بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۱۲۷	علت گرفتاری و بدبختی های مردم
۱۳۵	مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۱۴۵	نمونه ای از عدالت
۱۵۸	اهمیت انتظار و دعا
۱۶۵	حقیقت دعا برای فرج امام عصر عجل الله فرجه الشریف
۱۶۵	اشاره
۱۶۵	معرفت
۱۶۶	ظهور
۱۶۷	انتظار
۱۶۸	دعا
۱۶۸	غم بزرگ و دعای پیغمبران الهی
۱۶۹	مفهوم انتظار و اقامه عزای امام حسین (علیه السلام)
۱۷۳	حقیقت انتظار
۱۸۱	منابع و مأخذ
۱۸۷	درباره مرکز

سرشناسه : ملازاده تقی پور، علیرضا، 1340-

عنوان و نام پدیدآور : پدر خاک/مؤلف علی تقی پور؛ ویراستار بهلولی، محسن حسینی.

مشخصات نشر : مشهد : استوار، 1402.

مشخصات ظاهری : 178ص.؛ 14/5×21/5 س م.

شابک : : 5-111-415-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : کتابنامه: ص. 173 - 177؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق.

موضوع : 'Ali ibn abi-Talib, Imam I, 600-661

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق -- احادیث

موضوع : *Hadiths -- Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661

رده بندی کنگره : BP37/35

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 9171483

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

یا صاحب الزمان

پدر خاک

علی تقی پور

ص: 3

امام رضا (علیه السلام) می فرمایند که خداوند متعال در عظمت و منزلت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به اسرافیل فرمودند:

«وَجِهِيَ الَّذِي مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ لَمْ أَصْرِفْ وَجْهِي عَنْهُ.» (1)

او وجه من است که هر کس به او توجه کند از او روی گردان نمی شوم.

أنت ثاني الآباء في منتهى الدور *** و آباءه تعدُّ بنوه

خَلَقَ اللهُ آدمًا من ترابٍ *** فهو ابنٌ له، و أنت أبوه

ص: 4

1- الأمالي، صدوق، 222، عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج 2، ص 49؛ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ج 3، ص 32؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 38، ص 98.

پیشگفتار 7

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در انتظار امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) 10

شئونات معصومین (علیهم السلام) 15

خلقت نوری 16

احیاء، اماته، خلق و رزق 21

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشکل گشای انبیا 30

اسم اعظم 39

اسامی حضرت (علیه السلام) 43

دلیل نامیده شدن حضرت علی (علیه السلام) به لقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) 44

تولد نور 47

شخصیت جناب ابوطالب (علیه السلام) 49

شمایل بی نظیر 53

اشعار ابنابیحدید در فضیلت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) 55

فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از ابابکر 65

فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از عمر 72

فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از عثمان 85

فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از معاویه 87

سقیفه به نقل از عامه 94

تحلیلی از واقعه سقیفه 108

بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین (علیه السلام) 113

علت گرفتاری و بدبختی های مردم 119

مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) 127

نمونه ای از عدالت 137

اهمیت انتظار و دعا 150

حقیقت دعا برای فرج امام عصر عجل الله فرجه الشریف 157

ص: 5

معرفت 157

ظهور 158

انتظار 159

دعا 160

غم بزرگ و دعای پیغمبران الهی 160

مفهوم انتظار و اقامه عزای امام حسین (علیه السلام) 161

حقیقت انتظار 165

منابع و مأخذ 173

ص: 6

روزی از روزها، در مدینه، شهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، همانجایی که دخترش را کشتند و وصی اش را خانه نشین کردند، رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) بین اصحابش برادری قرار داد. وی هر دو نفر را با یک دیگر برادر دینی قرار می داد که در دین با هم برادر باشند. بین ابوبکر و عمر نیز برادری قرار داد. (1) به این کار مشغول بود تا بین همه اصحاب برادری قرار داد. امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام)، پس از آن، از جمع جدا شد. پس از چندی حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده و فرمود که ای ابوتراب، برخیز. چه چیزی تو را به این جا کشانیده است؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) جواب دادند که پدر و مادرم به فدایت. دیدم بین اصحاب برادری قرار دادی و مرا برادر کسی قرار ندادی... رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ای ابوتراب، در دنیا و آخرت، تو برادر من هستی و من برادر تو هستم.»

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمودند:

ص: 7

«أَنَا وَعَلَىٰ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ.» (1)

«من وعلی پدران این امت هستیم.»

لفظ «اب» یعنی «پدر». خاک هم بر امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت می نماید. آیه پایانی سوره نباء هم به همین نکته اشاره دارد:

«وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (2)

«روزی که کافر می گوید ای کاش خاک بودم.»

یعنی ای کاش از شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودم. فرد در این زمان از طرفی آتش مهیا شده برای مشرکین و اهل نفاق را دیده و از آن گریزان است. از طرفی هم نظر می کند و می بیند هر فاجری که به اندازه جرعه آبی که به دلیل محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و صدیقه کبری (علیها السلام) به شخصی نوشانیده باشد، شفاعت می شود؛ اما این فرد هیچ شفیع و دوستی ندارد. وی در این حالت آرزو می کند که «ای کاش خاک بودم»؛ ای کاش از شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودم.

در چگونگی کنیه ابوتراب از عبایه بن ربیع نقل است که به ابن عباس گفتم چرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، کنیه ابوتراب را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داد؟ وی گفت که زیرا او صاحب و مالک زمین و حجت خدا بر اهل آن می باشد. بقای زمین و آرامش زمین به اوست. همچنین شنیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: 8

1- عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 85؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 264؛ معانی الأخبار، ص 52؛ علل الشرائع، ج 1، ص 127؛ تفسیر الصافی، ج 1، ص 150؛ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 2، ص 78؛ البرهان فی تفسیر القرآن ج 1، ص 264؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 16، ص 95؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 2، ص 65 و ج 10، ص 320 الی 322؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 5، ص 14.

2- سوره مبارکه نبا، آیه شریفه 40.

«إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَرَأَى الْكَافِرَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِشِيعَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) مِنَ الثَّوَابِ وَالزُّلْفَى وَالْكَرَامَةِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابِيًّا أَيْ يَا لَيْتَنِي مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا)». (1)

«همانا وقتی قیامت شد و کافر دید که خدای تبارک و تعالی برای شیعه علی (علیه السلام) چقدر ثواب و کامیابی فراهم کرده، می گوید که ای کاش خاک بودم یا ای کاش از شیعیان علی (علیه السلام) بودم. این فرمایش خداوند عز و جل است که می فرماید کافر [در آن روز] می گوید ای کاش خاک بودم.»

(فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ) (2)

«پس برای ما از شفاعت کنندگان کسی نیست * و دوست نزدیکی (دوست دلسوزی) هم نداریم.»

حال که مقام شیعیان پدر خاک چیزی جز بهشت نیست، بهتر است کمی از فضائل پدر خاک گفته و قلم را به ذکر آن مقامات معطر نماییم. سپس بیندیشیم که ابوتراب از ما چه می خواهد و ما چگونه تراب خواهیم شد تا امیرالمؤمنین هم پدرمان بشود.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ». (3)

«سپاس خدایی را که ما را از متمسکین به ولایت امیرالمؤمنین قرارداد.»

ص: 9

1- بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 35، ص 51.

2- سورة مبارکه شعراء، آیات شریفه 100 و 101.

3- فضائل امیرالمؤمنین، ص 107؛ إقبال الأعمال، طبع القديمة، ج 1، ص 464؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، طبع الحديثة، ج 2، ص 261؛ لوامع صاحب قرانی مشهور به شرح فقیه، ج 6، ص 252؛ مفتاح الجنان، ص 204؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال؛ الإمام علي بن أبي طالب (عليه السلام)، ص 223.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در انتظار امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

در اتاقی کوچک زانوی غم در بغل گرفته و بر پهنای صورتش سیلاب اشک جاری است. سینه اش از فراق یار و همدمش پر از درد و غم و دلش از ستم هایی که بر او روا داشته اند خون است. در مصیبت همسرش می فرماید:

«وَقَدْ عَظُمَتْ وَفَاتُكَ وَفَقْدُكَ فَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَفْجَعَهَا وَ أَلَمَهَا وَ أَمْضَاهَا وَ أَحْزَنَهَا هَذِهِ وَ اللَّهُ مُصِيبَةٌ لَا عَزَاءَ لَهَا وَ رَزِيَّةٌ لَا خَلْفَ لَهَا.» (1)

«حقیقتاً که فوت و از دست رفتن تو خیلی برای من سنگین و بزرگ است. همه ما از خداییم و به خدا باز می گردیم. به خداوند سوگند که این مصیبت دردناک ترین و غصه دارترین مصیبتی است که هیچ تسلیت و تعزیتی با آن برابری نمی کند و جانشین آن نخواهد شد!»

ایشان خطاب به قبر مطهر پدر همسرشان عرضه داشتند:

«اگر توانمندی و غلبه فرمان روایان نبود، تا ابد در کنار قبرت باقی می ماندم و همچون معتکفان در کنار مزارت درنگ می نمودم و همچون زن فرزند مرده بر عظمت این مصیبت ناله و زاری سر می دادم. پس در محضر پروردگار، دختری مخفیانه به خاک سپرده می شود و حقش به زور از او گرفته می شود و آشکارا از ارث محروم می گردد، در حالی که پیمان تو با این مردم طولانی نگشته است و یاد تو به کهنگی نگراییده است. پس ای رسول خدا، به درگاه خدا شکایت می برم و زیباترین عزاداری را در فراق تو به جا می آورم. پس درود و رحمت و برکات خدا بر تو و دختری باد.» (2)

ص: 10

1- بحار الأنوار، ج 43، ص 191.

2- أمالی شیخ صدوق، ص 237.

حضرت به یاد روزی که همسر مظلومش را میان در و دیوار ضرب و شتم کردند، در انتظار قیام فرزندش، مهدی (علیه السلام)، برای قصاص، روزگار سرد و جانکاه را سپری می کند و قلب مجروحش را با صبر و رضا در برابر مشیت الهی مداوا می کند. حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرمایند:

«وَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ وَانْتَظِرِ الْفَرَجَ.» (1)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره دیدار فرزندشان، حضرت مهدی (علیه السلام)، این گونه عمل می کنند و سخن می گویند:

«هَاهُ وَ أَوْمًا بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْتِهِ.» (2)

«و با دست مبارک خود به سینه خویش اشاره کردند و فرمودند که چقدر مایل به دیدن او هستم.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از تبیین آینده و خبر از فرزندشان، حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، از شوق دیدار او، با دست به سینه خویش اشاره نموده و می فرمودند:

«و يَا شَوْقَاهُ إِلَى رُؤْيَيْتِهِمْ فِي حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ وَ سَيَجْمَعُنَا اللَّهُ وَ إِيَاهُمْ فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ.» (3)

«آه، چقدر مشتاق دیدار آنان هستم، در حالی که ظهور و دولتشان تحقق پیدا کرده است. به زودی خداوند ما و ایشان را در بهشت عدن

ص: 11

-
- 1- علل الشرائع، ج 1، ص 4؛ إثبات الهداة، ج 5، ص 203؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 50، ص 318؛ رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، ج 2، ص 507؛ مستدرک الوسائل ج 3، ص 277.
 - 2- الغيبة للنعماني، ص 214؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 51، ص 115.
 - 3- الكافي، چاپ اسلامیة، ج 1، ص 335؛ الوافي ج 2، ص 410؛ مرآة العقول ج 4، ص 33؛ تفسیر نور الثقلین، ج 2، ص 498؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ج 6، ص 441.

حضرتش در آرزوی آن روز با شکوه؛ یعنی ظهور دولت حضرت مهدی (علیه السلام) قلب داغ دار خویش را تسلی می داد و به امید زیستن در حکومت الهی مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (1) و دیدار وجود مقدس فرزندش نیرو می گرفت و در میان انسان های گرگ صفت و روباه سیرت زندگی را سپری می نمود و گاهی هم شوق انتظار را آشکار می کرد و خطاب به اصحابش می فرمود:

«سَمِي نَبِيَّ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نَفْسِي فِدَاؤُهُ فَلَا تَخْذُلُوهُ يَا بَنِي وَعَجَّلُوا.» (2)

«جانم به فدای کسی باد که هم نام پیامبر است. پس ای فرزندان من، او را وانگذارید و در یاری اش تعجیل کنید.»

چه نزدیک است امروز ما به فدای باشکوهی که سپیده آن آشکار خواهد شد. بدانید آن کس از ما (حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشريف))، که فتنه های آینده را درمی یابد، با چراغی روشن گر (3) در میان شما گام می نهد و بر سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) رفتار می کند تا گره ها را بگشاید. او بردگان و ملت های اسیر را آزاد می سازد. جمعیت های گمراه و ستمگر را

ص: 12

1- بر اساس مسئله رجعت که از اعتقادات شیعه است.

2- بحار الأنوار، ج 51، ص 132. این شعر چنین است: «بني إذا ما جاشت الترك فانتظر *** ولاية مهدي يقوم فيعدل و ذل ملوك الأرض من آل هاشم *** و بويع منهم من يلد و يهزل صبي من الصبيان لا رأي عنده *** و لا عنده جد و لا هو يعقل فثم يقوم القائم الحق منكم *** و بالحق يأتیکم و بالحق يعمل سمي نبي الله نفسي *** فداؤه فلا تخذلوه يا بني و عجلوا.»

3- حلال را از حرام جدا ساخته تا کسی به حرام مبتلا نشود.

پراکنده و حق جویانِ پراکنده را جمع آوری می کند.

حضرت می فرمودند:

«او گره ها را می گشاید و بردگان و ملت های اسیر را آزاد می سازد.» (1)

حضرت در فرصت های مناسب مردم را متوجه کارهای امام عصر در زمان ظهور می کردند و به تمام شیعیان و محبین شان می آموختند که در میان مردم هوس ران و دنیا طلب باید جامه صبر بر تن نمود و در انتظار رهایی از ظلمت و دوران غیبت، با ورع و پارسایی در برابر گناهان و شبهات استقامت ورزیدند و با سلاح دعا برای تعجیل ظهور امام منتقم، به ستیز با مشکلات دوران غیبت رفت و با تاسی از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) زندگی روزمره را با آرزوی آن روز باشکوه سپری کرد؛ چنان که وجود گرامی حضرتش با گفتارهایی که حاکی از شوق دیدار فرزندش بوده، مفهوم انتظار را برای شیعیان پر رنگ ساختند. زیرا ایشان بعد از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، بزرگ پرچم دار انتظار هستند و مشتاق ترین انسان ها به مهدی (علیه السلام). این حدیث میزان شوق و شدت انتظار آن امام همام را می رساند:

«اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَعْتَهُ خُرُوجاً مِنَ الْغُمَّةِ وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَ الْأُمَّةِ.» (2)

«خدایا بعثش را موجب پایان اندوه او قرار ده و به وسیله او کار متفرق امت را فراهم آور.»

همچنین ایشان برای شفای ارواح خسته منتظرین در دوران غیبت نسخه ذیل را تجویز نمودند:

ص: 13

1- نهج البلاغه، حکمت 150.

2- غیبت نعمانی، ص 214.

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّبْرُ وَ الصَّمْتُ وَ انْتِظَارُ الْفَرَجِ.» (1)

«برترین عبادات صبر و سکوت و انتظار فرج است.»

حقیقتاً که چه نیکوست صبر و انتظار فرج.

قطعاً این انتظار روزی به پایان خواهد رسید و مشتاقان جام شیرین فرج را خواهند نوشید. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیف آن روز باشکوه می فرماید:

«إذا نادى مناد من السماء أنّ الحقّ في آل محمّد، فعند ذلك يظهر المهدي على أفواه الناس، ويشربون حبه، فلا يكون لهم ذكر غيره.» (2)

«هنگامی که منادی آسمانی بانگ برآورد که حق با آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است، نام مقدس حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر سر زبان ها می افتد و محبت او در دل ها جای می گزیند و مردم دیگر یادی جز یاد او نخواهند داشت.»

ص: 14

1- تحف العقول، ص 201؛ الإرشاد في معرفة حجج الله: على العباد، ج 1، ص 302؛ كشف اليقين في فضائل أميرالمؤمنين (عليه السلام)، ص 183؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 68، ص 96.

2- التشریف بالمنن في التعريف بالفتن، ص 129؛ الصراط المستقیم إلى مستحقي التقدیم، ج 2، ص 259.

نطق ملکوتیان، مداحان، فضیلت گویان و ملائک مقرب از مدح و ثنای وجود نورانی مولای متقیان قاصر است. کلمة الله اوست و به اراده حق تعالی تمامی هزار هزار عالم از کلمات الله که باطن و حقیقت گرامی ذوات مقدس می باشد پر شده است. کارگزاران الهی خود را در برابر شمارش فضل بی انتهای کلمات الهی قاصر می دانند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«ما کلمات خدا هستیم. هیچ کس فضائل ما را درک نمی کند و عقل هیچ بشری به انتهای فضیلت ما نمی رسد.» (1)

در جای دیگر نیز می فرمایند:

«به اذن پروردگار، مالک ملکوت آسمان ها و زمین من هستم؛ لکن شما طاقت مشاهده حقیقت مرا ندارید.» (2)

فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیشتر از آن است که در این مختصر بگنجد یا به قلم نارسای این کمترین نگاشته شود. به گفته نظام نیشابوری، حضرت علی (علیه السلام) بر گوینده و نویسنده محنتی گران و باری سنگین است که اگر بخواهد حقش را ادا کند به کفر و گزافه گویی دچار گردد و اگر کوتاه آید خیانت کرده است و حد وسط در فضائل او آن قدر دقیق است که فقط اندیشمندان ماهر و حاذق از عهده بیان آن برمی آیند.

ابن ابی الحدید معتزلی، از محققین علمای سنت، در مقدمه شرح نهج

ص: 15

1- تفسیر قمی، ج 2، ص 278.

2- تفسیر برهان، ج 2، ص 489.

البلاغه، می گوید که فضائل علی (علیه السلام) در آن حد از عظمت و شهرت است که نویسنده و گوینده در برابر آن خود را ضعیف و زبون و شرمسار بیند که در صدد تفصیل آن برآید.»

از علمای شیعه و عامه نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«لَوْ أَنَّ الْبَحْرَ مِدَادٌ وَالْغِيَاضَ أَقْلَامٌ وَالْإِنْسَ كُتَّابٌ وَالْجَنِّ حُسَابٌ مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ (علیه السلام).» (1)

«ای ابوالحسن، اگر دریاها مرکب و درختان و جنگل ها قلم، انسان ها نویسنده و جتیان حساب گر شوند، نمی توانند فضائل تو را بشمارند.»

خلقت نوری

خدا گنجی پنهان بود. سپس اراده کرد خود را بشناساند. آن گاه حقیقت نورانی و مقدس حضرات معصومین (علیهم السلام) را آفرید و به معنای زیباتری می توان گفت که خدا وقتی خواست خود را به خلاق نشان دهد، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آفرید و تجلی زیبای او را صورت خویش معرفی نمود و زبان و چشم وی را زبان و چشم خود دانست و دست خویش را... و به این ترتیب حضرت علی (علیه السلام) به مقام لسان الله، عین الله، اذن الله، یدالله، قلب الله، ثارالله، علم الله، قدرت الله و... رسید.

چون ذات مقدس حق تعالی از جسم و مکان و صفات مخلوقات منزّه است، برای شناساندن خویش از تجلی عظمتش نوری ابداع فرمود که جمیع

ص: 16

1- غرر الأخبار، ص 224 و 416؛ الأصول والروضه (للمولی صالح المازندرانی)، ج 6، ص 8؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 40، ص 75.

صفات الهی در اوج ظرفیت ممکنات در آن جمع گشته و او نشانی از خدای بی نشانه است. جناب سلیم بن قیس به جناب مقداد گفت که بهترین مطالبی که درباره حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ای بیان کن. مقداد گفت که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَوَحَّدَ بِمُلْكِهِ فَعَرَفَ أَنْوَارَهُ نَفْسًا» (1)

«خداوند متعال در پادشاهی خود یگانه است؛ آن گاه خود را به وسیله انوارش معرفی کرد.»

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در بیانی زیبا این انوار را معرفی می فرمایند:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيٍّ (علیه السلام)» (2)

«نخستین آفریده ای که خدای متعال آفرید نور من بود. سپس از نور من نور علی (علیه السلام) را جدا ساخت.»

امام سجاد (علیه السلام) می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه و آله و سلم) وَعَلِيًّا (علیه السلام) وَالْأَيَّمَةَ الْأَحَدَ عَشَرَ (عليهم السلام) مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ»

(3)

«همانا خداوند عزوجل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) و یازده امام (عليهم السلام) بعد از آن حضرت را از نور عظمت خود آفرید.»

آن گاه خداوند آن دورا انتخاب نمود و آن ها را جانشین و خلیفه و قائم مقام خود قرار داد. امام موسی کاظم (علیه السلام) فرمودند:

ص: 17

1- کتاب سلیم بن قیس الهملائی، ج 2، ص 859؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 40، ص 96.

2- مشارق أنوار الیقین فی أسرار أميرالمؤمنین (علیه السلام)، ص 60؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 54، ص 170؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج 1، ص 382.

3- بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 15، ص 23؛ کمال الدین، ج 1، ص 318.

«اضْطَفَاهُمْ لِنَفْسِهِ وَ جَعَلَهُمْ خُزَانَ عِلْمِهِ وَ بَلَّغَاءَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ أَقَامَهُمْ مَقَامَ نَفْسِهِ.» (1)

«آن ها را برای خود برگزیده و آنان را خزانه داران دانش خود و مبلغان پیغام خود به خلق قرار داده و آن ها را به جای خود نشانده است.»

این گونه این بزرگواران واسطه بین خدا و خلق شدند و خدا هم برای این که مردم این انوار مقدس را ببینند و پیامشان را بشنوند و از اعمال و رفتارشان الگو بگیرند، بر آن ها لباس بشریت پوشانید. نیز حضرت می فرماید:

«ظَاهِرُهُمَا بَشَرِيَّةٌ وَ بَاطِنُهُمَا لَاهُوتِيَّةٌ ظَهَرَ لِلْخَلْقِ عَلَى هَيَاكِلِ النَّاسُوتِيَّةِ حَتَّى يَطِيقُوا رُؤْيَتَهُمَا.» (2)

«ظاهر آن دو بشر است؛ ولی باطن شان به خدا مربوط می باشد. در میان مردم به شکل انسان ها ظاهر شدند تا تحمل دیدن آن ها را داشته باشند و این فرمایش خداوند است که همان لباس مردمان را بر آنان می پوشانیم (3).»

حضرت تغییر این نور به شکل بشریت را این گونه توضیح می دهند:

«هُمْ خُلِقُوا مِنَ الْأَنْوَارِ وَ انْتَقَلُوا مِنْ ظَهْرٍ إِلَى ظَهْرٍ وَ صُلِبَ إِلَى صُلْبٍ وَ مِنْ رَحِمٍ إِلَى رَحِمٍ فِي الطَّبَقَةِ الْعُلْيَا.» (4)

ص: 18

1- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (عليهم السلام)، ص 394؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 4، ص 193؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 9، ص 518؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سیده النساء (علیها السلام) إلى الإمام الجواد (علیه السلام))، ج 11، ص 18.

2- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (عليهم السلام)، ص 394؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 4، ص 192؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 9، ص 518؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سیده النساء (علیها السلام) إلى الإمام الجواد (علیه السلام))، ج 11، ص 18.

3- سورة مبارکه انعام، آیه شریفه 9.

4- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (عليهم السلام)، ص 394؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 35، ص 28؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 9، ص 518؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سیده النساء (علیها السلام) إلى الإمام الجواد (علیه السلام))، ج 11، ص 31؛ القطرة، ج 1، ص 97؛ تفسير برهان، ج 3، ص 193.

«تمام این چهارده نفر از نور آفریده شده اند و از نسلی به نسل دیگر و از صلب پدری به پدری دیگر و از رحم مادری به مادر دیگر منتقل گشتند. آنان نوری هستند که از صلب های پاک به رحم های پاکیزه انتقال پیدا کردند.»

خداوند متعال به سبب این ذوات نورانی اسماء و صفات و افعال و قدرت و علم خویش را آشکار نمود و این ذوات مقدس را نشانه ای بر وجود خود قرار داد. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در روایتی از قول پروردگار می فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْتُهُمَا عَلاَمَةً بَيْنَ خَلْقِي يَعْرِفُ بِهَا الْمُؤْمِنُونَ.» (1)

«این دو (حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام)) را آفریدم تا علامتی باشند در میان بندگانم که به واسطه آن ها مؤمنان شناخته شوند.»

پس همان گونه که علائم در راه مشخص کننده مسیر درست از نادرست می باشند، برای پیمودن مسیر درست در این عالم نیز باید به نشانه های نورانی خداوند متعال نگریست و به وسیله ایشان راه درست را پیدا کرد. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«لَيْسَ لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرَ مِنْنِي وَلَا نَبَأٌ أَعْظَمَ مِنْنِي.» (2)

«برای خدا نشانه ای بزرگ تر از من و خبری عظیم تر از من نیست.»

از این نشانه می توان به آن بی نشان (خدا) پی برد. این نشانه دلیلی محکم بر وجود خالق است؛ چراکه خدا عظیم تر از آن است که با عقول مردمان

ص: 19

1- مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين (عليه السلام)، و الأئمة (عليهم السلام)، ص 169؛ القطرة، ج 1، ص 355.

2- القطرة، ج 1، ص 257؛ مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 347.

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهَمِّ وَلَا يَنَالُهُ حَدْسُ الْفِطَنِ الْأَوَّلِ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقُضِي.» (1)

«چه بزرگ است خدایی که اندیشه های ژرف نمی تواند حقیقت ذات او را درک کنند و گمان زیرکان آن را نمی یابند. آغازی است که نهایی ندارد تا به آن رسد و پایانی ندارد تا ایام سپری شود.»

لذا امام کاظم (علیه السلام) فرمودند:

«أَقَامَهُمْ مَقَامَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ لَا يَرَى وَلَا يَدْرِكُ وَلَا تُعْرَفُ كَيْفِيَّتُهُ وَلَا إِيَّتُهُ.» (2)

«خداوند آن ها را به جای خود نشانده است؛ زیرا خداوند دیده و درک نمی شود و چگونگی و مکان برای او معنایی ندارد.»

معرفت به نور مقدس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بزرگ ترین و زیباترین نشانه خداست همان معرفت به خداست. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در روایت شریف و معروف نورانیت، معرفت خود و خالق خویش را این چنین معرفی می فرمایند:

«مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ.» (3)

ص: 20

1- نهج البلاغه، خطبه 94؛ تفسیر القمی، ج 1، ص 1؛ الکافی، چاپ اسلامی، ج 1، ص 135؛ التوحید (للسدوق)، ص 42؛ نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 138؛ شرح نهج البلاغه (لابن ابي الحديد)، ج 7، ص 61؛ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم)، ج 2، ص 86؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 4، ص 269.

2- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (عليهم السلام)، ص 394؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 4، ص 193؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 9، ص 518؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سيدة النساء (عليها السلام) إلى الإمام الجواد (عليه السلام))، ج 11، ص 232.

3- القطرة، ج 1، ص 200؛ المناقب (للعلوي)، ص 68؛ مشارق أنوار اليقين في أسرار أميرالمؤمنين (عليه السلام)، ص 255؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 26، ص 1؛ إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب (عليه السلام)، ج 1، ص 36.

«شناختن من (علی (علیه السلام)) به حقیقت نورانیتیم همان شناخت خداوند است و معرفت پروردگار معرفت به نورانیت من است.»

این معرفت آن چنان حائز اهمیت است که همه خلائق برای اعتقاد و تبعیت از آن خلق شده اند. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«ای علی (علیه السلام)، به خدا قسم که بشر فقط برای عبادت پروردگار و شناختن مقام ولایت خلق شده است.» (1)

در راستای معرفت به انوار مقدس به فرمایش امام کاظم (علیه السلام) اشاره می کنیم:

«فَهُؤُلَاءِ النَّاطِقُونَ الْمُبَلِّغُونَ عَنْهُ الْمُتَصَدِّقُونَ فِي أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ فِيهِمْ يَظْهَرُ قُدْرَتُهُ وَ مِنْهُمْ تُرَى آيَاتُهُ وَ مُعْجَزَاتُهُ وَ بِهِمْ وَ مِنْهُمْ عَرَفَ عِبَادُهُ نَفْسَهُ وَ بِهِمْ يَطَاعُ أَمْرُهُ.» (2)

«محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) از طرف خداوند سخن می گویند و پیام او را می رسانند و دستورات او را بازگو می کنند. خداوند به سبب آن ها قدرت خود را آشکار کرد. معجزات خدا از آن ها دیده می شود. مردم به وسیله آن ها خدا را شناختند و از او اطاعت کردند.»

احیاء، امانت، خلق و رزق

این که قدرت خداوند به وجود حضرات معصومین (علیهم السلام) آشکار گشته است به این معناست که آن ها سبب زنده کردن، میراندن، خلق و رزقِ جمیع مخلوقات هستند و خداوند به وسیله اهل بیت (علیهم السلام) قدرت خویش را نمایان

ص: 21

1- تفسیر جامع، ج 2، ص 305؛ برهان، ج 1، ص 489، ح 2.

2- القطرة، ج 1، ص 98؛ بحار الأنوار، ج 35، ص 28، ح 2؛ تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (علیهم السلام)، ص 395؛ البرهان في تفسیر القرآن، ج 4، ص 193؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 9، ص 519؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سیده النساء (علیها السلام) إلى الإمام الجواد (علیه السلام))، ج 11، ص 32.

می کند (1) خداوند متعال برای رسانیدن فیض خود به جهانیان اسبابی خلق نموده است؛ زیرا:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا.» (2)

«خداوند از این که کاری را بدون وسیله انجام دهد ایبا دارد. پس خداوند برای هر چیزی وسیله ای قرار داده است.»

مثلاً جناب میکائیل مأمور رساندن ارزاق مردم هستند. جناب عزرائیل جان مردم را می گیرد. در صورتی که یقین داریم رزق و مرگ به دست حق تعالی است و ملائک اسباب اجرای امور هستند، نه شریک و وزیر خدا! با مطالعه روایتی گران بها این موضوع فهمیدنی تر خواهد شد: زندیقی از حضرت علی (علیه السلام) پرسید:

چگونه خداوند در یک آیه قبض روح را به خودش نسبت می دهد و در آیه دیگری به عزرائیل و در آیه دیگری به فرستادگانی از جنس ملائکه؟»

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ به او فرمودند:

«ذات مقدس پروردگار بزرگ تر از آن است که خودش در امر قبض روح مردم مباشرت بفرماید. ملائک مرسل به امر پروردگار عمل می کنند؛ زیرا فعل آنان فعل خداوند است. ایشان برگزیدگان و سفیران خدا و خلق هستند. در قرآن کریم آمده است که خدا از میان فرشتگان و مردم فرستادگانی را انتخاب می فرماید.» (3)

ص: 22

1- درباره این چهار امر توضیحات مفصلی را از آیات و روایات و نظرات دانشمندان دینی، در کتاب "معرفت به نورانیت امام عصر" عرضه نموده ایم.

2- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، ج 1، ص 6؛ الکافی، چاپ اسلامی، ج 2، ص 467؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، ج 2، ص 312؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 2، ص 90.

3- سورة مبارکه حج، آیه شریفه 75.

«پس کسی که مطیع حق باشد، ملائکه رحمت روح او را قبض کرده و کسی که اهل معصیت باشد ملائکه عقاب او را قبض روح می کنند. جناب عزرائیل هم ملائک رحمت و هم ملائک غضب دارد که مأمور انجام فرمان ها هستند و به امر او کار می کنند. فعل مأمورین او فعل عزرائیل است و لذا صحیح است که هر چه آنان انجام دهند را به عزرائیل نسبت داد. همچنین فعل عزرائیل فعل خداوند متعال است و خداست که هر که را به دست هر کس که بخواهد می میراند و بخشش می کند و ثواب می دهد یا عذاب کرده و منع یا افاضه فیض می فرماید. فعل امنا پروردگار فعل خداوند است. خداوند در قرآن به این امنا خطاب می فرماید که نمی خواهید مگر آنچه را خداوند بخواهد (1) همچنین می فرماید که هنگامی تیرافکندن تو تیر نیفکندی؛ بلکه خدا افکند.» (2)

خداوند فعل پیامبر خود (صلی الله علیه و آله و سلم) را فعل خودش نامیده و خواسته است به واسطه قدرتی که به برگزیدگان خود داده، استیلا و اقتدار ایشان را به جمیع مخلوقات بفهماند. بدین طریق سبب اصلی و اولیه پیدایش آفرینش، حقیقت نورانی محمد و آل محمد (علیهم السلام) است. امام کاظم (علیه السلام) در ادامه روایت پیشین می فرماید:

«بِهِمَا فَتَحَ بَدَأَ الْخَلَائِقِ وَبِهِمَا يُخْتَمُ الْمُلْكُ وَالْمَقَادِيرُ.» (3)

ص: 23

-
- 1- سورة مبارکه انسان، آیه شریفه 30؛ سورة مبارکه تکویر، آیه شریفه 29.
 - 2- سورة مبارکه انفال، آیه شریفه 17. اشاره به جنگ بدر.
 - 3- بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 35، ص 28.

«خداوند آفرینش را با آن‌ها (محمد و آل محمد (علیهم السلام)) آغاز کرده و هستی و مقدرات را به آن‌ها پایان بخشیده است.»

آن‌ها خدا نیستند؛ لکن به اذن خداوند متعال کارهایی خدایی می‌کنند. خودشان برای جلوگیری از غلو یا کوتاهی در اعتقاد به مقامات‌شان فرمودند:

«نَزَّهُونَا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ وَ اِزْفَعُوا عَنَّا حُطُوظَ البَشَرِيَّةِ.» (1)

«خدایی را به ما نسبت ندهید و بهره‌های بشری را که بر شما جائز است بر ما روا ندارید.»

یعنی نه ما را خدا بدانید و نه مثل خودتان بشر. باطن این بزرگواران نورانی و مقدس می‌باشد و آنان بندگان یگانه معبودند و این درست خلاف نظریه غلات و خوارج و منافقین است. امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«گفتارهای متناقض درباره علی (علیه السلام) چقدر تعجب آور است. چقدر فاصله است میان گفتار کسی که می‌گوید علی (علیه السلام) خداست و شخصی که می‌گوید او بنده نافرمان خداست. البته در نظر علی (علیه السلام) از این دو نسبت ناروا، گفتار کسی که او را نافرمان و متمرد می‌داند آسان‌تر است.» (2)

روایت دیگری در این زمینه با مضمون ذیل وارد شده است:

«نَزَّهُونَا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ وَ اِزْفَعُوا عَنَّا حُطُوظَ البَشَرِيَّةِ يَعْنِي الحُطُوظَ الَّتِي تَجُوزُ عَلَيْكُمْ فَلَا يِقَاسُ بِنَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فَإِنَّا نَحْنُ الأَسَدُ رَأْسُ الإِلَهِيَّةِ المُوَدَّعَةُ فِي»

ص: 24

1- مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 105؛ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 5، ص 394؛ كتاب جامعه در حرم از مشارق الانوار، ص 69؛ لباب حقایق الايمان، ص 18.

2- بحار الأنوار، ج 15، ص 5.

الْهَيْكَلِ الْبَشَرِيَّةِ وَالْكَلِمَةِ الرَّبَّانِيَّةِ النَّاطِقَةِ فِي الْأَجْسَادِ التَّرَائِبِيَّةِ.» (1)

«به ما نسبت خدایی ندهید ولی آنچه هم بر بشر رواست بر ما روا ندانید که همانا هیچکس از مردم با ما مقایسه نمی شود. ما اسرار الهی هستیم که در این کالبدهای بشری به امانت نهاده شده ایم و کلام گویای پروردگار هستیم که در این جسم خاکی جای گرفته ایم.»

دنایای خاکی و ظلمانی ما محل فهم اسرار این ذوات نورانی نیست.

حضرت فرمودند:

«لَوْ أُذِنَ لَنَا أَنْ نُعَلِّمَ النَّاسَ حَالَنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مُنَزَّلَتْنَا مِنْهُ لَمَّا احْتَمَلْتُمْ.» (2)

«اگر اجازه داشتیم که از جایگاه خویش در نزد پروردگار به مردم خبر بدهیم، شما نمی توانستید آن را تحمل کنید و بپذیرید.»

معصوم در مقام بیان شأن محمد و آل محمد (علیهم السلام) و حقایق وجودی ایشان می فرمایند:

«وَقُولُوا بَعْدَ ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ الْبَحْرَ لَا يَنْزِفُ وَ عَظْمَةُ اللَّهِ لَا تُوصَفُ.» (3)

«آنچه می خواهید در فضل ما بگویید؛ ولی بدانید که فضائل و مقامات ما همچون دریایی است که پایان نمی پذیرد و عظمت خدا را نیز نمی توان توصیف کرد.»

نمی توان به تفصیل به بیان مقامات نورانی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر ذوات مقدس (علیهم السلام) پرداخت، چنان که جناب ابوذر (رحمة الله) با این همه

ص: 25

1- مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 105؛ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 5، ص 394؛ كتاب جامعه در حرم به نقل از مشارق الأنوار، ص 105؛ لباب حقایق الايمان، ص 18؛ الأنوار اللامعه فی شرح الزيارة الجامعة، ص 201 و 204.

2- بحار الأنوار، ج 25، ص 385؛ المتحضر، ص 128؛ القطرة، ج 1، ص 74.

3- إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 5، ص 395؛ القطرة، ج 1، ص 232؛ مشارق الأنوار، ص 69.

مقامات، تحمل اسراری را که جناب سلمان (رحمة الله) از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) حمل می کرد نداشت. لذا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به اباذر (رحمة الله) می فرمایند:

«ای اباذر اگر سلمان (رحمة الله) از اسراری که در سینه نهفته دارد چیزی را بر تو فاش سازد خواهی گفت که خداوند کشنده سلمان (رحمة الله) را بیا مرزدا!» (1)

انسان خاکی چه می داند سرّ الله و حجاب الله یعنی چه. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) راجع به مقام حجاب اللّهی حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند:

«لَا يَحْجُبُهُ عَنِ اللَّهِ حِجَابٌ وَهُوَ السُّتْرُ وَالْحِجَابُ.» (2)

«هیچ چیز بین او (حضرت علی (علیه السلام)) و خدا حجاب نمی شود. او خود حجاب و سرّ الهی است.»

یکی از معانی بسیار لطیفی که می توان از این حدیث برداشت نمود این است که هر فیضی، بدون واسطه، از طرف خداوند متعال به حضرت می رسد و سپس حضرت واسطه رسیدن فیوضات به مخلوقات هستند. چهارده معصوم (علیهم السلام) همگی از یک نور خلق شده اند و همه در تمام زمان ها واسطه فیض الهی می باشند؛ لکن امام هر زمانی مظهر تام همه این انوار مقدس بوده و فیوضات و مقدرات الهی، در نهایت، به دست مبارک او به خلائق می رسد. این مظهریت تام در زمان ما مختص حضرت حجة بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشند.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایت دیگری درباره حجاب الله

ص: 26

1- کتاب جلوة قرآن و عترت در تفسیر صافی از تنفح المقال، ج 22، ص 34.

2- کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج 2، ص 859؛ مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص 218؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 40، ص 96.

«امام نور خداوند و حجاب حق تعالی است.» (1)

حجاب مانع از ورود مخلوقات به وادی قدس ذات باری تعالی است که حتی جبرئیل نیز بدان جا راه ندارد. البته حق تعالی از داشتن جسم و مکان مبرا است. هر کس به ساحت مقدس محمد و آل محمد (علیهم السلام) که حجاب الله می باشند برسد، در واقع، به قرب حقیقی خدا نائل گشته است. هر کس حجاب الهی را زیارت کند، همانند آن است که خداوند را زیارت کرده است. مصداق این ادعا روایت جالبی از امام معصوم (علیه السلام) است که فرموده اند:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قَالَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ.» (2)

«هرکس امام حسین (علیه السلام) را زیارت کند، چنان است که خدا را در عرش زیارت نموده است.»

وقتی به چنین حدیثی می رسیم در می یابیم که اگر کسی با شناخت صحیح مقامات ائمه اطهار (علیهم السلام) به زیارت ایشان نائل شود، حتماً به موقعیتی خاص رسیده است که شایسته زیارت خدا در عرش می شود و کسی که به این مقام رسیده باشد، طبیعتاً، به ایمانی خاص دست یافته و مدالی بس گران سنگ بر سینه چسبانیده است.

ص: 27

-
- 1- القطرة، ج 1، ص 238؛ مشارق الأنوار، ص 114؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 169، ح 38.
 - 2- کامل الزیارات، ص 7 و ص 147؛ الأمالی (للصدوق)، ص 120؛ وسائل الشیعة، ج 14، ص 564؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 98، ص 76؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 10، ص 185.

ذات مقدس خداوند از این که دیده شود یا به وهم درآید منزّه است؛ ولی نظر به وجه خدا ممکن است. وجه خداوند چهارده معصوم (علیهم السلام) هستند. ما شیعیان نیز در فراق حضرت این گونه ندبه می کنیم:

«أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ.»

«کجاست آن وجه الهی که دوستان خدا به جانب او روی می آورند.»

زیرا تمامی امور مخلوقات در سایه ولایت و امامت محمد و آل محمد (علیهم السلام) انجام می گیرد. در زیارت جامعه کبیره از زبان گهربار حضرت امام هادی (علیه السلام) که مفسر قرآن است می خوانیم:

«مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.» (1)

«هر کس از شما اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است.»

همین طور خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (2)

«کسانی که با تو (رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)) بیعت کنند با خداوند بیعت می کنند. دست خدا بالای دست های ایشان است.»

به این طریق امور هستی، به اذن و عطای خداوند، تحت فرماندهی خلفای الهی است. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«خداوند تبارک و تعالی امامان را از نور عظمت خود آفریده و سرپرستی امور مملکت خود را به آن ها واگذار نموده است.» (3)

ص: 28

1- بخشی از زیارت جامعه کبیره؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 277؛ الوافی، ج 14، ص 1574؛ بحار الأنوار چاپ بیروت، ج 99، ص 133.

2- سورة مبارکه فتح، آیه شریفه 10.

3- القطرة، ج 1، ص 239؛ مشارق الأنوار، ص 114؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 169، ح 38 و ج 26، ص 7.

البته نه به شکلی که فرقه ضالّه مفوضه اعتقاد داشته اند؛ بلکه با نظارت، اذن، حول و قوه الهی است که تمامی امور هستی تحت اراده امام زمان (علیه السلام) قرار می گیرد. این مهم دلالت بر مقام اراده الهی آن ها نیز می کند.

«قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا.» (1)

«دل های ما ظرف مشیت الهی است. هر وقت او بخواهد ما نیز می خواهیم.»

یعنی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) به مقامی از عبودیت رسیده اند که اراده آنان تجلی اراده خداست. آنان از خود هیچ گونه اراده ای ندارند و آینه تمام نمای خداوند هستند. هرچه از خورشید حق بر آینه وجود ایشان بتابد، همان طور منعکس می گردد. آینه در برابر خورشید جلوه ای از خود ندارد. (2) بنابراین در وجود اهل بیت (علیهم السلام) همه افعال و صفات پروردگار ظاهر است. امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«وَأَمَّا الْمَعَانِي فَتَحْنُ مَعَانِيهِ وَ مَظَاهِرُهُ فِيكُمْ.» (3)

«مقصود خداوند متعال و نمود صفات الهی در بین شما ما هستیم.»

ایشان کلمه زیبا و بزرگ خداوند متعال هستند. امام معصوم (علیه السلام) فرمودند:

«او (حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)) کلمه بزرگ پروردگار است.» (4)

ص: 29

1- القطرة، ج 1، ص 204 (با کمی تفاوت)؛ الغيبة (للطوسي) ص 247؛ كشف الغمة في معرفة الأئمة (عليهم السلام)، طبع القديمة، ج 2، ص 499؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 8، ص 44؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 337 و ج 52، ص 51، تفسير نور الثقلين، ج 5، ص 486.

2- منظور از این جمله آن نیست که، نعوذ بالله، خداوند شیئی است و توسط ذوات مقدسه (علیهم السلام) دیده می شود یا این که این حضرات هم سنخ با خداوند باشند.

3- الهداية الكبرى، ص 230؛ مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 286؛ بحار الأنوار، ج 26، ص 14.

4- تفسير برهان، ج 3، ص 326، ح 2.

بین کلمات خداوند و وجود مقدسش، در صفات و افعال، هیچ فرقی وجود ندارد:

«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا.»

«هیچ فرقی بین تو و او نیست.»

مگر یک فرق:

«إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتُقْتَلُهَا وَرَتُّهَا بِيدِكَ.» (1)

«مگر این که آن ها بندگان و مخلوقات تو هستند و رسیدگی به آن ها به دست توست.»

البته باید توجه داشت که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) مخلوق خدای یگانه هستند و هیچ قوتی از خود ندارند. اما پروردگار متعال مخلوق کسی نیست؛ بلکه قائم به ذات و ازلی است و هرچه می کند به اراده و قوت خودش است.

این لباس زیبای ملکوتی فقط بر پیکر مطهر اهل بیت (علیهم السلام) زینده است. کلمات الله ارکان توحید و صفات و افعال الهی را ظاهر می کنند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند:

«ما کلمات خداوند هستیم.» (2)

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشکل گشای انبیا

منقول است از ابن عباس از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام:

ص: 30

1- مفاتیح الجنان دعای ماه رجب از ناحیه مقدسه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج 2،

ص 803؛ المصباح للکفعمی، ص 529؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 393.

2- تفسیر قمی، ج 2، ص 287.

«امیرالمؤمنین (علیه السلام) کلمه بزرگ خداست که خداوند او را به صورت های مختلفی برای اولیاء خود ظاهر ساخته است.» (1)

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«بُعِثَ عَلَيَّ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا وَ بُعِثَ مَعِيَ جَهْرًا.» (2)

«علی (علیه السلام) با همه پیامبران پنهانی مبعوث شد و با من آشکارا.»

عنايات بزرگ حضرت علی (علیه السلام) به غیر از نجات امت از گرفتاری ها، آموزش علوم الهی در وادی معرفت الله بوده است. خداوند در شب معراج خطاب نمود:

«یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، اگر علی (علیه السلام) نبود اولیاء و پیغمبران هم مرا نمی شناختند.» (3)

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، در حدیث معرفت به نورانیت، به جناب سلمان و ابوذر (جندب بن جناد) فرمودند:

«من بودم که نوح را در کشتی به امر پروردگار آرامش بخشیدم و او را به ساحل رساندم. من آن کسی هستم که یونس را، به اذن خدا، از شکم ماهی خارج کردم. منم که ابراهیم را از آتش نجات دادم. منم خضری که موسی (علیه السلام) را تعلیم داد. من معلم سلیمان بن داوود هستم. ذوالقرنین خود من هستم. من قدرت پرورگار می باشم.» (4)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در باب نجات انبیا به واسطه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) این چنین می فرمایند:

ص: 31

1- تفسیر جامع، ج 5، ص 220؛ مشارق الأنوار، ص 81.

2- مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 248.

3- القطرة، ج 2، ص 275.

4- القطرة، ج 1، ص 200؛ بحار الأنوار، ج 26، ص 1؛ مشارق الأنوار، ص 160.

«ای سلمان (رحمة الله)، هنگامی که مرا به آسمان بردند، به سدره المنتهی که رسیدم جبرئیل از من جدا شد و از من فاصله گرفت. من تا کنار عرش پروردگارم بالا رفتم و در حالی که با خداوند گفتم وگو می کردم ناگهان شیری را مشاهده کردم که در کنارم ایستاده است. نگاه کردم و دیدم او علی بن ابی طالب (علیهما السلام) است. وقتی به زمین برگشتم علی (علیه السلام) نزد من آمد و پس از سلام، برای عنایاتی که خداوند در این مسیر ملکوتی به من داشته، تبریک گفت و سپس از تمام گفت وگوهای من با پروردگارم خبر داد.»

حضرت در ادامه فرمودند:

«إِعْلَمْ يَا سَلْمَانَ، إِنَّهُ مَا ابْتُلِيَ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ مُنْذُ عَهْدِ آدَمَ إِلَى الْآنِ بِبَلَاءٍ إِلَّا كَانَ عَلِيُّ هُوَ الَّذِي نَجَّاهُ مِنْ ذَلِكَ.» (1)

«ای سلمان (رحمة الله)، بدان که یاور تمام انبیا (علیهم السلام) و اولیاء، از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تا کنون، در گرفتاری ها، علی (علیه السلام) است.»

البته این که همه انبیا از ایشان کمک گرفته اند به این معنا نیست که دست توسل به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دراز کنند؛ بلکه طبق فرمایش امام صادق (علیه السلام) به خضوع در برابر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و معرفت به مقامات ایشان مکلف بوده اند:

«مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بَوَّلَانَا.» (2)

«تمام پیغمبران به ولایت ما فرستاده شدند.»

نمونه ای از دادرسی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از انبیا در داستان حضرت موسی (علیه السلام) است. وقتی هارون به برادرش، حضرت موسی (علیهما السلام)،

ص: 32

1- القطرة، ج 1، ص 284.

2- البرهان، ج 3، ص 419.

ملحق شد و با یک دیگر نزد فرعون رفتند، در دل خود از فرعون احساس ترس می کردند. ناگهان سواری را پیشاپیش خود مشاهده کردند که لباسی از طلا پوشیده بود و در دست شمشیری از طلا داشت. فرعون به طلا بسیار علاقه مند بود. اسب سوار رو به فرعون کرد و فرمود:

«جواب این دو نفر را بده، وگرنه تو را خواهم کشت.»

فرعون با این که از این سخن ناراحت و پریشان شده بود، گفت که این کار را فردا انجام خواهم داد. هنگامی که آن ها خارج شدند فرعون دربانان را فراخواند و آن ها را بازخواست کرد و از آن ها پرسید که چگونه این سوار بدون اجازه بر من وارد شد. آن ها به عزت [نداشته] فرعون قسم یاد کردند که جز آن دو نفر کسی داخل نشد. آن اسب سوار حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که خداوند پیامبرانش را در پنهانی به سبب او تأیید کرده است و خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله و سلم) را آشکارا.

خداوند در قرآن به همین قصه اشاره کرده و فرموده است:

(وَنَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ بِآيٰتِنَا) (1)

«با آیات و معجزاتی که به شما عطا کردیم برای شما دو نفر قدرتی قرار می دهیم که هرگز دشمنان به شما دست نیابند.»

روایت است:

«نشانه بزرگ الهی که خدا برای آن دو بزرگوار قرار داد همان اسب سوار بود.» (2)

ص: 33

1- سوره مبارکه قصص، آیه شریفه 35.

2- القطره، ج 1، ص 180؛ تفسیر برهان، ج 3، ص 226، ح 2؛ مشارق الأنوار، ص 81.

مؤلف کتاب "القطره" می نویسد:

«گرچه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از نظر ظهور در عالم دنیا در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است؛ ولی زمان ها برای او پیچیده شده و بین گذشته و حال و آینده برای حضرتش فرقی ندارد؛ زیرا وجود مقدس حضرت (علیه السلام) بر کل زمان ها احاطه دارد و آن ها تحت ولایت او و در تصرف حضرت (علیه السلام) می باشند، نه اینکه وجود مقدسش مقید به زمان باشد.»

امیرالمؤمنین به جناب سلمان می فرمایند:

«يَا سَلْمَانَ إِنَّهُ لَا يَعْرِفُنِي أَحَدٌ حَقَّ مَعْرِفَتِي إِلَّا كَانَ مَعِيَ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى.» (1)

«ای سلمان (رحمة الله)؛ اگر کسی آن گونه که سزاوارم را بشناسد، در ملاء اعلی (یعنی محلّ قرب پروردگار که جایگاه ملکوتیان است) با من خواهد بود.»

سپس حضرت فرمودند:

«وَأَنَا الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ وَالْكَلِمَةُ الْبَاقِيَةُ وَأَنَا سَفِيرُ السُّفَرَاءِ.» (2)

«من حجت تامّ و کلمه همیشه‌گی پروردگار هستم. من بزرگ سفراء خداوند هستم.»

جناب سلمان (رحمة الله) عرض کرد:

«ای امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اوصاف شما را در تورات و انجیل یافتیم. پدر و مادرم به فدایت. ای کسی که در مسجد کوفه کشته خواهی شد، به خدا قسم اگر مردم نمی گفتند که خدا قاتل سلمان را رحمت کند، درباره ات

ص: 34

1- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (عليهم السلام)، ص 494؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 2، ص 31؛ بحار الأنوار، ج 26، ص 292؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 11، ص 248.

2- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (عليهم السلام)، ص 494؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 4، ص 677؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 2، ص 31.

مطالبی می گفتم که نفوس مردم تحمل پذیرش آن را نداشته باشد.»

در کتاب "روضه" و "فضائل بن شاذان" به نقل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است:

«وقتی به معراج رفتم، در آسمان دنیا جبرئیل گفت که ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، با فرشتگان آسمان دنیا نماز بخوان که به این امر مأمور هستی. من با آنان نماز خواندم و همچنین در آسمان دوم و سوم نیز با آنان نماز خواندم. وقتی به آسمان چهارم رسیدم یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر را دیدم. جبرئیل رو به من کرد و گفت که جلو بایست و با آنان نماز بخوان.

عرض کردم که برادرم جبرئیل! چگونه از آنان جلو بیفتم، در حالی که در میان آن ها پدرم حضرت آدم (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. عرض کرد که خداوند متعال به تو دستور داده تا با آنان نماز بخوانی. هنگامی که نماز به پایان رسید از آنان پرس که در زمان خود برای چه چیزی برانگیخته شده اند و چرا پیش از آن که در صور دمیده شود، زنده شده اند. گفتم که می شنوم و از خدا اطاعت می کنم.»

آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با پیامبران نماز خواندند و چون نماز به پایان رسید جبرئیل رو به پیامبران الهی نمود و گفت که ای پیامبران الهی، شما برای چه برانگیخته شدید و چرا هم اکنون زنده شده اید؟

«قَالُوا بِلِسَانٍ وَاحِدٍ بَعَثْنَا وَنُشِرْنَا لِنَقَرَّ لَكَ يَا مُحَمَّد (صلی الله علیه و آله و سلم) بِالنُّبُوَّةِ وَ لِعَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام) بِالْإِمَامَةِ.» (1)

«همگی به یک زبان گفتند که ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، ما برانگیخته شده و زنده

ص: 35

1- القطرة، ج2، ص309؛ الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليهما السلام)، ص65؛ بحار الأنوار، ج40، ص42.

شده ایم تا به پیامبری تو و امامت علی بن ابی طالب (علیه السلام) اقرار کنیم.»

با این حدیث مشخص می شود که فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) ورای ذهن کوچک بشر است.

در منزلت حضرتش بجاست که چنین اشعار نیکویی را بارها زمزمه کرد:

«ایا علة الایجاد حاربک الفکر *** قدقال قوم فیک والستر دونهم

و فی متی زانک التبس الامر *** بانک رب کیف لو کشف السر؛

ای علت آفرینش، فکر و اندیشه درباره تو به حیرت افتاده است. با این که تو خود را در حجاب نگه داشتی و عظمت خود را ظاهر نکرده ای، درباره ات گفته اند که تو خداوندی (منظور اعتقاد غالیان می باشد که در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) مطرودند.)؛ پس اگر پرده ها را کنار بزنی چه خواهند گفت!»

شاعر دیگری گفته است:

«در پس پرده نهان بودی، قومی به ضلالت *** حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی

پس چه گویند گر از طلعت زیبا که تو داری *** پرده برداری و آن گونه که هستی بنمایی»

در زیارت جامعه کبیره به ساحت قدسی ائمه اطهار (علیهم السلام) عرض می نمایم:

«مَوَالِیْ لَا أَحْصِیْ ثَنَاءَکُمْ وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ کُنْهَکُمْ.» (1)

«ای سرورانم، از مدح شما و ذکر خوبی ها و فضائل شما عاجزم و توصیف من از حقیقت شما نارساست.»

امام صادق (علیه السلام) درباره ناتوانی در بیان عظمت ذوات مقدس (علیهم السلام)

ص: 36

1- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 276؛ الوافی، ج 14، ص 1572؛ بحار الأنوار، ج 99، ص 131؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 10، ص 423.

«مَا خَرَجَ إِلَيْكُمْ مِنْ عِلْمِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ.» (1)

«ممکن نیست بتوانید حق فضائل ما را ادا کنید. از علوم و معارف ما به شما فقط الفی رسیده است که به چیز دیگری عطف نشده باشد (الفی نیم شکسته و به پایان نرسیده).»

اگر گوشه ای از فضائل آن حضرات (علیهم السلام) و مخصوصاً فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای انبیا عظام الهی روشن شده باشد، بجاست که انبیا (علیهم السلام) همنشینی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مقام شیعیان ایشان را آرزو کنند.

وجود گرامی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نه تنها یاور و استاد انبیا بوده است؛ بلکه پیام آور وحی، جناب جبرئیل امین نیز، مفتخر به شاگردی حضرتش بوده است. سید هاشم بحرانی در کتاب "روضۃ العارفین" از کتاب "حیة القلوب" روایت می کند:

«جبرئیل نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بود. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شد. جبرئیل به احترام آن حضرت از جای خود برخاست. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که آیا برای این جوان بر می خیزی؟

جبرئیل عرض کرد که بلی؛ زیرا او حق استادی بر من دارد.» (2)

ابن شاذان (رحمة الله) در کتاب "روضۃ" از ابن عباس نقل می کند که گفت:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد حضور داشتند و جمعی از مهاجرین و انصار نزد آن حضرت بودند. ناگهان جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و عرض

ص: 37

1- القطرة، ج 1، ص 72؛ بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، ج 1، ص 507؛ مختصر البصائر، ص 188؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 283.

2- مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (علیه السلام)، ص 112.

کرد که ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، حق تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید که علی (علیه السلام) را حاضر کن و او را روبه روی خودت بنشان. جبرئیل این فرمان الهی را رسانید و به آسمان برگشت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم علی (علیه السلام) را حاضر کرد و او را روبه روی خود نشاند. جبرئیل دوباره نازل شد و به همراه خود طبعی از خرما آورد و بین آن دو بزرگوار قرارداد و عرض کرد که از آن میل کنید. آن ها خوردند. سپس طشت آبی آورد و عرض کرد که ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی بن ابی طالب (علیه السلام) بریزی. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که آنچه خداوند امر کند اطاعت می کنم. آن گاه ظرف آب را برداشت و برخاست که روی دست های علی (علیه السلام) آب بریزد.

حضرت علی (علیه السلام) به آن حضرت عرض کرد که ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! من سزاوارترم تا آب را روی دست های مبارک شما بریزم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که ای علی (علیه السلام)، خداوند چنین فرمان داده است و به من چنین مأموریتی داده است. در این حالت حتی یک قطره از آب هایی که روی دست های علی (علیه السلام) می ریخت، در طشت نریخت.

حضرت علی (علیه السلام) به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد که ای رسول خدا، آب ها را نمی بینم که در میان طشت بریزد. ایشان فرمود که ای علی (علیه السلام)، فرشتگان برای گرفتن آب دستان تو و تبرک چهره شان با آن از یک دیگر سبقت می گیرند.»

(1)

در تفسیر حضرت امام عسکری (علیه السلام) آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در برخی از بیاناتشان فرموده اند:

ص: 38

1- القطرة، ج 1، ص 287؛ الفضائل (لابن شاذان القمي)، ص 93؛ بحار الأنوار، ج 39، ص 121؛ مدينة المعاجز، ج 1، ص 374.

«إِنَّ الْمَلَائِكَةَ أَشْرَفُهَا عِنْدَ اللَّهِ، أَشَدُّهَا حُبًّا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام).» (1)

«همانا شریف ترین ملائکه در پیشگاه خدای تعالی آن هابی هستند که بیشترین محبت را به حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) دارند.»

حضرت در سخنی دیگری فرمودند:

«إِنَّ مَلَائِكَةَ السَّمَاوَاتِ وَالْحُجُبِ لَيَشْفُونَ إِلَى رُؤْيَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام) كَمَا تَشْفَى الْوَالِدَةُ الشَّفِيقَةَ إِلَى وَدَّهَا الْبَارَّ الشَّفِيقَ.» (2)

«اشتیاق فرشتگان آسمان ها و حجاب ها (مراحلی از عالم ملکوت) برای دیدن علی بن ابی طالب (علیه السلام) همانند اشتیاق مادری مهربان به فرزند خوب خود است.»

معصوم فرموده است:

«وَ اللَّهُ يَا عَلِيُّ (عليه السلام) يَتَفَاخَرُونَ أَهْلَ السَّمَاءِ بِمَعْرِفَتِكَ وَيَتَوَسَّلُونَ إِلَى اللَّهِ بِمَعْرِفَتِكَ وَ انْتِظَارِ أَمْرِكَ.» (3)

«یا علی (علیه السلام)، به خدا سوگند که موجودات آسمانی به معرفت تو افتخار می کنند و به وسیله شناخت تو و انتظار امر تو به خداوند متوسل می شوند.»

اسم اعظم

در روایتی وارد شده است که ابلیس هم به بخشش امیدوار است و با اعتراف به فضائل و مقامات امیرالمؤمنین (علیه السلام) دل به نجات بسته است.

ص: 39

1- القطرة، ج2، ص364.

2- القطرة، ج2، ص365؛ التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (علیه السلام)، ص452؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسي)، ج1، ص43؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج1، ص289؛ بحار الأنوار، ج9، ص286.

3- تفسیر فرات الکوفی، ص455؛ بحار الأنوار، ج40، ص64؛ اسرار موفقیات، ص273.

سید هاشم بحرانی (رحمة الله) در کتاب "مدینة المعاجز" می نویسد:

«در کتب شیعه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که روزی ابلیس به آن حضرت (علیه السلام) رسید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمودند:

«ای ابو حارث، برای معاد خود چه چیزی ذخیره کرده ای؟»

ابلیس عرض کرد:

«دوستی تو را ذخیره کرده ام! هنگامی که قیامت فرا رسد آنچه از اسامی تو اندوخته ام، که از وصف آن ها هر توصیف کننده ای عاجز است، خواهم گفت. تو اسمی داری که از مردم پنهان است و نزد من ظاهر. خداوند آن را به صورت رمزی در کتاب مقدس خود قرار داده است و جز خدا و آن هایی که دانش در دل های شان رسوخ کرده، آن را نمی دانند. وقتی که خدا بنده ای را دوست بدارد پرده را از چشمان او کنار می زند و آن اسم را به او می آموزد و بنده با دانستن آن سرّ الهی در حقیقت چشم امت می شود. و آن اسم همان است که به سبب او آسمان ها و زمین را بر پا داشته است و با آن می تواند در اشیاء هر گونه بخواهد تصرف کند.» ⁽¹⁾

ابلیس می داند که با گفتن آن اسم و توسّل به آن، از آتش جهنم خلاص خواهد شد! پس او هم برای نجات خود طمع می کند. لذا وقتی اطرافیان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره پرسیدند، حضرت فرمودند:

«این گونه نیست که بتواند آن اسم را بر زبانش بیاورد. قبل از این که بخواهد آن اسم را بر زبانش جاری کند قدرتش از او گرفته می شود.»

جناب عمار می گوید که روزی خدمت مولایم، امیرالمؤمنین (علیه السلام)،

ص: 40

1- القطرة، ج 1، ص 250؛ مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 250؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 1، ص 127.

شرفیاب شدم. آن حضرت در چهره من افسردگی و دلتنگی مشاهده کردند. ایشان از علت این حال من سؤال فرمودند. عرض کردم که بدهی دارم و صاحب پول هم آن را مطالبه می کند. حضرت علی (علیه السلام) به سنگی که افتاده بود اشاره نمودند و فرمودند:

«آن را بردار و بدهی خود را بپرداز.»

عمار عرض کرد که این سنگ ارزشی ندارد!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمودند:

«أَدْعُ اللَّهَ بِى يُحَوِّلُهُ لَكَ ذَهَبًا.» (1)

«خدا را به واسطه من بخوان تا آن را برایت به طلا تبدیل کند.»

عمار می گوید که خدا را به اسم آن حضرت خواندم و پس از آن، سنگ به طلا تبدیل شد. آن گاه حضرت به من فرمودند:

«به مقداری که احتیاج داری از آن بردار.»

عمار عرض کرد که این طلا نرم نیست تا بتوانم مقداری از آن را برای خودم جدا کنم.

حضرت فرمودند:

«يَا ضَعِيفَ الْيَقِينِ ادْعُ اللَّهَ بِى حَتَّى تَلِينَ فَإِنَّ بَاسْمِى أَلَانَ اللَّهُ الْحَدِيدَ لِذَاوُدَ (علیه السلام).» (2)

«ای کم یقین، خدا را دوباره به واسطه من بخوان تا نرم گردد. خداوند به برکت نام من آهن را برای داوود نرم گرداند.»

ص: 41

1- مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (علیه السلام)، ص 271.

2- مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (علیه السلام)، ص 271؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 1، ص 431.

حضرت سپس فرمودند که خدا را به نام من بخوان تا باقی مانده طلا به شکل خود درآید.» (1)

درباره قدرت بی نظیر کلمات الله، از ایشان نقل شده است که فرمودند:

«به خدا قسم، اگر بخواهم می توانم تمام آسمان ها و زمین را به چشم برهم زدنی سیر کنم؛ زیرا من اسم اعظم خدا هستم.» (2)

همین اسم بزرگ و زیبای خداوند است که بر همگان خوانده شد و به واسطه آن هستی خلق شد. آن اسم مبارک و عظیم «یا علی» است که بر رخساره تمام موجودات نوشته می شود تا حیات پیدا کنند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«لَيْدَةً أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ لَمْ أَحِدْ أَبَاً وَلَا حِجَاباً، وَلَا شَجَرَةً وَلَا وَرَقَةً وَلَا ثَمَرَةً، إِلَّا وَعَلَيْهَا مَكْتُوبٌ عَلِي عَلِي عَلِي، وَإِنَّ اسْمَ عَلِي مَكْتُوبٌ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ.» (3)

«شبی که مرا در آسمان ها بالا بردند، دیدم که بر روی تمام درها و پرده ها و درختان و برگ ها و میوه ها، علی علی علی نوشته شده بود. نام علی روی تمام اشیاء حک شده بود.» (4)

از امر خدا و احمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیک سرشت *** بر سر در باغ خلد، جبرئیل نوشت

بر خصم علی (علیه السلام) ورود اکیداً ممنوع *** چون جای محبّ مرتضی است بهشت

ص: 42

1- القطرة، ج 1، ص 252؛ مشارق الأنوار، ص 173؛ مدينة المعاجز، ج 1، ص 431.

2- تفسیر جامع، ج 4، ص 291؛ تفسیر برهان، ج 2، ص 489.

3- مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 236.

4- القطرة، ج 1، ص 244؛ مشارق الأنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 149.

نام وجود گرامی آن حضرت (علیه السلام) اسم اعظم است. برای ایشان در عالم خاکی نیز از اثرات آن اسم مبارک، بیش از هزار نام گفته اند. خوارزمی که از علمای معروف عامه است، بیش از 220 نام و صاحب الأنوار، حدود 300 نام در قرآن مجید برای حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شمرده اند. هر یک از این نام ها نمونه ای بارز از یک فضیلت خاص امیرالمؤمنین (علیه السلام) می باشد.

همچنین مؤتمن الدین احمد برای حضرت بیش از چهارصد لقب نام برده است که در میان آنها القاب «أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»، «إِمَامِ الْمُتَّقِينَ»، «يَعْسُوبِ الدِّينِ» و «قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» از سایر القاب مشهورتر هستند. (1)

ابن زاهر راجع به لقب شریف امیرالمؤمنین (علیه السلام) می نویسد که مردی از امام صادق (علیه السلام) پرسید؟

«آیا می توان به امام هر عصری (علیه السلام) به عنوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) سلام کرد؟»

آن حضرت (علیه السلام) فرمودند:

«نه! خداوند آن نام را به علی (علیه السلام) اختصاص داده است. پیش از او هیچ کس بدان نام نامیده نشده و بعد از او هم فقط کفار آن نام را بر خود

ص: 43

1- مناقب، ج 3، ص 56؛ الکافی، ج 1، ص 443؛ شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، ج 1، ص 206؛ عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج 1، ص 55؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 337؛ الأمالي (للمفيد)، ص 105 و ص 173؛ الأمالي (للطوسي)، ص 193 و ص 259؛ مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام) (لإبن شهر آشوب، عامه)، ج 1، ص 94؛ الوافي، ج 3، ص 715؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج 1، ص 287؛ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (صلى الله عليه و آله و سلم)، ج 5، ص 213؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 8، ص 24 و ج 10، ص 219؛ إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، ج 1، ص 334 و ج 2، ص 72.

خواهند گذاشت.»

ابن زاهر می گوید که عرض کردم که چگونه باید بر امام زمان (علیه السلام) سلام کرد؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود که باید بگویی:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ.» (1)

و سپس این آیه را تلاوت نمودند:

(بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

دلیل نامیده شدن حضرت علی (علیه السلام) به لقب امیرالمؤمنین (علیه السلام)

احمد بن عمر می گوید که از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم که چرا علی بن ابی طالب (علیه السلام) را امیرالمؤمنین نامیده اند؟ حضرت فرمودند:

«زیرا او مؤمنین را طعام علمی می دهد. مگر نشنیده ای که خداوند در کتابش می فرماید: (وَنَمِيْرُ أَهْلِنَا).» (2)

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«أَنَا سَمِي فِي الْإِنْجِيلِ إِلِيَا وَفِي التَّوْرَةِ بَرِيءٌ وَفِي الزَّبُورِ أَرِي وَعِنْدَ الْهِنْدِ كَبْرُ وَعِنْدَ الرُّومِ بَطْرِيْسَا وَعِنْدَ الْفُرْسِ جَبْتَرُ وَعِنْدَ التُّرْكِ بَشِيرُ وَعِنْدَ الزَّنَجِ حَيْتَرُ وَعِنْدَ الْكُهْنَةِ بُوَيْيُ وَعِنْدَ الْحَبَشَةِ بَشْرِيكُ وَعِنْدَ أُمَّي حَيْدَرَةٌ وَعِنْدَ ظَنْرِي مَيْمُونٌ وَعِنْدَ الْعَرَبِ عَلِيٌّ وَعِنْدَ الْأَزْمَنِ فَرِيْقُ وَعِنْدَ أَبِي ظَهْرٍ.» (3)

« نام من در انجیل الیا، در تورات بریء، در زبور اری، در زبان مردم هندوستان کبکر، نزد رومیان بطریسا، نزد فارسی نژادان جبتَر، نزد

ص: 44

-
- 1- الکافی، چاپ اسلامی، ج 1، ص 412؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، طبع القدیمة، ص 463؛ الوافی، ج 2، ص 465؛ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 5، ص 60؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 24، ص 212.
 - 2- الکافی، چاپ اسلامی، ج 1، ص 412؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، ص 55؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 12، ص 236.
 - 3- معانی الأخبار، ص 59.

ترک‌ها بشیر، نزد زنگ‌باریان (مملکتی در آفریقا) حیت، نزد دانشمندان یهود بوی، نزد حبشی‌ها بشریک، نزد مادرم حیدره، نزد دایه ام میمون، نزد عرب علی، نزد ارمنی‌ها فریق و نزد پدرم ظهیر می‌باشد.»

آری آن اسم زیبای عظیم خداوند است که در چهره همه موجودات نوشته شده، حتی بر نگین انگشتر خود پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) و آن هم به دستور خداوند متعال. شیخ طوسی (رحمة الله) در "امالی" خود می‌نویسد:

«روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انگشتری را به حضرت علی (علیه السلام) دادند تا آن را به حکاک داده و عبارت زیبای «محمد بن عبدالله» را بر نگین آن حکاکی کرده و بنویسد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) انگشتر را به حکاک دادند و به او فرمودند که روی نگین این انگشتر «محمد بن عبدالله» را بنویس.

حکاک انگشتر را گرفت و هنگام حکاکی به اشتباه نوشت: «محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)». پس از اتمام کار حضرت علی (علیه السلام) انگشتر را گرفتند و نگاه کردند و فرمودند که من این را نگفته بودم. حکاک گفت که راست می‌فرمایید؛ ولی دست‌انم خطا رفت و اشتباه شد. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حضور پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شتافتند. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انگشتر را گرفتند و نگاه کردند و فرمودند که ای علی (علیه السلام)، من محمد بن عبدالله هستم و من محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول خدایم. آن‌گاه حضرت انگشتر را دست خود کردند.

در بامداد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به انگشتر نگاه کردند و دیدند که در قسمت زیرین نگین «علی ولی الله» حک شده است. پیامبر از این اتفاق شگفت زده شدند. سپس جبرئیل فرود آمد و آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) قصه انگشتر را برای او تعریف کردند. جبرئیل گفت:

”یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، کَتَبْتَ مَا أَرَدْتَ، وَ كَتَبْنَا مَا أَرَدْنَا.“ (1)

”ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، تو آنچه می خواستی نوشتی و ما هم آنچه خواستیم.“

چون تالو وجودی حضرتش از بسیاری عظمت برای دنیای مادی ما پذیرفتنی نبود و از طرفی باید فیض رسانی به مخلوقات انجام می شد، به خواست حق تعالی، بر وجود نورانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) لباس انسانی پوشانیده شد. همچون نور خورشید که برای نشر افاضات خود از آسمان حجاب های متعددی را می گذارند و در اثر این حجاب ها از شدت نور و گرمای آن کاسته می شود. اما اگر برای خورشید حجاب هایی نمی بود، به یک باره، کره خاکی می سوخت و نابود می شد. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کلید بهشت و جهنم را گرفت تا درب جهنم را بگشاید، جهنم فریاد برآورد که:

«يَا عَلِيُّ جُزْنِي قَدْ أَطْفَأَ نُورَكَ لَهْبِي.»

”ای علی، از کنار من دور شو که نور جمالت شعله و شراره مرا خاموش خواهد نمود.“ امام کاظم (علیه السلام) به استناد آیه می فرماید:

«وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ» (2)

”ظاهر آن دو به بشر و باطنشان به خدا مربوط است. در میان خلائق به شکل مردمان این عالم ظاهر شده اند تا مردم تحمل دیدن آن ها را داشته باشند.“

ص: 46

-
- 1- الأُمالي (للطوسي)، ص 705؛ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 1، ص 319؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 1، ص 425؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 16، ص 92؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 3، ص 306.
- 2- سورة مباركة انعام، آیه شریفه 9.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«خدای متعال بود و هیچ موجودی نبود. سپس خداوند مکان را آفرید و نور الأنوار را آفرید و همه نورها را از آن نور گرفت و از نور خود، که همه نورها از آن نور یافته اند، در نور الأنوار جاری فرمود.»

حضرت در روایتی فرمودند:

«وَهُوَ التَّوْرُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَعَلِيًّا (عَلِيهِ السَّلَام) فَلَمْ يَزَلَا نُورَيْنِ أَوَّلَيْنِ إِذْ لَا شَيْءَ كَوَّنَ قَبْلَهُمَا...»

(1)

«او همان نوری است که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) را از آن آفرید. سپس حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) پیوسته دو نور نخستین بودند؛ زیرا از آن ها چیزی به وجود نیامده بود و آن دو بزرگوار همواره پاک و پاکیزه و در صلب هایی پاک بودند تا این که در پاک ترین آن ها، یعنی در صلب عبدالله و ابوطالب، از هم جدا گشتند.»

توفیق حمل یکی از این دو نور مقدس و مخزن اسرار الهی شامل حال زنی پاکدامن و نجیب، به نام فاطمه بنت اسد (علیها السلام) شد که پیامبرگرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) ایشان را مادر خود خطاب می نمودند و ایشان را بسیار گرامی می داشتند. (2)

فاطمه بنت اسد (علیهما السلام) حامل نور ممتازی شد. سی سال بعد از میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، در سیزدهم رجب، جهان به برکت وجود نوزادی ملکوتی نور باران شد. شیخ طوسی در کتاب "مجالس" در ذیل آیه (قَدْ أَفْلَحَ

ص: 47

1- الکافی، چاپ اسلامی، ج 1، ص 442؛ مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين (علیه السلام)، ص 60؛ الوافی، ج 3، ص 681؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، ج 5، ص 195؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 15، ص 24.
2- تفسیر جامع، ج 4، ص 538؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 70.

الْمُؤْمِنُونَ) (1) این گونه از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است:

«عباس بن عبدالمطلب (علیهما السلام) گفت که من و یزید بن قعب و جمعی از طایفه بنی هاشم و طایفه عبد العزی در مقابل خانه کعبه نشسته بودیم. ناگاه فاطمه بنت اسد بن هاشم که حامله بود و بیش از نه ماه از مدت حملش می گذشت، وارد خانه کعبه شد. ایستاد. ناگهان درد زایمان او را فراگرفت و آثار وضع حمل را در خود مشاهده نمود. سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت که پروردگارا، به یگانگی تو و به آنچه پیغمبرانت به آن مأمور بوده اند و به کتاب های نازل شده به سوی ایشان مؤمن هستم. به کلام حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) که این خانه را برای پرستش تو بنا نمود، گواهی می دهم.

خداوندا، به حق شرافت این خانه و به حق کسی که آن را ساخته و به حقانیت مولودی که در شکم من است و با من سخن می گوید و یقین دارم که این فرزند یکی از حجت های کبریایی توست، زاییدن این مولود را بر من آسان گردان.»

عباس بن عبدالمطلب (علیهما السلام) می گوید:

«همین که فاطمه بنت اسد لب از دعا بر بست، به چشم خود دیدم که دیوار خانه کعبه شکافته شد و وی داخل بیت شد و دیوار کعبه، به سرعت، بسته شد. تلاش زیادی کردیم که در خانه کعبه را باز کنیم تا زنانی را برای کمک به او به داخل بفرستیم؛ اما میسر نشد. دانستیم که باز نشدن در، شکافتن دیوار کعبه، ورود فاطمه و بسته شدن دیواره ترک دیوار از اسراری است که به دستور خدا صورت گرفته است.»

سه روز گذشت. در روز سوم، دیوار کعبه، از همان موضعی که شکافته شده بود، دیواره شکافته شد و جناب فاطمه با سلامت کامل با نوزادش

ص: 48

خارج شد. چون ابوطالب (علیه السلام) فاطمه و پسرش (علیهما السلام) را دید، بی نهایت مسرور شد. تا فرزند پدر را دید، با فصاحت کاملی گفت که ای پدر گرامی، سلام و رحمت خدا بر تو باد.

ناگاه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرا رسیدند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به چهره پیغمبر تبسمی نمود و سلام کرد و پس از کمی تأمل به فرمان خدا زبان گشود و آیات (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) (1) را قرائت فرمود. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که یا علی (علیه السلام)، مؤمنین با تو رستگار خواهند شد. سپس حضرت آیات را تا (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (2) قرائت نمودند. در نهایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«ای علی، به خدا قسم تو امیر آن ها هستی و خداوند تو را واجد علوم بسیاری فرموده است. تو راهنمای مؤمنین هستی. آن ها به دست تو هدایت می شوند.»

شخصیت جناب ابوطالب (علیه السلام)

ایشان نیز همانند فرزند گرامی شان، به دلیل کینه های قدیمی، در مظلومیت شدیدی قرار گرفتند. به طوری که بعضی از علمای جاهل عامه در اسلام ایشان تشکیک کرده اند. البته از معاویه و ابوهریره جاعل حدیث چیز دیگری انتظار نمی رفت. با این که مقام حضرت ابوطالب (علیه السلام) بر

ص: 49

1- سوره مبارکه مؤمنون، آیات شریفه 1 و 2.

2- سوره مبارکه مؤمنون، آیات شریفه 10 و 11.

همگان آشکار بود؛ اما به سبب بغض معاویه از ایشان، جیره خواران او احادیثی در اثبات کفر حضرت ابوطالب (علیه السلام) جعل کردند! این در حالی بود که همین افراد ابوسفیان را مسلمان انگاشته و اسلامی که در فتح مکه از ترس به آن اقرار کرده بود را برای او شرافت می دانستند. او بی که با پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگید و حتی در زمان اسلام ظاهری اش، به صراحت، وحی را به سخره می گرفت و به فرزندانش می گفت:

«ای فرزندان امیه، خلافت را مانند توپی به یک دیگر بدهید. قسم به آن چیزی که ابوسفیان بدان قسم یاد می کند (بت های عصر جاهلیت)، وحی و نبوتی در کار نیست و قیامتی وجود ندارد.»

اما علمای شیعه، بنا به فرمایش امامان معصوم (علیهم السلام) و بررسی متون تاریخی، ارزش خاصی برای جناب ابوطالب (علیه السلام) قائل اند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند:

«روزی اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) در «رحبه» در اطراف آن حضرت جمع شده بودند و از بیانات ایشان بهره مند می شدند. در آن میان شخصی به حضرت عرض کرد که چگونه پدر شما، که جایگاه رفیعی در نزد پروردگار دارید، به آتش معذب است؟

با شنیدن این جمله حال آن حضرت متغیر شد به آن مرد فرمود که زیانت لال باد، چطور می شود پدر فرزندی که قیّم بهشت و دوزخ است در آتش رود؟! سوگند به خدایی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به حق فرستاده، اگر پدرم تمام گناهکاران این امت را شفاعت کند پروردگار شفاعت او را می پذیرد.

سوگند به پروردگار که در روز قیامت نور پدرم تمام نورهای پیغمبران و اوصیاء را خاموش گرداند، جز انوار حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، من،

فاطمه (علیها السلام)، حسن (علیه السلام)، حسین (علیه السلام) و نه فرزند حسین (علیه السلام) را؛ زیرا پروردگار ما را دو هزار سال پیش از خلقت آدم آفریده است.» (1)

به نقل از مورخین و نویسندگان، وجود گرامی حضرت ابوطالب (علیه السلام)، برای حمایت از اسلام، ایمان خود را پنهان می داشت؛ چراکه ایشان برای دفاع از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر خشم کفار قریش، چاره ای جز پنهان داشتن ایمان خود نداشتند. آن حضرت قصد داشتند که قریش ایشان را با خود هم اعتقاد بدانند و در نتیجه گفتارشان را بشنوند و بپذیرند تا ایشان هم بتوانند از این طریق خشم قریش را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فروشانند و جلوی توحش شان را بگیرند. (2)

علامه امینی (رحمة الله) روایاتی که از امامان معصوم (علیهم السلام) درباره ایمان حضرت ابوطالب (علیه السلام) به اسلام صادر شده است را در کتاب "ابوطالب مظلوم تاریخ" آورده است. یکی از گزاره هایی که در این کتاب وجود دارد نقلی از دانشمند بزرگ عامه، ابن ابی الحدید معتزلی، در شرح نهج البلاغه است. وی در صفحه سیصد و سیزدهم این کتاب از سومین جلد روایتی را از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: از امام باقر (علیه السلام) سؤال شد که شنیده ایم ابوطالب (علیه السلام) در گودالی در آتش جهنم به سر می برد، فرمودند:

«اگر ایمان ابوطالب در کفه ترازویی و ایمان خلیق در کفه دیگر قرار

ص: 51

1- تفسیر جامع، ج 4، ص 537؛ برهان، ج 3، ص 107.

2- این به دلیل تبلیغات وسیع حاکمان غاصب اموی بود که می کوشیدند چهره پلید و سابقه زشت خاندان خود را به گونه ای توجیه کنند. مرحوم علامه امینی در جلد 7 و 8 کتاب نفیس "الغدیر" به تفصیل در این زمینه سخن گفته اند. آری، نه تنها به ایمان جناب ابوطالب (علیه السلام) شک کردند؛ بلکه به فرزند گرامی اش، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، نیز کفر ورزیدند و عاقبت او را به شهادت رساندند. (تفسیر جامع، ج 4، ص 538)

داده شود، ایمان ابوطالب از همه رفیع تر است. آیا نمی دانید که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ایام حیاتش فرمان داد برای عبدالله و فرزندش و پدرش، ابوطالب (علیه السلام)، حج به جا آورده شود و در وصیت خود نیز به انجام فریضه حج برای آنان سفارش فرمود؟»

ابن ابی الحدید در صفحه سیصد و دوازده همین جلد می گوید که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند:

«اصحاب کهف ایمان را پنهان و کفر را آشکار کردند و خدا به همین سبب پاداشی دو چندان به آنان عطا فرمود. ابوطالب (علیه السلام) هم ایمان را پنهان و شرک را آشکار کرد و خدا پاداش آن را دو چندان نمود.»

علامه امینی (رحمة الله) می فرماید که این حدیث را کلینی در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است.

البته باید توجه داشت که اصحاب کهف ایمان شان را برای حفظ جان خود مخفی نگه داشتند؛ اما حضرت ابوطالب (علیه السلام) برای محافظت از جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حفظ دین اسلام. مثلاً ایشان مَثَلِ شهدای کربلاست که با نثار جان خود اسلام را حفظ و امامشان را یاری کردند. بلکه به مراتب از آنان نیز بالاتر است؛ چراکه اگر اسلام از ابتدا و در زمان غربت از حمایت های آشکار و پنهان شخصیتی با نفوذ، مثل حضرت ابوطالب، برخوردار نبود اصلاً پا نمی گرفت.

سید فخر بن معد نیز در کتاب "حجة الظاهر" از طریق حسین بن احمد مالکی همان عبارت ابن ابی الحدید را آورده است و عبارت پایین را به آن اضافه کرده است.

«جناب ابوطالب (علیه السلام) پیش از وفات بشارت خدای سبحان را درباره

بهشت دریافت کرد. ایشان مفتخر گشت تا پدر فرزندی باشد که جمیع کائنات به خاطر او آفریده شده اند. فرزندی که ظاهرش بشری و باطنش از نوری خاص آفریده شده بود. به عطای خداوند جامه بشری پوشیده و در شمایی بسیار زیبا و بی نظیر در این عالم هویدا گشته است.»

شمایل بی نظیر

درباره شکل ظاهری و وصف جمال زیبا و بی نظیر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) این گونه نقل شده است:

«كان شديد الادمة؛ ظاهره السمره؛ عظيم العينين؛ اصلتا عظيم اللحية؛ كثير شعر الصدر؛ ماثلا الى القصر؛ كان احسن الناس وجها كانه القمر ليلة البدر حسناً لا بغير شبيهه كثير التبسم.» (1)

«مدیریت بسیار قوی و مدیرانه ای داشت. پوست بدن مبارکش گندم گون بود. چشم هایی درشت داشت. جلوی سر مبارکش موندناشت. محاسنی پر پشت داشت. موی روی سینه مقدسش زیاد بود. قد نازینش به کوتاهی تمایل داشت. صورتش از تمامی مردم زیباتر بود و همانند ماه شب چهارده نیکویی و زیبایی بی نظیری داشت. بر لب های مبارکش تبسم فراوانی دیده می شد.»

در حدیث نبوی آمده است:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ (عليه السلام) فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ (عليه السلام) فِي تَقْوَاهُ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ (عليه السلام) فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى مُوسَى (عليه السلام) فِي هَيْبَتِهِ، وَإِلَى عِيسَى (عليه السلام) فِي عِبَادَتِهِ: فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام).» (2)

ص: 53

1- مجموعه زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام)، عمادزاده، ص 366.

2- امالی، شیخ مفید، ص 14 (با اندکی اختلاف)؛ الرسالة العلویة، کراچی، ص 50 و 90؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی (عامه)، ج 1، ص 103؛ مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب (عامه)، ج 2، ص 333؛ احتجاج طبرسی، ج 1، ص 110؛ بحار الأنوار (با مختصری اختلاف در الفاظ)، ج 17، ص 419؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 25؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص 417؛ مدینة المعاجز الأئمة الإثني عشر (علیهم السلام)، ج 1، ص 394؛ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، ج 3، ص 12.

«هر کس می خواهد به آدم (علیه السلام) در علمش، به نوح (علیه السلام) در تقوایش، به ابراهیم (علیه السلام) در بردباری اش، به موسی (علیه السلام) در هیبتش و به عیسی (علیه السلام) در عبادتش بنگرد، پس به علی بن ابی طالب (علیهما السلام) نگاه کند.»

یا در نقل دیگری آمده است:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ وَ إِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.» (1)

«هر کس می خواهد صبر حضرت ابراهیم (علیه السلام) را و حکمت نوح (علیه السلام) را و زیبایی یوسف (علیه السلام) را بنگرد، باید به صورت بی مانند حضرت علی بن ابی طالب نگاه کند.»

ص: 54

1- مجموعه زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام)، عمادزاده، ص 366.

اشعار ابن ابی الحدید در فضیلت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

یکی از علمای بزرگ و معروف عامه، به نام ابن ابی الحدید معتزلی اشعاری در فضائل حضرت علی (علیه السلام) سروده است که جای بسی شگفتی است. ترجمه این اشعار که خواندندش باعث نشاط و انبساط روح خواهد شد، در ادامه آمده است:

«ای آذرخش، اگر به سرزمین نجف عبورت افتاد به او بگو که آیا می دانی چه شخصیتی در تو به ودیعه نهاده شده است؟»

در تو موسای کلیم، پسر عمران، عیسای مسیح و احمد مختار (صلی الله علیه و آله و سلم) به دنبال او جای گرفته است. در تو جبرئیل و میکائیل و اسرافیل اند؛ بلکه تمام عالم ملکوت و همه فرشتگان در تو جای گرفته اند. بلکه نور خداوند عظیم الشان در تو قرار گرفته است. نوری که برای مردمان بینا و آگاه می درخشد و دیده می شود.

در تو امامی است که خدا از او خشنود است و وصی و برگزیده شده است. کسی که سینه اش سرشار از علم و نابودکننده شرک است در تو جای گرفته است. آن که زره می پوشید در جنگ ها و بر فرق دلاوران شمشیر می زد و شجاعان دلیر را در بیم و هراس غرق می ساخت. نیزه محکمش گاهی راست و گاهی خم می گردید، همانند تیغی که استخوان های دنده را می برد.

آن کس که آن حوض را پر از آب کرد، در حالی که نه رود آبی بود و نه چاهی که از او آب بکشند. او پهلوانان را هر کجا علیه اسلام اجتماع می کردند پراکنده می کرد و تجمع گروه های مخالف را بر هم می زد. او عالمی بود که مردم را با خشوع و فروتنی موعظه می کرد و به طوری در قلب های پاک اثر می کرد که گویا شکافته می شدند.

وقتی که آتش جنگ شعله ور می گردید، چنان به ریختن خون کافران

تشنه بود که هرچه بر زمین می ریخت عطش او برطرف نمی شد. چنان غرق خون می شد که گویا لباسی سرخ رنگ پوشیده و از کثرت گرد و غباری که بر چهره مبارکش می نشست گویا نقابی زده است.

اوراز عالم خلقت است و سرّ وجود در وجود او ودیعه نهاده شده است. او همان نوری است که پرتو آن از پیشانی آدم (علیه السلام) ظاهر گشته بود و می درخشید. او همان آتش موسی است که در تاریکی شب شعله ور گردید و روشنایی آن بالا رفت و پرتوافکنی کرد.

ای درهم شکننده احزاب که در عرصه جنگ به دلاوران زره پوشی که غرق سلاح بودند پشت نمی کرد. ای کُننده در قلعه خبیر که از تکان دادن آن در چهل و چهار نفر عاجز بودند.

اگر حدود خلقت تو نبود می گفتم تو آن کسی هستی که روح در پیکرها می دمی و گیرنده جان ها هستی. اگر مرگ برایت نبود می گفتم تو روزی دهنده ای و اندازه آن، را از کمی و فراوانی، معین می کنی. عالم ملکوت آن خاک پاکی است که جسم شریف تو در آن آرام گرفته است. روزگار بنده زر خرید توست که به فرمان پروردگار امر تو را درباره خلائق اجرا می کند. گرچه من خطیبی با فصاحت و بلاغت و زبردستم؛ اما در مدح و ستایش تو زبانم گویا و رسا نیست.

آیا بگویم تو سرور دلیر بزرگواری؟ نه هرگز و حاشا که اینها برای تو وصف باشد. تو هستی که در قیامت در میان خلائق حکم می کنی و تو هستی که شفاعت می کنی و شفاعتت پذیرفته می شود.

هر آینه با این که حاذق ترین دانشمندانم، ندانستم که اراده قاطع تو برنده تر است یا شمشیرت! شناخت خود را از دست داده ام و نمی فهمم که آیا گسترش علم تو بیشتر است یا کرمت. برای من اعتقادی درباره توست که به زودی پرده از آن بر می دارم و باید صاحبان خرد گوش فرادهند و آن را بشنوند. این آهی است که از سینه دردناک من بیرون می آید و خُنکی آن آتش عشق مرا خاموش می کند. دیگران مرا بخوانند

یا ترک کنند فرقی ندارد.

به خدا قسم اگر حیدر (علیه السلام) نبود، از دنیا اثری و از خلق دنیا خبری نبود. زمان برای او آفریده شد، ستارگان برای او روشن گشتند، به برکت او بود که شب تاریک پدیدار گشت و به دنبال آن سپیده صبح دمید.

همان طور که کسی منکر روشنی صبح درخشنده نیست، نسبت دادن علم غیب هم به او هیچ گونه انکاری ندارد. حساب ما را در قیامت او بررسی می کند. او در فردای واپسین پناه همه است. این عقیده من است که پرده از آن برداشتم و اظهار کردم. می خواهد به من سود ببخشد یا زیان رساند.

ای کسی که در سرزمین قلب من لانه گرفته ای، قلبم چراگاه وسیع و منزل گاه خوبی برای محبت توست. به قدری به تو مایلم و عشق می ورزم که آتش محبت تو در جان و خون من شعله می کشد و سراسر وجودم را می سوزاند. نزدیک است جان من از شیفتگی و عشق تو ذوب گردد. این عشقی است که در طبیعت من است و با سرشتم آمیخته شده است، نه مانند کسانی که آن را به خود تحمیل می کنند و خود را به عاشقی می زنند. من معتزلی هستم و دین اعتزال را برگزیده ام؛ اما برای تو به همه شیعیان و آن هایی که از تو پیروی می کنند عشق می ورزم.

می دانم که قطعاً و ناگزیر مهدی شما ظهور خواهد کرد و من همواره در آرزوی رسیدن به آن روز هستم. لشکری از لشکریان خداوندی (فرشتگان و نیروهای غیبی و مردم) او را یاری می کنند و مانند دریای خروشان روی می آورند و موانع را بر می دارند. امیدوارم که از خاندان ابی الحدید هم افرادی با شمشیرهای بران و نیزه های قوی در آن میدان حضور داشته باشند. مردانی که آماده مرگ و پیشگام هستند و در خط مقدم نبردند و همانند شیران بیسته شجاعت هرگز به خود ترسی راه نمی دهند. این ها آرزوهای من است و تا به آنها نرسم، نفسم با من در

ص: 57

نبرد و پرنده شوقم در پرواز است.

هر آینه برای کشته شدن فرزندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سرزمین طف (کربلا) گریه ها کرده ام، به اندازه ای که تمام اعضا من همانند چشمم گریسته اند.»

این گونه مدح حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گفتن، آن هم از زبان بزرگ اهل سنت، واقعاً شگفت انگیز است! مخصوصاً آیات آخر آن که راجع به قیام و انتظار حضرت امام عصر (علیه السلام) و مصائب امام حسین (علیه السلام) است. این اظهار ارادت و علاقه پند و حجتی برای محبت ائمه معصومین (علیهم السلام) است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد:

«ضربتی که علی (علیه السلام) در خندق به عمر بن عبدود زد مهم تر از آن است که گفته شود مهم است و بزرگ تر از آن است که گفته شود بزرگ است! چنان که استاد ما، ابوالهدیل، وقتی از او پرسیدند که ابوبکر افضل است یا علی (علیه السلام)، گفت که به خدا سوگند، اگر جنگ علی (علیه السلام) با عمرو بن عبدود در خندق با اعمال مهاجرین و انصار، با همه عبادات های شان سنجیده شود، کار علی برتر و والاتر است! چه رسد که بخواهیم او را با ابوبکر مقایسه کنیم.»

سخن درباره مردی است که دشمنانش نیز به فضائش معترف بوده اند و در عین دشمنی نتوانسته اند آن را پنهان دارند. همگان می دانند که بنی امیه پس از شهادت آن حضرت به شرق و غرب ممالک اسلامی دست یافتند و با تمام توان خود کوشیدند تا نور عظمت آن حضرت را فروشانند و در این باره هر حيله ای را به کار بردند تا جایی که جیره خواران آن ها احادیث فراوانی در قدح و ذم آن حضرت جعل کردند و در این راه مبالغ

گزافی از اموال بیت المال مسلمین دریافت نمودند.

اگر کسی در وصف خوبی آن حضرت حدیثی نقل می کرد، او را ضرب و شتم می کردند و حتی برخی را به زندان می افکندند و عده ای را تبعید می نمودند. حتی جمعی را به همین جرم از دم تیغ گذراندند. در آن دوره هیچ کس جرأت نداشت نام فرزندش را علی بنامد.

اما هرچه آن ها بیشتر در این امر کوشیدند، فضائل آن حضرت بیشتر شایع شد. به گونه ای که گویی آن ها آن فعالیت های مکارانه را در جهت نشر فضائل او بکار برده بودند. آری، مشک را هرچه بیشتر پوشانی فضا را بیشتر عطرآگین خواهد ساخت.

ایشان درباره زهد امیرالمؤمنین می نویسند:

«همه می دانند که وی در این امر ضرب المثل بوده. او سرور زاهدان و فخر پارسایان تاریخ است. هیچ گاه از خوردن غذا سیر نشد و غذایش از مستمندترین مسلمان آن روز خشن تر و پوشاکش از پوشاک هر کسی کم بهاتر بود. عبدالله بن ابی رافع گوید که روز عیدی بود. نزد علی رفتم. کیسه سر به مهری در مقابلش بود. مهر آن را گشود. خرده نان های جوینی در آن دیدم که سبوسش گرفته نشده بود. ایشان آن ها را تناول نمودند. پرسیدم که چرا آن را مهر کرده اید؟ فرمود که بیم دارم حسن و حسین نان های مرا به روغنی یا زیتونی آغشته کنند.

جامه اش را یا با پوست یا به لیف خرما پینه می زد و نعلین اش از لیف بود و همیشه جامه ای از کرباس زبر می پوشید. اگر آستینش از مچش درازتر بود آن را با تیغ می برید؛ اما سر آستینش را نمی دوخت و حتی می شد که تارهای بدون پود آستین به دستش آویزان باشند.

هیچ گاه غذای علی از نان و سرکه یا نمک یا گیاه صحرا تجاوز نمی کرد.

ص: 59

که گاه شیر شتر نیز میل می کرد و به ندرت گوشت می خورد و می فرمود که شکم خود را گورستان حیوانات مسازید. امام باقر (علیه السلام) درباره ایشان می فرمایند که به مردم نان گندم و گوشت می خورانید و خود به منزل باز می گشت و نان جو و زیتون و سرکه می خورد. (1)

او با این خوراک از هر کسی نیرومندتر و بازویش از همه قوی تر بود. هیچ گاه گرسنگی و کم خوراکی از زور علی نکاست. او کسی بود که دنیا را سه طلاقه کرده بود. در زمانی که از اطراف بلاد اسلامی اموال به سویس سرازیر بود، همه را میان مستمندان قسمت می کرد.

خود در نامه اش به عثمان بن حنیف پس از این که او را توبیخ می کند، می فرماید که بدان هر پیرویی را پیشوایی است که می بایست روش او را دنبال کند و به نور دانشش روشنی جوید. مگر پیشوای تو از پوشاکش به دو کهنه جامه و از غذا به دو قرص نان اکتفا نمود؟! آری، می دانم که شما توان چنین رفتاری را ندارید؛ ولی مرا با پرهیزکاری خود یاری کنید. به خدا سوگند که من از دنیای شما زری نیندوختم و مال فراوان ذخیره ننمودم و حتی با کهنه جامه ای که به تن دارم جامه کهنه دیگری را فراهم ننمودم. اگر می خواستم به عسل های ناب و مغز گندم و جامه های ابریشم دست می یافتم؛ ولی اگر در حجاز یا یمامه (دورترین نقطه کشور اسلامی) کسی باشد که امید دست رسی به گرده نانی نداشته و هرگز سیر نشده باشد، هیئات اگر هوای دل بر من چیره گردد و حرص مرا به گزینش خوراک ها وادارد. آیا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم های گرسنه و جگرهای تفتیده باشد؟! من دل شاد باشم که مردم مرا زمام دار مسلمانان بخوانند و در عین حال در سختی های روزگار با آنان هم درد نباشم یا در تلخ کامی ها پیشاپیش آنان نباشم؟ مرا نیافریده اند که به خوردن غذاهای رنگارنگ سرگرم شوم.»

ص: 60

اما حلم و گذشت و بزرگواری حضرت علی (علیه السلام)!

حضرت علی (علیه السلام) از هر کسی حلیم تر بود. واقعه جمل بهترین گواه این مدعاست. هنگامی که حضرت به مروان حکم، یکی از دشمنان بزرگ حضرت، دست یافتند، وی را آزاد ساختند و از تقصیر بزرگش درگذشتند. عبدالله بن زبیر در ملاء عام به حضرت ناسزا می گفت و حتی موقعی که وی با سپاه عایشه به بصره آمد خطبه ای خواند که در آن هرچه به زبانش آمد گفت. حتی گفت که اکنون پست ترین مردم، علی بن ابی طالب به شهر شما می آید! ولی زمانی که حضرت به وی دست یافت، از او گذشت نمود و تنها به وی فرمودند که دور شود تا دیگر تو را نبینم.

رفتار حضرت با عایشه پس از جنگ جمل مشهور است. چون حضرت بر او پیروز گردیدند به سرزنش وی اکتفا نمودند و سپس آزادش فرمودند و دستور دادند که او را به مدینه بازگردانند. هنگام بازگشت بیست زن را از قبیله عبد قیس که همگی لباس مردانه پوشیده بودند و شمشیری حمایل داشتند با وی همراه کرد. عایشه در بین راه پیوسته به حضرت ناسزا می گفت که علی حرمت مرا هتک نموده است و مردانی از یاران خویش به همراه من فرستاده. وقتی به مدینه رسیدند آن زنان چادر از چهره بر کشیدند و به وی گفتند که ما همه بانوانی هستیم که علی (علیه السلام) به همراهی تو امرمان کرده است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردم بصره را که به یاری عایشه رفته بودند و با حضرت جنگیده بودند و جمعی از یارانش ایشان را کشته بودند، آزادی

دادند و به سپاه خویش امر فرمودند تا کسی متعرض آن ها نگردد. حضرت نه اسیری از آن ها گرفت و نه مالی را از آن ها به غنیمت برد. ایشان همان کردند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فتح مکه با مکیان کردند.

در صفین معاویه بر حضرت آب بست و میان سپاه ایشان و شریعه فرات حائل شد. سران لشکر معاویه می گفتند که باید علی و سپاهیانش را تشنه از دم تیغ بگذرانیم. وقتی لشکر علی (علیه السلام) بر لشکر معاویه غالب شد و آب به دست آنان افتاد، لشکریان ایشان نیز گفتند که باید نگذاریم سپاه معاویه قطره ای آب بنوشند تا از تشنگی بمیرند. در این هنگام حضرت فرمودند که این عمل غیر انسانی را روا نمی داریم.

مهم تر این که رییس مذهب شافعی نیز چنین اقراری را درباره فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد. وی در جواب فردی که از او درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد گفته است:

«چه بگویم درباره مردی که دوستانش مناقب او را از روی تقیّه و ترس پنهان کرده اند و دشمنانش از روی کینه و عداوت و با این حال فضائل او مشرق و مغرب عالم را پر کرده است؟» (1)

سید تاج الدین عاملی همین معنا را در ضمن شعر آورده است:

«لقد کتمت آثار آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) *** محبّوهم خوفاً و اعداؤهم بغضاً

بها ملاء الله السماوات والارضاً *** فشاع لهم بین الفريقین نبذة.»

«آثار آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را دوستانش از روی ترس و دشمنانش به دلیل دشمنی پنهان داشتند. از بین این دو گروه مقدار کمی از آن ظاهر

ص: 62

گردید و خداوند با همان مقدار کم آسمان ها و زمین را پرکرده است.»

توماس کارلیل، فیلسوف بزرگ نصرانی، در کتاب "الابطال" به برتری حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعتراف کرده و می نویسد:

«اما درباره علی (علیه السلام)؛ چاره ای نداریم جز این که او را دوست داشته باشیم و به او عشق بورزیم. همانا او جوان مردی با شرافت است که از وجدان پاکش رحمت و عطف و نیکی سرازیر می شود. از قلب تپنده اش دلیری و مردانگی و نبرد زبانه می کشد.

او از شیر بیشه کارزار شجاع تر بود؛ اما شجاعتی که با نرمی و لطف و مهربانی و وقار آمیخته بود. سزاوار بود که شجاعان مسیحی در جنگ های صلیبی چنین باشند. او در مسجد کوفه ناجوان مردانه کشته شد و این کشته شدن را به علت عدالتش به جان پذیرفت. قبل از این که روح ملکوتی او از پیکر پاکش خارج شود، وقتی درباره قاتلش با او گفتگو کردند، فرمود که اگر زنده ماندم خودم می دانم با او چه کنم و اختیارش با من است؛ اما اگر از دنیا رفتم اختیار با شما است: اگر خواستید او را قصاص کنید، در مقابل ضربه ای که به من زده است فقط ضربه ای به او بزنید و اگر خواستید او را بکشید مثله اش نکنید. (1)»

دانشمندان مذاهب مختلف این گونه در برابر بزرگی (2) حضرت

ص: 63

1- حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام مفارقت از دنیا جرعه شیری طلب کردند و سپس فرمودند: «آگاه باشید که این شیر آخرین روزی من از دنیا بود. ای فرزندم، تو را سوگند به خدا می دهم که ظرف شیری هم برای ابن ملجم بپسند.» قرب الإسناد، ص 143؛ وسائل الشیعة، ج 29، ص 127؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 42، ص 206؛ جامع أحادیث الشیعة، بروجردي، ج 31، ص 268.

2- از یکی از سربازان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جنگی نقل است که می گوید: «دشمن بر ما حمله کرد. ما از مقابله با آن ها عاجز شده و رو به فرار گذاشتیم. در این هنگام حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دیدم که مانند شیري درنده بر صف مشرکان حمله می کند و هیچ واهمه ای از آن ها بر دل راه نمی دهد. چون دید که ما فرار می کنیم گفت: "روهائتان پاره پاره و بریده و خاک آلود باد! به کجا فرار می کنید؟ به سوی آتش جهنم؟" چون دید که ما بر نمی گردیم، بر ما حمله کرد و در دستش شمشیر پهنی بود که از آن مرگ می چکید. می گفت: "بیعت کردید و آن را شکستید. به خدا سوگند که شماها اولی به کشتن هستید قبل از این که من آن ها را بکشم". به چشمانش نگاه کردم که آتش از آن ها می بارید و مانند دو کاسه پر خون شده بودند. از بین بقیه من جرأت پیدا کرده، جلورفته و گفتم که ای ابوالحسن (علیه السلام)! به خدا سوگند، کار عرب این است که گاهی حمله می کند و گاهی فرار. چون حمله کند ننگ فرار را برطرف می کند. در این وقت، آن دنیای رأفت به ما ترحم فرمود و دست از ما برداشت و قلب ما آرام گرفت. به خدا سوگند رعب و وحشت آن هنوز هم از قلب من بیرون نرفته است.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عجز می نشینند و زبان به مدح می گشایند. چنان که در کتب مختلف، از این دست مدح ها بسیار است. وسعت کرم و رأفت امام (علیه السلام) آن چنان گسترده بود که بزرگ ترین دشمنان ایشان نیز در هنگام اضطرار از رحمت ایشان ناامید نمی شدند.

ایشان بنا به مصلحت و حفظ آبروی اسلام بارها عمر و ابوبکر و عثمان را از گرداب های مشکلات علمی نجات دادند. طبق اعتراف دانشمندان عامه، عمر در دوران حکومت خود بارها بر ضعف خود و احتیاج خویش به امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعتراف کرده است. این، خود، سندی بر فضیلت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. بجاست اقرار بدترین دشمن (1) امیرالمؤمنین، یعنی عمرین خطاب، نیز در اینجا آورده شود که بیش از هفتاد و اندی مرتبه گفته است:

«لَوْ لَا عَلِيٌّ (علیه السلام) لَهَلَكَ عُمَرُ.» (2)

«اگر علی (علیه السلام) نبود عمر هلاک می شد.»

ص: 64

1- سورة مبارکه بقره، آیه شریفه 204.

2- الغدير، ج 3، ص 97؛ الکافي، چاپ اسلاميه، ج 7، ص 424؛ الأماي، شيخ مفيد، ص 37؛ مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، ج 2، ص 31؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، ج 1، ص 18، 141؛ الوافي، ج 3، ص 776؛ إثبات الهداة، ج 3، ص 260 و 398؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 2، ص 460؛ مرآة العقول، ج 24، ص 295؛ بحار الأنوار، چاپ بيروت، ج 10، ص 231.

فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از ابابکر

متن اقرار به فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زبان دشمنان سرسخت ایشان؛ یعنی ابابکر و عمر و عثمان و معاویه از نص کتب بزرگان عامه انتخاب شده است. عالم محقق مرحوم فقیه ایمانی (رحمة الله) در کتاب "الإمام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفا" برخی از آنها را نقل کرده است که برای ازدیاد بصیرت و معرفت خوانندگان گرامی در این کتاب ذکر نموده ایم. این اعترافات شگفت انگیزترین موضوع در مناقشات دینی است؛ بلکه می توان گفت که در هیچ مناقشه ای چنین پدیده ای اتفاق نیفتاده است!

امام خورشیدی است که هر موجودی به نور او نیازمند است و هیچ منکری نمی تواند نور او را انکار کند. وضوح این نور آن قدر مشخص است که اگر فردی در برابر آن بایستد از دیدگاه مردم زیر سؤال خواهد بود. لذا منافقین با بیان فضائل امام (علیه السلام) می خواهند اندکی از این مخمسه رها شوند. آخوند اهل عامه، ابوحامد غزالی، معروف به ابن روزبهان خنجی که از متکلمان مشهور عامه است، نقل کرده که روزی ابوبکر بر فراز منبر گفت:

«أَقْبَلُونِي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ (علیه السلام) فِيكُمْ.» (1)

ص: 65

1- مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (علیه السلام)، ص 323؛ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 3، ص 394؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 3، ص 11؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 10، ص 28؛ الإمام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 54؛ در بحر مناقب، ص 76؛ ملحقات احقاق الحق، ج 8، ص 340. یکی از بزرگان گفته بود که چه دلیلی است بر این که حضرت علی (علیه السلام) پیشوای همه، در تمام زمان هاست؟ به او پاسخ داده بودند که بهترین دلیل آن است که نیازمندی و احتیاج همه به او و بی نیازی او از همه است. توضیح این مطلب آن است که هر کجا مردم دچار ظلمت و مشکلات علمی می شدند جای دیگری جز در خانه آن حضرت نبود که مشکل آن ها را حل کند. همان طور که هرگاه یهودیان برای پرسش و آزمایش نزد آن حضرت می آمدند، امام (علیه السلام) به آن ها از تورات و کتاب آسمانی خودشان خبر می دادند. چه بسیار از آن یهودیان که بر اثر این عمل اسلام آورد. اما بی نیازی او از مردم آن جاست که هیچ گاه به در خانه کسی نرفت تا از او سؤالی کند یا بخواهد مشکل خود را حل کند. ایشان هرگز حرفی از دیگران نیاموخته است. برای اطلاع بیشتر از این مطلب به کتاب شریف بحار الأنوار، ج 40، ص 194 مراجعه فرمایید.

«مرا اقاله و رها کنید! در حالی که علی (علیه السلام) بین شماست، من بهترین شما نیستم.»

همچنین اعتراف به علم حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ناحیه ابوبکر، مؤید این مطلب است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از همه افراد برتر و اصلح بوده اند و شرط تصاحب مسند خلافت دانایی بسیار است. همچنین بیان گر این است که انتخاب ابوبکر که فاقد علم است، به جای امیرالمؤمنین (علیه السلام)، انتخابی رو به آتش است.

خداوند در قرآن دقیقاً به همین دوراهی انتخاب میان فرد عالم و غیر عالم اشاره می کند:

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (1)

«بگو آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند برابرند؟»

خطیب بزرگ عامه، خوارزمی، با ذکر سند از حارث اعور همدانی مطلبی را نقل کرده است: حارث می گوید که به ما خبر رسیده است که پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که در جمع صحابه (از جمله ابوبکر) بود، به حاضران مجلس فرمود:

«أَيُّكُمْ آدَمُ فِي عِلْمِهِ وَ نُوحٌ فِي فَهْمِهِ وَ إِبْرَاهِيمُ فِي حُكْمِهِ؟»

«کدام یک از شما در مقام عمل همانند جناب آدم و در فهم مانند نوح و در حکمت و دانش مثل ابراهیم است؟»

ص: 66

1- سوره مبارکه زمر، آیه شریفه 9.

در همین موقع حضرت علی (علیه السلام) وارد شد. آن گاه ابوبکر گفت:

«یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، مردی را به سه نفر از پیامبران قیاس و همانند فرمودی. به به! آفرین به این شخص! آن مرد کیست یا رسول الله؟»

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«او را نشناختی؟»

ابابکر گفت:

«خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن آگاه تر هستند.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«این شخص ابوالحسن، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.»

سپس ابوبکر گفت:

«بَخُّ بَخٍّ لَكَ يَا أَبَالحَسَنِ وَأَيْنَ مِثْلُكَ يَا أَبَالحَسَنِ؟»

«به به! ای ابوالحسن (علیه السلام)، آفرین بر تو. چه کسی مانند توست؟» (1)

جای بسی تعجب است که با وجود این همه نشانه، عده ای باز هم مسند خلافت را غصب کردند. شیخ عبیدالله امرستری حنفی، از علمای عامه، از طریق حافظ بن مردودیه نقل می کند که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمین کشاورزی بود که ابوبکر و عمر به آن جا آمدند و گفتند:

«السلام علیک یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رحمة الله وبرکاته.»

از آن ها پرسیده شد که چرا همانند دوران حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با خطاب «یا امیرالمؤمنین» به حضرت علی (علیه السلام) سلام کردید. عمر گفت:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این چنین به ما امر کرده است.» (2)

ص: 67

1- الإمام امیر المؤمنین (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 47؛ مناقب، ص 44 و ص 45؛ ارجع المطالب، ص 454.

2- الإمام امیر المؤمنین (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 48؛ ارجع المطالب، ص 15.

شگفتی و حیرت دیگر این است که ابن ابی الحدید، از علمای معروف عامه، در روایتی از شعبی نوشته است که وقتی ابوبکر بر فراز منبر مشغول خطبه خواندن بود، حسن بن علی (علیهما السلام) برخاست و به ابوبکر فرمود:

«أَنْزَلَ عَنْ مَنْبَرِ أَبِي.» (1)

«از منبر پدرم پایین بیا.»

ابوبکر در پاسخ گفت:

«صَدَقْتَ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَنْبَرُ أَبِيكَ لَا مَنْبَرُ أَبِي.» (2)

«راست گفתי. به خدا سوگند که این منبر، متعلق به پدر توست، نه پدر من.»

عبدالرئوف مناوی در "فیض الغدیر" که شرح "جامع صغیر" سیوطی است، ذیل حدیث «مَنْ كُنْتُ وَلِيَهُ فَعَلِي (علیه السلام) وَلِيَهُ.» (3) می نویسد که ابوبکر گفته است:

«حضرت علی (علیه السلام) از آن کسانی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امت را به تمسک به آن ها و پیروی از آن ها امر فرموده است و گفته که آن ها ستارگان راهنمایند و کسی که به آن ها اقتدا نماید هدایت خواهد شد.» (4)

ص: 68

-
- 1- الأمالی، طوسی، ص 703 و ص 887؛ مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب، عامه، ج 4، ص 40؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 42 بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 28، ص 232.
 - 2- الإمام أمير المؤمنين (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 48؛ السقیفة و فدک، ص 67؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 43؛ ریاض النضره، ج 1، ص 139؛ صواعق المحرقة، ابن حجر، ص 105؛ تاریخ الخلفا، سیوطی، ص 54؛ کنز العمال، ج 5، ص 616؛ مناقب علی (علیه السلام)، حیدرآبادی، ص 37؛ ینایع المودة، ص 367، باب 59؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج 6، ص 375.
 - 3- عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 64؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 238؛ مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب، عامه، ج 2، ص 191؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج 3، ص 33؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 37، ص 220.
 - 4- الإمام أمير المؤمنين (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 63؛ فیض الغدیر، ج 6، ص 218.

این که این افراد حضرت علی (علیه السلام) را هم ردیف پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته اند؛ ولی در عمل به ایشان ستم کرده اند و خلافتش را غصب کرده اند، جای تأسف دارد. علامه شیخ ابوالمکارم علاءالدین سمنانی در "عروة الوثقی"، پس از نقل حدیث منزلت و حدیث «من كنت مولاه»، می نویسد که ابوبکر هنگامی که ابوعبیده جراح را برای احضار حضرت علی (علیه السلام) فرستاد اینچنین گفت:

«يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، أَنْتَ أَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، أَبْعَثْكَ إِلَيَّ مَنْ هُوَ فِي مَرْتَبَةٍ مَن فَقَدْنَا بِهَذَا الْمَسِّ، يَنْبَغِي أَنْ تَتَكَلَّمَ عِنْدَهُ بِحُسْنِ الْأَدَبِ.» (1)

«ای ابوعبیده، تو امین این امتی. تو را به دنبال فردی می فرستم که در مرتبه کسی بود که دیروز او را از دست دادیم (یعنی پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم)). پس سزاوار است که با حسن ادب در نزد وی سخن بگویی.»

مؤلف کتاب "امیرالمؤمنین (علیه السلام)" می نویسد:

«نمی دانم احضار حضرت علی (علیه السلام) و این سخن سفارش آمیز ابابکر با ابوعبیده در چه زمانی و به انگیزه ای و در چه موضوعی بوده است؛ اما ای کاش این سفارش را به عمر می کرد.»

همچنین عالم بزرگ عامه، علامه ابن مغازلی، با ذکر سند، از عایشه نقل کرده است که گفت:

«دیدم که پدرم ابوبکر به طور فراوان به چهره حضرت علی (علیه السلام) نگاه می کرد. پرسیدم که ای پدر، به چه دلیلی به صورت حضرت علی (علیه السلام)

ص: 69

1- الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 66؛ الغدير، ج 1، ص 297؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال الإمام علي بن أبي طالب (عليه السلام)، ص 376.

نگاه می کنی؟ او گفت که دخترم، شنیده ام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است که نگاه به صورت علی (علیه السلام) عبادت است. (1)

بزرگ اهل عامه، خطیب خوارزمی معروف، با ذکر سند، از عثمان بن عفان از عمر بن خطاب از ابوبکر بن ابی قحافه نقل کرده است که شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مِنْ نُورٍ وَجْهَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام) سَبْعِينَ أَلْفَ أَلْفِ مَلَكٍ يَسَبِّحُونَهُ وَيَقْدُسُونَهُ وَيَكْتُبُونَ ذَلِكَ لِمُحِبِّهِ وَ مُحِبِّي وُلْدِهِ.» (2)

«خداوند تعالی از نور صورت علی بن ابی طالب (علیهما السلام) هفتاد هزارهزار فرشته را خلق کرده است که خدا را تسبیح می گویند و تقدیس می کنند و خداوند ثواب آن را برای دوستان او و دوستان فرزندان او ثبت می نماید.»

در روایتی آمده است که:

«حُبُّ عَلِيٍّ (عليه السلام) بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ.» (3)

«دوستی علی (علیه السلام) سندی است از آتش.»

حافظ بن حجر عسقلانی، یکی از علمای معروف و متعصب عامه، که دارای تألیفات متعددی است، به نقل از ابوالأسود دوئلی می گوید که شنیدم ابوبکر می گوید:

ص: 70

-
- 1- الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 50؛ مناقب علي بن ابی طالب (عليه السلام)، ص 210؛ مناقب، خطیب خوارزمی، ص 261؛ مسلسلات، ابوالفرج بن جوزی، ص 17؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 25، ص 324.
 - 2- غرر الأخبار، ص 48 و ص 403؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 3، ص 35؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 27، ص 118؛ الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 61؛ مقتل الحسين (عليه السلام)، ج 1، ص 97؛ مناقب، خوارزمی، ص 236.
 - 3- مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ج 3، ص 200؛ مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 92؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 39، ص 258؛ كتاب الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 66؛ كنز الحقائق، مناوي، ص 67؛ مودة القربي، ص 63؛ ينابيع المودة، قندوزی، ص 180 و ص 302؛ احقاق الحق، ص 148.

«ای مردم، بر شما باد به علی بن ابی طالب (علیه السلام)؛ زیرا شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که علی (علیه السلام) بعد از من بهترین کسی است که خورشید بر او تابیده است.» (1)

طبری، از علمای نامی عامه و مؤلف کتاب های معروف، از ابن عباس روایت نموده است که:

«ابوبکر و حضرت علی (علیه السلام) برای زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قصد ورود به محل قبر ایشان کردند. حضرت علی (علیه السلام) از ابوبکر خواست تا اول وارد گردد؛ اما ابوبکر گفت که من از مردی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره اش فرموده که مقامش در برابر من همانند مقام من در برابر پروردگار است.» (2)

همچنین طبری به نقل از "المواقفة" ابن سمان، از قیس بن حازم، روایت نموده است که ابوبکر با حضرت علی (علیه السلام) مواجه شد و چون او را دید تبسم نمود. حضرت علی (علیه السلام) فرمودند که چرا تبسم نمودی؟ ابوبکر گفت:

«سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) يقول: لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصُّرَاطَ إِلَّا مَنْ كَتَبَ لَهُ عَلِيُّ الْجَوَازَ.» (3)

«شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که مجوز عبور همه از پل صراط به دست علی است.»

خطیب بغدادی نیز روایتی را از زبان ابوبکر نقل می کند که او در آن به فضائل حضرت علی (علیه السلام) اقرار می کند و سپس می گوید:

ص: 71

-
- 1- کتاب الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 31؛ مناقب سيدنا علي (عليه السلام)، ص 15.
 - 2- الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 31؛ ذخائر العقبي، ص 62؛ رياض النضرة، ج 2، ص 106؛ صواعق المحرقة، ابن حجر، ص 106؛ توضيح الدلائل، سيد احمد حسيني شيرازي، ص 239؛ ارجح المطالب، آمرتسري، ص 468.
 - 3- الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 32؛ ذخائر العقبي، ص 71؛ رياض النضرة، ج 2، ص 122؛ صواعق المحرقة، ابن حجر، ص 75؛ يناعيع المودة، قندوزي، ص 207؛ ارجح المطالب، ص 550؛ وسيله النجاة، محمد مبین هندی، ص 135؛ مناقب العشرة، نقشبندی، ص 17.

«لَيْتَنِي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ (عليها السلام) وَ لَوْ أَغْلِقَ عَلَيَّ حَرْبٌ.» (1)

«ای کاش به خانه فاطمه (علیها السلام) تجاوز نکرده بودم، هرچند علیه من اعلان جنگ می نمود.»

کسانی که به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) حمله کرده اند و جنین حضرت زهرا (علیها السلام) را به شهادت رسانده اند، چگونه می توانند به گرفتن جواز عبور از پل صراط به دست حضرت علی (علیه السلام) امیدوار باشند؟

طبری از ابوبکر نقل کرده است که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

«لَا يَحِبُّهُمْ إِلَّا سَعِيدُ الْجَدِّ طَيْبُ الْمَوْلِدِ وَلَا يَبْغِضُهُمْ إِلَّا شَقِي الْجَدِّ رَدَىءُ الْوَلَادَةِ.» (2)

«آن ها را [که درون خیمه هستند؛ یعنی امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین (علیهم السلام)] فقط کسانی که جد نیک بخت (دارای اصالت) و ولادت پاک دارند دوست می دارند. کسانی هم دشمن آن ها هستند که اجدادشان شقی و حرام زاده باشند.»

فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از عمر

خطیب خوارزمی و دیگران، با ذکر سند، از عمر بن خطاب نقل کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

ص: 72

-
- 1- السقيفة و فدك، ص 73؛ تقریب المعارف، ص 366 و 397؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج 6، ص 51؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، خوئی، ج 5، ص 95؛ الإمام أميرالمؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 34؛ الامامة و السياسة، ابن قتيبة، ج 1، ص 24؛ تاريخ طبري، ج 2، ص 619؛ مروج الذهب، مسعودي، ج 1، ص 414؛ معجم كبير، طبراني، ج 1، ص 62؛ تاريخ الإسلام، ذهبي، ج 1، ص 388؛ لسان الميزان، ابن حجر، ج 4، ص 18؛ مسند احمد حنبل، ج 2، ص 171؛ ارجح المطالب، ص 309.
 - 2- شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، ج 3، ص 515؛ طرف من الأنباء و المناقب، ص 400؛ بحار الأنوار، چاپ بيروت، ج 30، ص 654.

«إِنَّ فَاطِمَةَ (عليها السلام) وَ عَلِيًّا (عليه السلام) وَ الْحَسَنَ (عليه السلام) وَ الْحُسَيْنَ (عليه السلام) فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ فِي قُبَّةِ بَيْضَاءَ سَقَّفَهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ عَزَّوَجَلَّ.» (1)

«بدون شک حضرت علی (علیه السلام)، حضرت فاطمه (علیها السلام)، حضرت حسن (علیه السلام) و حضرت حسین (علیه السلام) در جایگاه قدسی و در قبه سفید رنگی هستند که سقف آن عرش خداوند رحمان است.»

ابن شیرویه دیلمی همدانی، از محدثین بزرگ اهل عامه، می نویسد:

«چه بگویم که برای نقل فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) طبق روایاتی که از عمر وارد شده به دنبال واژه بالاتر از «شکفتی» و «تعجب» می گردم تا بتوانم حیرت درونی خود را در قالب آن کلمه بیان کنم؛ ولی واژه ای را که بتواند احساس مرا ظاهر کند نمی یابم.»

محمد صالح ترمذی، از علمای مشهور اهل عامه، از عمر نقل می کند که جناب سلمان (رحمة الله) فرمودند:

«در لحظات پایانی زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خدمت ایشان رسیدم و گفتم که یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، آیا وصیت فرموده اید؟ ایشان فرمودند که ای سلمان (رحمة الله)، آیا می دانی اوصیاء پیامبران چه کسانی هستند؟»

سپس حضرت از جناب آدم (علیه السلام)، اوصیاء پیامبران را نام بردند تا به وجود مقدس خودشان رسیدند. آن گاه فرمودند:

«وَإِنِّي أَوْصَيْتُ إِلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ هُوَ أَفْضَلُ مَنْ أَتْرُكُهُ بَعْدِي.» (2)

«من علی (علیه السلام) را وصی خود قرار دادم. او افضل افراد بعد از من است.»

ص: 73

1- كشف الغمة في معرفة الأئمة (عليهم السلام)، ج 1، ص 526؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 43، ص 303؛ الإمام أميرالمؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 62؛ ارجح المطالب، ص 311.

2- الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 106؛ كوكب الدرر، ترمذی، ص 133؛ مثقبت، ص 158؛ مناقب المرتضوية، ص 128.

سید شهاب الدین همدانی و محمد صالح ترمذی، از علمای مشهور عامه، حدیث غدیر را با اضافه ای از عمر آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت علی (علیه السلام) را به مقام پیشوایی نصب کردند و فرمودند:

« مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلِيَ (علیه السلام) مَوْلَاةُ اللّٰهِمَّ وَالِ مَنْ وَالَاةُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاةً وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرْتَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. » (1)

«هر که من مولای او هستم، علی (علیه السلام) مولای اوست. خداوندا، دوست داران او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن. یاری گر او را یاری کن و خوارکننده او را پست بگردان.»

سپس نوشته اند که عمر گفت:

«عرض کردم که یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، در حالی که شما سرگرم خطبه خواندن و ایراد «من کنت مولاه» بودید جوان خوش سیما و خوش بویی پهلوی من نشسته بود. سپس روبه من کرد و فرمود که ای عمر، بدون شک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قراردادی را منعقد فرموده است که فقط منافقان آن را برهم می زنند. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست مرا گرفت و فرمود که ای عمر، بدون شک او از فرزندان آدم نبود. او جبرئیل بود که خواست آنچه من درباره علی (علیه السلام) گفتم بر شماها تأکید کند.» (2)

در ادامه تعبیری از ابوبکر و عمر نقل شده است که آنان حضرت علی (علیه السلام) را مولای تمام مؤمنان می خوانند:

ص: 74

1- سلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص 644؛ الکافی، چاپ اسلامی، ج 1، ص 294؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 298؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 2، ص 226.

2- الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 75؛ کوكب الدرّي، ترمذی، ص 131؛ مناقب ابن مغازلی، ص 22؛ ریاض النضرة، محب طبری، ج 2، ص 161؛ ذخائر العقبی، محب طبری، ص 67.

«يا ابنَ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام) أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ.» (1)

حافظ احمدبن عقده کوفی در کتاب "الولاية" یک صد و پنج ناقل حدیث غدیر را معرفی می نماید.

محقق رجالی، خطیب بغدادی، و دیگر حدیث آوران و تاریخ نگاران، با ذکر سند، از سویدین غفلة از عمر بن خطاب نقل کرده اند که وی مردی را دید که به علی (علیه السلام) دشنام می دهد و در بعضی از مصادر آمده که با حضرت علی (علیه السلام) دشمنی می کند. عمر به آن مرد گفت که می پندارم تو از منافقین باشی. شنیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«علی (علیه السلام) مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ (علیه السلام) مِنْ مُوسَى (علیه السلام) إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» (2)

«علی (علیه السلام) نسبت به من همانند هارون نسبت به جناب موسای کلیم است. با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست.»

شیخ بهاءالدین ابوالقاسم قفطی شافعی این روایت را ذکر کرده است. باعث تعجب است که عمر آزار حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اذیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می داند و باز هم در حق او جفا می کند. خواندن این روایت هر صاحب وجدانی را وادار به قضاوت حق و اثبات حقانیت حضرت

ص: 75

1- الإرشاد في معرفة حجج الله: على العباد، ج 1، ص 177؛ سليم بن قيس الهلالي، ج 2، ص 829؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 1، ص 203؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 133؛ مناقب آل أبي طالب (عليهما السلام)، ابن شهر آشوب، عامه، ج 3، ص 35؛ غرر الأخبار، ص 98؛ تفسير الصافي، ج 2، ص 55؛ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 3، ص 171؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 2، ص 269؛ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، ج 3، ص 228؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 37، ص 142؛ کتاب الإمام امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 76.

2- عيون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 153؛ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 3، ص 112؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 32، ص 311؛ کتاب الإمام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دید خلفا، ص 82؛ تاریخ بغداد، ج 7، ص 453؛ فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج 7، ص 74.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می کند.

«عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ: كُنْتُ أَجْفُو عَلِيًّا (علیه السلام) فَلَقَيْنِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَ...» (1)

«عمر گفت که من حضرت علی (علیه السلام) را اذیت می کردم. پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) مرا دید و فرمود که ای عمر، تو مرا آزرده ای. (2) من به ایشان گفتم که چگونه شما را آزرده ام؟ ایشان فرمودند که تو علی (علیه السلام) را آزار داده ای. هرکس علی (علیه السلام) را اذیت کند مرا آزرده است. (3)»

عجیب تر آن که طبری و دیگران، با ذکر سند، نقل کرده اند که دو اعرابی متخاصم جهت حل اختلاف به عمر مراجعه کردند. عمر هم آن دو را نزد حضرت علی (علیه السلام) فرستاد. حضرت هم داوری کردند و یکی از آن دو را محکوم قلمداد نمودند. پس شخص محکوم برای تخطئه داوری حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عمر گفت که یا امیر، آیا به وسیله این مرد بین ما قضاوت می شود؟! عمر از جا برخاست و گریبان آن مرد را گرفت و گفت:

«وَيْحَكَ مَا تَدْرِي مَنْ هَذَا، هَذَا مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَوْلَاهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ.» (4)

ص: 76

- 1- مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، عامه، ج 3، ص 211؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 4، ص 495؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 31، ص 592.
- 2- مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، عامه، ج 3، ص 211؛ البرهان في تفسير القرآن، ج 4، ص 495؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 31، ص 592 و ج 39، ص 331.
- 3- شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، ج 1، ص 443؛ مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، عامه، ج 3، ص 211؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 31، ص 529 و ج 39، ص 331؛ الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 66؛ انبياء المستطابه، ص 64؛ التدوين في اخبار قزوين، ج 4، ص 37؛ ملحقات احقاق، ج 16، ص 592.
- 4- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 1، ص 349؛ كشف الغمة في معرفة الأئمة (عليهم السلام)، ج 1، ص 299؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 40، ص 125؛ صواعق المحرقة، ص 107؛ شواهد التنزيل، حاکم حسکاني، ج 1، ص 266؛ فتوحات الإسلامية، ج 2، ص 307.

«وای بر تو! نمی دانی این (حضرت علی (علیه السلام)) کیست. این مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمنی است. کسی که او مولایش نباشد، مؤمن نیست.»

سید علی بن شهاب الدین همدانی از زبان عمر نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام) لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ.» (1)

«اگر همه مردم علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دوست می داشتند، خداوند دوزخ را خلق نمی کرد.»

ای کاش بزرگان عامه تعمق در روایاتی که از ناحیه اولی و دومی نقل می شود، توجه می کردند؛ اما افسوس که تنگ نظری جلوی چنین تعمقی را گرفته است.

شهاب الدین همدانی از زبان عمر نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«لَوْ أَنَّ الْغِيَاضَ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرَ مِدَادٌ وَ الْجَنِّ حُسَابٌ وَ الْإِنْسُ كُتَّابٌ مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام).» (2)

«اگر رویدنی ها (مثل درختان) قلم، دریاها مرکب، جن ها حساب گر و

ص: 77

1- مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب، عامه، ج 3، ص 238؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 39، ص 248 و ص 249 و ص 305؛ بشارة المصطفى 9 لشعبة المرتضى (علیه السلام)، طبع القديمة، ج 2، ص 75؛ عوالي اللئالی العزیزية في الأحادیث الدینیة، ج 4، ص 86؛ شرح فروع الکافی، ج 1، ص 20؛ الإمام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 69؛ ینابیع المودة، ص 299.

2- إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 3، ص 262؛ حلیة الأبرار في أحوال محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آله الأطهار (علیهم السلام)، ج 2، ص 130؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 40، ص 70 و 74؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال الإمام علی بن ابی طالب (علیهما السلام)، ص 19؛ الإمام امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 71.

انسان ها نویسنده شوند، نمی توانند فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بشمارند.»

در روایتی دیگر ابن عساکر به نقل از ابن عباس می گوید که در کوچه های مدینه با عمر راه می رفتم. عمر به من گفت:

«ای ابن عباس، گمان می کنم قوم (یعنی قبیله قریش)، رفیقت (حضرت علی (علیه السلام)) را کوچک قلمداد کرده اند که او را متصدی زعامت در امور شما نکردند.»

من گفتم که والله آن روزی که خدا او را برای ابلاغ سوره برائت بر اهل مکه انتخاب فرمود، کوچک قلمدادش نکرد. در این هنگام بود که عمر گفت:

«حقیقت همین است که گفتم. والله خود نیز شنیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی بن ابی طالب فرمود که هر کس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است و کسی که خدا را دوست داشته باشد خداوند او را وارد بهشت می کند.» (1)

سید محمد صالحی کشفی ترمذی، از بزرگان عامه، از عمر نقل می کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«مَنْ أَحَبَّكَ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ (عليهم السلام) فِي دَرَجَتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ يَبْغُضُكَ فَلَا يَبَالِي مَا تَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.» (2)

ص: 78

-
- 1- دلائل الصدق لنهج الحق، ج 6، ص 468؛ كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج 2، ص 935؛ الجواهر السننية في الأحاديث القدسية، ص 593؛ الأمالي، طوسي، ص 248؛ بحار الأنوار، چاپ بيروت، ج 39، ص 281؛ كنز العمال، متقي هندي، ج 13، ص 109.
 - 2- عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج 2، ص 58؛ بحار الأنوار، چاپ بيروت، ج 27، ص 79؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، خوئی، ج 7، ص 379 و ج 9، ص 204؛ الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 74؛ كوكب الدرر، ص 125؛ مناقب المرتضوية، ص 117.

«ای علی، هر کس دوست دار تو باشد، در روز قیامت در درجه پیامبران خواهد بود. اما کسی که از تو بغض در دل داشته باشد، یهودی یا نصرانی خواهد مرد.»

عمر در روایتی اقرار می کند که حضرت علی (علیه السلام) مولا- و صاحب اختیار اوست. به نقل از علامه خوارزمی و دیگر اعلام از بزرگان عامه، حافظ دارقطنی حدیثی آورده است که در آن شخصی به عمر می گوید:

«إِنَّكَ تَصْنَعُ بِعَلِيٍّ (علیه السلام) شَيْئًا لَا تَصْنَعُهُ بِأَحَدٍ مِّنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) قَالَ إِنَّهُ مَوْلَايَ.» (1)

«از چه رو با حضرت علی (علیه السلام) به گونه ای رفتار می کنی که با هیچ یک از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این چنین رفتاری نداری؟»

عمر گفت:

«او مولای من است.»

ناگفته پیداست که با توجه به فرموده پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ (علیه السلام) مَوْلَاهُ.» (2)، معنای مولا چیزی جز صاحب اختیار و اولی به تصرف بودن نمی باشد. علامه معروف محب الدین طبری به نقل از عمر می نویسد:

ص: 79

1- مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 36؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 37، ص 160 و ص 198؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال الإمام علي بن أبي طالب (عليهما السلام)، ص 103 و ص 207؛ الإمام أمير المؤمنين علي (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 146؛ مناقب خوارزمی، ص 97؛ رياض النضرة طبري، ج 2، ص 115؛ صواعق المحرقة، ابن حجر، ص 26؛ شرح المواهب اللدنية، زرفاني مالكي، ص 13؛ روض الأزهر، علامه قلندر، ص 366؛ فتح المبين، زبيني دحلان، ج 1، ص 171 و ص 178.

2- سليم بن قيس الهلالي، ج 2، ص 603؛ الكافي، چاپ بیروت، ج 1، ص 287؛ شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، ج 1، ص 99 و ص 100؛ الأمالي، صدوق، ص 347 و ص 574؛ الأمالي، مفيد، ص 14 و ص 223؛ الأمالي، طوسي، ص 247 و ص 272؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج 1، ص 203؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج 1، ص 326 و ص 329؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 5، ص 69 و ج 10، ص 266.

«عَلِيٌّ مَوْلَى مَنْ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مَوْلَاهُ.» (1)

«علی مولای هر کسی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مولای او بوده است.»

همچنین ابن ابی الحدید به نقل از انباری می نویسد که حضرت علی (علیه السلام) با عمر در مسجد نشسته بودند و گروهی از مردم هم حضور داشتند. سپس چون حضرت علی (علیه السلام) از جا برخاستند و رفتند، یکی از حاضران بدگویی حضرت علی (علیه السلام) را کرد و به ایشان نسبت عجب و تکبر داد. عمر به دفاع از حضرت علی (علیه السلام)، این جمله را گفت:

«حَقٌّ لِمِثْلِهِ أَنْ يَتَّبِعَهُ.» (2)

«شایسته است که همانندان او به خود ببالند.»

سپس گفت:

«وَاللَّهِ لَوْ لَا سَيْفُهُ لَمَا قَامَ عَمُودُ الْإِسْلَامِ وَهُوَ بَعْدُ أَقْضَى الْأُمَّةِ وَذُو سَبَقِهَا وَذُو شَرَفِهَا.» (3)

«به خدا قسم اگر شمشیر او نبود اسلام پابرجا نمی ماند. او برترین قاضی و پیش قدم در اسلام آوری است.»

سپس آن شخص بدگو گفت:

«با این اوصاف، چه چیزی شما را از تن دادن به خلافت او و پیروی اش بازداشت؟»

ص: 80

-
- 1- كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 11؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال الإمام علي بن أبي طالب (عليهما السلام)، ص 207؛ الإمام أمير المؤمنين علي (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 152؛ رياض النضرة، ج 2، ص 115.
 - 2- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج 12، ص 82؛ نهج الحق و كشف الصدق، ص 251؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 31، ص 76؛ دلائل الصدق لنهج الحق، ج 6، ص 405.
 - 3- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج 12، ص 82؛ نهج الحق و كشف الصدق، ص 251؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 31، ص 76؛ دلائل الصدق لنهج الحق، ج 6، ص 405.

عمر در جواب گفت:

«ما به دلیل کم سن بودن او و دوستی اش با بنی عبدالمطلب از خلافتش کراهت داشتیم.» (1)

این ها قسمتی از اعترافات ضمنی عمر به غضب خلافت حضرت علی (علیه السلام) توسط خودش و ابوبکر است.

راغب اصفهانی، از علمای بزرگ عامه، از ابن عباس نقل می کند که گفت:

«شبی عمر بر قاطری سوار بود و من بر اسب نشسته بودم. عمر آیه ای قرائت کرد که در آن یادی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) شده بود. سپس گفت که ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند که علی در بین شما از دیگران برتر و در امر خلافت بر من و ابوبکر مقدم بود.»

(2)

آن گاه پیش خود گفتم که اگر از عمر بگذرم، خدا از من نگذرد. سپس گفتم:

«ای امیر! این سخن را در حالی می گویی که تو و رفیقت، ابوبکر، با تلاش بسیار زمام امر را به دست گرفتید و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را کنار نهادید؟»

عمر گفت:

«ای بنی عبدالمطلب، آرام باش. مگر شما اصحاب عمر بن خطاب نیستید!؟»

سپس من از همراهی با او عقب کشیدم و او کمی از من جلو افتاد. آن گاه گفتم که به دنبال او راه بیفتم و آنچه گفتم را تکرار کنم:

ص: 81

1- الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 16.

2- بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 31، ص 95.

«تو مطلبی گفتمی و من هم جواب آن را گفتم. چنانچه حرفی نمی زدی، من نیز سحنی نمی گفتم.»

عمر گفت:

«به خدا سوگند، آن گونه که ما درباره او رفتار کردیم، نه از روی دشمنی بود؛ بلکه ما او را کوچک پنداشتیم و ترسیدیم عرب و قریش بر او تجمع و اتفاق نکنند.»

من خواستم به عمر بگویم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با مأموریت هایی که به او محول کرد و او آن ها را انجام داد، وی را کوچک نشمرد؛ اما تو و ابوبکر او را کوچک شمردید، که عمر گفت:

«دیگر کار از کار گذشته است. هم اکنون چه نظری داری؟ والله ما هیچ امری را بدون نظرخواهی از علی برگزار نمی کنیم و کاری بدون اجازه او انجام نمی دهیم.» (1)

محمودبن محمد درگزینی در "نزل السائرین فی احادیث سید المرسلین" به نقل از عمر آورده است که من، ابوعبیده، ابوبکر و گروهی از صحابه در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم که ناگهان ایشان دست بر شانه علی گذاشتند و فرمودند:

«یا علی (علیه السلام) أَنْتَ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا وَأَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا وَأَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ (علیه السلام) مِنْ مُوسَى (علیه السلام).» (2)

ص: 82

1- الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 161؛ محاضرات الادباء و مجاورات البلغا و الشعرا، العلامة الراغب اصفهانی، چاپ بیروت، ج 7، ص 213.

2- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (عليهم السلام)، ص 633؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج 3، ص 263؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 1، ص 217؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 18، ص 121؛ تاریخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ص 42 و ص 167؛ مناقب خوارزمی، ص 55؛ بنایع المودة، قندوزی حنفی، ص 146؛ الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 87.

«ای علی (علیه السلام)، تو نخستین مسلمان و مؤمنی هستی که اسلام آورد و مؤمن شد. تو برای من به منزله هارونی برای موسی.»

سپس فرمودند:

«یا علی (علیه السلام) إِمَّا أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي.» (1)

«ای علی (علیه السلام)، تو به منزله کعبه ای که مردم به نزد تو می آیند؛ ولی تو به سوی کسی نمی روی.»

علامه امینی به روایت از تاریخ ابن عساکر از عمر نقل نموده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«أَنَا خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ (علیه السلام) خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ.» (2)

«ای علی (علیه السلام)، من خاتم پیامبرانم و تو خاتم اولیاء.»

اما تعبیرات اعترافی عمر پیرامون مشکل گشایی های علمی و قضائی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسیار زیاد است. برای اختصار به چند نمونه از این اعتراف ها، آن هم از کتب معتبر و معروف دانشمندان بزرگ عامه، اشاره خواهیم کرد:

عمر گفت: «اللَّهُمَّ لَا تَنْزِلْ بِي شَدِيدَةً إِلَّا وَأَبُو الْحَسَنِ إِلَيَّ جَنِّي.» (3)

«خدایا، زمانی که ابوالحسن در کنارم نیست، کار سختی بر عهده ام

ص: 83

1- مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 242، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 3، ص 123؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 33، ص 380.

2- مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 261؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 39، ص 76؛ تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 284؛ مناقب سیدنا علی (علیه السلام)، ص 26؛ تاریخ دمشق، ج 2، ص 337؛ ذخائر العقبی، محب طبری، ص 89؛ ریاض النضرة، ج 2، ص 160؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص 182؛ مطالب العالیة، ابن حجر، ج 4، ص 82؛ کنز العمال، ج 11، ص 672.

3- ذخائر القبی، ص 82؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 343؛ کنز العمال، ج 5، ص 257؛ ریاض النظرة، ج 25، ص 50 و ج 25، ص 194.

نگذار.»

عمر گفت:

«أَنْتَ يَا عَلِيَّ (عليه السلام) خَيْرُهُمْ فَتَوَى» (1)

«ای علی (علیه السلام)، تو بهترین شخص برای فتوا هستی.»

عمر گفت:

«علي (عليه السلام) أَعْلَمُ النَّاسِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدَ (صلى الله عليه وآله وسلم)» (2)

«علی (علیه السلام) آگاه ترین مردم به آن چیزی است که خدا بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل فرمود.»

«لَا أَبْقَانِيَ اللَّهُ بِأَرْضٍ لَيْسَ فِيهَا أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام)» (3)

«خدا مرا در سرزمینی که ابوالحسن (علیه السلام) در آن نیست، تنها نگذارد.»

«لَوْ لَا عَلِيٌّ (عليه السلام) لَضَلَّ (لَهْلَكَ) عُمَرُ» (4)

«اگر علی (علیه السلام) نبود عمر گمراه (هلاک) شده بود.»

«لَوْ لَأَكَّ لَا فَتَضَحَّنَا» (5)

«ای علی، اگر تو نبودی، ما رسوا می شدیم.»

این عبارت و امثال آن از زبان مخالفین و دشمنان، اقراری است که از

ص: 84

1- طبقات، ابن سعد، ج2، بخش2، ص102.

2- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج1، ص39؛ الإمام أميرالمؤمنين علي (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص180؛ الغدير، ج1، ص53؛ مناقب سروري، ج1، ص529؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج1، ص29.

3- الإمام أميرالمؤمنين علي (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص180؛ الغدير، ج1، ص53؛ مناقب سروري، ج1، ص529.

4- التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة، ص62؛ رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، ج2، ص109؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج12، ص182؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، خوئی، ج10، ص162؛ مناقب، مغازلی، ج27، ص39؛ تمهید، باقلانی، ص199.

5- مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، ج2، ص368؛ وسائل الشيعة، ج13، ص255؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج30، ص122؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج9، ص351؛ صحیح بخاری، ج3، ص81؛ سنن ابن داود، ج1، ص317؛ سنن

ابن ماجه، ج2، ص269؛ سنن بيهقي، ج5، ص159.

روی ناچاری صورت گرفته و توانسته اندکی از رسوایی آنان را بپوشاند.

فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از عثمان

از جمله کسانی که در ماجرای غدیر خم حضور داشت و از نزدیک حدیث و امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مبنی بر اثبات ولایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنید، عثمان بود. (1)

ابن عقده در کتاب "الولایه"، منصورایی رازی در "الغدیر"، علامه ابن مغازلی در "مناقب" و خطیب خوارزمی معروف حدیثی را از عثمان نقل نموده اند. این حدیث را عثمان از عمر و او از ابوبکر و ابوبکر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِنْ نُورٍ وَجْهَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام) مَلَأَتْكَهُ.» (2)

«خدا از نور چهره علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرشتگانی آفرید.»

همچنین ابن عساکر دمشقی از ابن عباس نقل می کند که روزی عثمان به محضر حضرت علی (علیه السلام) رسید. حضرت متوجه نگاه خیره عثمان به خود شدند. سپس حضرت به عثمان فرمودند:

«چرا این گونه به من نگاه می کنی؟»

عثمان پاسخ داد که شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ (عليه السلام) عِبَادَةٌ.» (3)

ص: 85

1- هر سه خلیفه اول اسلام علاوه بر غدیر در ماجرای عقبه حضور داشتند.

2- فضائل امیرالمؤمنین، ص 732 و ص 231؛ کتاب الإمام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 178؛ مقتل الحسین (علیه السلام)، ص 97؛ مناقب خوارزمی، ص 236.

3- المسترشد فی إمامة علی بن ابی طالب (عليهما السلام)، ص 294؛ الأمالی، صدوق، ص 362؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 25، ص 324 و ج 38، ص 195؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 14، ص 522؛ الإمام امیر المؤمنین علی (علیه السلام)، ص 178؛ تاریخ دمشق (عامه)، ج 2، ص 392؛ تاریخ ابن کثیر، ج 7، ص 358؛ تاریخ الخلفا، سیوطی، ج 1، ص 96؛ التعقیبات، سیوطی، ص 57.

«نگاه به صورت علی (علیه السلام) عبادت است.»

از این قبیل اعترافات به فضائل حضرت علی (علیه السلام) از جانب عثمان زیاد نقل شده است که به اختصار به چند گفتار آن اشاره می‌کنیم:

1. مراجعه عثمان به حضرت علی (علیه السلام) درباره زنی که شش ماهه زاییده بود؛

2. ارجاع عثمان به حضرت علی (علیه السلام) در تعیین پدر نوزادی؛

3. ارجاع عثمان در عده مطلقه شوهر مرده؛

4. مراجعه عثمان به حضرت علی (علیه السلام) در حکم گوشت شکاری؛

5. مراجعه عثمان به حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در چگونگی آتش قبر و جاری شدن جمله «لَوْلَا عَلِيٌّ (علیه السلام) لَهْلَكَ عُثْمَانُ» از زبان وی.

این جریان‌ها در کتاب شریف "الامام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفا"، با ذکر سند، از کتب عامه درج گشته است. البته همان طور که عرض شد همه این اعترافات از روی تفاق و حیلله بوده است. هرگاه این افراد رسوا می‌شدند، با مکر و سیاست، پاره ای از فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر زبان جاری می‌کردند و غیر مستقیم و گذرا به ولایت الهی ایشان اشاره می‌نمودند.

ص: 86

فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از معاویه

معاویه که به صورت علنی بنای جنگ با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بدگویی از ایشان را داشت، در مواقعی، به ناچار، در برابر بزرگی حضرت علی (علیه السلام) زبان به تمجید می گشود. احمد بن حنبل که از بزرگان عامه و رهبر یکی از فرقه های اهل بدعت است و نیز یکی دیگر از حدیث آوران و همچنین قیس بن ابی حازم، که یکی از روایان معتبر صحاح سته عامه است، نقل کرده اند که مردی به نزد معاویه رفت و از مسئله ای سؤال نمود. معاویه در جواب گفت:

«سَلَّ عَنْهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام) فَهُوَ أَعْلَمُ.» (1)

«از علی بن ابی طالب (علیه السلام) سؤال کن که او آگاه ترین است.»

آن مرد گفت که ای امیر، به نظر من جواب تو به این مسئله خوشایندتر از جواب علی (علیه السلام) است. معاویه گفت:

«چه بدحرفی زدی. تو به انگیزه کار ناشایسته ای به اینجا آمده ای؟! تو بدگویی کسی را می کنی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را از دانش فراوان خود سیراب نمود؟» (2)

سپس گفت:

«عمر از وی سؤال ها می نمود و از وی علم فرامی گرفت. من شاهد بودم که هرگاه دچار مشکل علمی یا غیر علمی می شد، سراغ علی (علیه السلام) را

ص: 87

1- حلیة الأبرار في أحوال محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آله الأطهار (علیهم السلام)، ج 2، ص 424؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 33، ص 295؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، خوئی، ج 16، ص 113؛ الإمام أمير المؤمنين علي (علیه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 192؛ فضائل الصحابة، احمد حنبل، ج 2، ص 675.

2- حلیة الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار (علیهم السلام)، ج 2، ص 424؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 37، ص 266.

می گرفت.

سپس به آن مرد گفت:

«از این جا برخیز و برو که خدا پاهایت را برنخیزاند و براه نیندازد.»

آن گاه معاویه دستور داد که نام آن مرد را از دیوان حقوق بگیران بیت المال حذف نمایند.

علامه مورخ بن عبدالبر قرطبی نوشته است که معاویه در مسائلی که برایش اتفاق می افتاد، با فرستادن نامه به آشنایان خود از آن ها می خواست تا از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کنند. چون خبر شهادت آن حضرت (علیه السلام) به اطلاع معاویه رسید، گفت:

«ذَهَبَ الْفِقْهُ وَالْعِلْمُ بِمَوْتِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیهما السلام).» (1)

«با مرگ پسر ابوطالب فقه و علم رفت.»

ابن عساکر با سه سند مختلف می نویسد که وقتی خبر شهادت حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) به معاویه رسید، گریست و آیه استرجاع را تلاوت کرد. همسر او، فاخته، به او گفت:

«تو دیروز بر او طعن می زدی و در حق وی ناسزاگویی می کردی. امروز برای او گریه می کنی؟»

معاویه گفت:

«وای بر تو. نمی دانی چه علم و فضل و سوابقی از بین رفت و نمی فهمی که مردم چه حلم و دانشی را از دست دادند.» (2)

ص: 88

1- بناء المقالة الفاطمية (عليها السلام) في نقض الرسالة العثمانية، ص 106؛ العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، ص 250؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 33، ص 172؛ الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 214.

2- الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص 217؛ مناقب خوارزمي، ص 283؛ فراند السمطين، ج 1، ص 372؛ تاریخ دمشق، ج 3، ص 409.

قضایای بسیار دیگری هم از این دست وجود دارد که معاویه در آنها به فضائل و علم و قدرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اقرار کرده است.

(1)

با این همه، صحابه علیه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، که با این همه فضائل، از طرف خداوند متعال وصی و جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شده بودند، بسیج شدند. خلافت را از معدنش بیرون آوردند و آنچه از اسلام و احکامش نازل شده بود پشت سر نهاده و به قهقرا بازگشتند. این در حالی بود که تمامی آنان این آیه شریفه را نیز شنیده بودند:

(أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ) (2)

«آیا اگر او فوت کند یا کشته شود به گذشته تان باز می گردید؟»

مسعودی حدیث یوم الدار را این گونه نقل می کند:

«حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز بیست و هفتم ماه رجب مبعوث گردیدند. حضرت علی (علیه السلام) از کسانی بود که تا از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطلع شد، مطیع گشت و به اسلام گروید. لذا مورخین نوشته اند (3) که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گرامی فرزندان عبدالمطلب را به خانه خود دعوت نمود و طعامی حاضر کرد. زمانی که میهمانان خواستند غذا خوردن را شروع کنند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ گفتند. آن ها متعجب شدند. حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از صرف غذا فرمودند که به خدا سوگند، من برانگیخته خدا هستم و فرستاده او بر شما. من مأمورم که مردم را به خدای یگانه و بی همتا دعوت کنم. بدانید همان طور که می خوابید خواهید مرد و همان طور که از خواب بیدار می شوید از قبر برانگیخته می شوید و

ص: 89

1- الإمام أمير المؤمنين علي (عليه السلام) از دیدگاه خلفا، ص 192 تا ص 220.

2- سورة مبارکه آل عمران، آیه شریفه 144.

3- مروج الذهب، مسعودی، ج 2، ص 173؛ تاریخ دمشق، بخش امام علی (علیه السلام)، ج 1، ص 104.

از شما درباره هر کاری حساب می‌گیرند و برای هر خوبی پاداشی و برای هر بدی کیفری خواهد بود.

ای فرزندان عبدالمطلب، هیچ کس بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است. شما را به دو کلمه می‌خوانم و رستگاری شما را در آن می‌دانم: اقرار به وحدانیت پروردگارم؛ اقرار بر رسالت من که پیغمبر او هستم. اولین نفری که دعوتم را اجابت کند و به یاری ام برخیزد، پس از من، برادر و وزیر و جانشین من خواهد بود.»

از میان اقوام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، که تمامی از بزرگان مکه بودند، فقط امیرالمؤمنین که نوجوانی کم سن و سال بودند، عرض کردند:

«من دعوت شما را اجابت می‌کنم و به یاری تان برمی‌خیزم.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«یا علی (علیه السلام)، بنشین»

این اتفاق دو مرتبه دیگر هم تکرار شد. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«یا علی (علیه السلام)، تو برادر، وزیر، جانشین و وارث من هستی.» (1)

در همان سنین نوجوانی بود که جنگاوری حضرت همه‌گان را به حیرت وامی داشت. خود حضرت در این باره می‌فرمودند:

«أَنَا وَصَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَلَالِ الْعَرَبِ.» (2)

«من در کوچکی بزرگان عرب را به خاک افکندم.»

در روز غدیر (مصادف با آخرین حج و آخرین سال عمر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)) نیز خداوند رسول عظیم الشأن (صلی الله علیه و آله و سلم) خود را مکلف فرمود که منصب جانشینی و

ص: 90

1- زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام) ص 77.

2- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 300؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 197؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 14، ص 475؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، خوئی، ج 12، ص 19.

از آن مهم تر، ولایت حضرت را، در جمع یک صد هزار نفری مسلمانان نیز ابلاغ فرمایند. بسیاری از بزرگان عامه وقایع روز غدیر را در کتب خویش ثبت نموده اند که از میان کتاب های متعددشان، به اسامی چند کتاب که حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.» را آورده اند، اکتفا می کنیم:

«مستدرک علی الصحیحین از حاکم نیشابوری؛ صواعق المحرقة از ابن هجر مکی؛ ینابیع المودة از القندوزی؛ کفایة الطالب از گنجی الشافعی؛ خصائص أمير المؤمنين از نسائی؛ فیض الغدیر از مناوی الشافعی.»

ابن ابی الحدید از این که با وجود کینه عمیقی که به مولای متقیان در قلب عده ای وجود داشت و با این حال در طی بیست و پنج سال خانه نشینی حضرت، جان ایشان را نگرفتند، تعجب می کند!

گرچه حضرت در اجرای سفارش رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) در جهت جلوگیری از متلاشی شدن اسلام نوپا، آن چنان عزلت اختیار نمود که خلفای غاصب یقین پیدا کردند دیگر از ناحیه ایشان خطری حکومت شان را تهدید نمی کند؛ اما انگیزه آن ها از دشمنی فقط حکم رانی نبود؛ بلکه حسادت آن ها به شخصیت بارز و فضائل بی مثال حضرت اصلی ترین انگیزه عداوتشان بود. حسادتی که شعله های مهیبی در دل های شان ایجاد کرده بود. شراره های آن حسادت از آتش زدن خانه وحی و شهادت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) و قرآن هایی که در حاشیه آن تفسیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درج شده بود آغاز و تا شهادت یازده امام معصوم و کشتار و غارت صد هাজার شیعه در طول تاریخ

استمرار یافت. این خصومت امروز هم در قالب وهابی گری و گروه های وابسته به آن، نظیر القاعده و داعش و... ادامه داشته و تا سفیانی ملعون و کشتار شیعیان توسط او ادامه خواهد یافت.

اگر ما امروز از طریق خواندن اسناد باقی مانده نسبت به فضائل عترت طاهره و در رأس آن ها امیرالمؤمنین، آگاهی پیدا می کنیم، باید بدانیم که مردم آن زمان بسیار بیشتر از اینها را با گوش خود از دو لب مبارک رسول گرامی اسلام شنیده و کرامات و صفات الهی و عجایب مولایمان را به چشم دیده بودند.

سران نفاق با سوزاندن احادیث نبوی، ممنوع کردن نقل فرمایش های پیامبر، صدور بخش نامه هایی در این باره به سراسر ممالک اسلامی شلاق زدن و زندانی کردن کسانی که مخالف این دستور عمل می کردند، با همه قدرت تلاش کردند تا از انتشار این فضائل جلوگیری کنند؛ اما آنچه در حافظه همه مردم بود و در خلوت با هم مذاکره می کردند محو شدنی نبود. در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هر روز مدحی در شأن علی (علیه السلام) و اهل بیت شنیده می شد.

باید پرسید چطور شد که بلافاصله پس از شهادت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یک باره خاموشی همه جا را فراگرفت؟ طبیعی است که این سؤال مهم اذهان عمومی را، که همگی شاهدان عینی غدیر بودند، مشوش می نمود. این پدیده، هرچند از مخالفت با آن وحشت داشتند، خلأ بزرگی در روح مردم ایجاد می کرد؛ لذا خلفا ناچار بودند در مواقعی که مناسب بود به طور بسیار

مدیریت شده و اکثراً بین گروه های چندنفره مناقبی را برای حضرات اظهار کنند تا با این وسیله مقداری از پتانسیل نهفته و متراکم در افکار عمومی کاسته شده و از خطر احتمالی انفجار جلوگیری کنند.

این کارها حرکاتی محدود و رو به جلو بود تا ماهرانه فشار خفته را دفع نمایند؛ ولی تصور این را هم نمی کردند که این اظهارات جسسته و گریخته در تاریخ ثبت بشود و در زمان های آینده به عنوان اقراری بنیان کن موجب روشن تر شدن حقایق و قبح اعمال آن ها گردد.

(یریدون لیطفوا نورالله بافواهمم والله متم نوره و لو کره الکافرون)

ص: 93

متأسفانه مردم، تقریباً، پس از گذشت هفتاد روز از واقعه غدیر، عهد و پیمان های خود را به فراموشی سپردند و در حالی که حضرتش در غم از دست دادن پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می سوخت و در حال کفن و دفن مولایش بود، عده ای ریاست طلب، جلسه ای را در مکانی به نام سقیفه تشکیل دادند که مطالعه و دانستن ظلم و جور که در این جلسه به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) روا داشته شد بر هر شیعه و محبی؛ بلکه بر هر انسانی لازم است. آگاهی از این جریان جزو ضروریات معرفت به ولایت است. شرح مفصل آن در کتب معروف بزرگان عامه نیز آمده است.

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به شهادت رسیدند، عمر و ابوبکر هم به حسب ظاهر، بنا بود عزادار باشند؛ ولی متوجه شدند که الان وقت چیدن میوه از درخت است؛ زیرا باغبان به کار خود مشغول است! لذا عمر و ابوبکر به طرف سقیفه به راه افتادند و در بین راه رفیق خود، ابو عبیده را هم با خود همراه کردند. (1) چون به سقیفه بنی ساعده رسیدند، دیدند انصار در آنجا گرد آمده اند و سعد بن عباده انصاری را هم که مریض بود آورده اند و با او از بیعت گیری صحبت می کنند. بعد از ابوبکر، عمر، عثمان و ابو عبیده افراد دیگری از مهاجرین به سقیفه آمدند. بحث پیرامون خلافت بین مهاجرین و انصار به میان آمد.

سعد بن عباده انصاری که رئیس قبیله خزرج بود، به شرافت در میان

ص: 94

اعراب شهرت داشت. چون مریض بود، قادر نبود آن گونه سخن بگوید که مردم صدای او را بشنوند. (1) پسرش قیس مطالب او را با صدای بلند بازگو می کرد. (2) انصار او را دوست می داشتند و به خلافت او خشنود بودند. نزدیک بود کار خلافت تمام شود؛ چون انصار در بدو امر به دین خدمت کرده بودند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را از مکه به مدینه دعوت کرده، از هیچ کوششی در راه رسانیدن منویات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فروگذار نکرده بودند. آن ها مال و جان خود را در اختیار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و دین گذاشته بودند و در این موضوع بحثی نبود. لکن چون تمام انصار درباره خلافت سعد بن عباده متفق نبودند، زحماتشان به هدر رفت؛ زیرا قبیله اوس، که در رأس آنان بشیر بن سعد قرار داشت، هرگز حاضر نمی شدند خلافت به دست قبیله خزرج بیفتد. (3)

رقابت و حسادت بین این دو قبیله از انصار سبب گردید که مهاجرین از این اختلاف حداکثر استفاده را برده و خلافت را قبضه نمایند و به قول شاعر:

چو در لشکر دشمن افتد خلاف *** چرا تیغ باید کشید از غلاف

یا:

دو نفر دزد، زری دزدیدند *** سر تقسیم به هم جنگیدند

آن دو بودند چه گرم زد و خورد *** سوئی آمد زر را زد و برد

ص: 95

-
- 1- کتاب الإمامة و السیاسة، ج 1، ص 5.
 - 2- جمهرة خطب العرب، ج 1، ص 173.
 - 3- تاریخ الأمم و الملوك، طبري، ج 3، ص 207؛ السقیفة، جوهری، ص 61؛ شرح النهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 5.

اختلاف بین دو قبیله انصار بر سر خلافت بالا گرفت. قبیله اوس به مخالفت با خزر جیان برخاستند و بیم آن می رفت که کار به جدال و کشتار کشیده شود. در این هنگام خزیمه بن ثابت، مشهور به ذوالشهادتین، بپاخاست و خطاب به انصار گفت:

«مواظب خود باشید! اگر خلافت از میان شما خارج و به دست مهاجرین افتد، فرزندان شما باید برای همیشه اسیر آن ها باشند و ذلیل و خوار گردند. پس یکی از بزرگان انصار را به خلافت معین کنید تا عزت و شوکت شما حفظ گردد.»

اسیدبن خضیر انصاری که با سعدبن عباده مخالف بود از جا حرکت کرد و خطاب به انصار گفت:

«ای گروه انصار، شما نخستین کسانی بودید که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حمایت نموده و شکر نعمت به جای آوردید. پس اول کسی نباشید که کفران نعمت کرده و در موضوع خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، که حق مسلم قریش و مهاجرین است، با آن مخالفت نمایید.» (1)

مقصود او از ادای چنین سخنانی آن بود که سعدبن عباده خلیفه نشود؛ لذا بشیربن سعد انصاری به حمایت اسیدبن خضیر برخاست و گفت:

«ای جماعت انصار، شما در ترویج اسلام کوشیدید و خدمات شما بر هیچ کس پوشیده نیست و خداوند به شما اجر و پاداش خواهد داد. در حال حاضر امر خلافت از دو حال خارج نیست: یا حقّ شماست یا حقّ قریش. اگر حقّ قریش است، آن را به قریش واگذار کنید و اگر حقّ شماست، گذشت کنید و به شکرانه نعمتی که خدا به وسیله قریش به

ص: 96

1- تاریخ الأمم والملوک، طبری، ج 3، ص 207؛ السقیفة، جوهری، ص 57؛ الامامة والسیاسة، ابن قتیبه، ج 1، ص 12؛ شرح النهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 5.

شما ارزانی داشته، یعنی اسلام، خلافت را در اختیار قریش بگذارید تا معلوم شود که شما اسلام را برای اسلام پذیرفته اید، نه برای خلافت.»

بعد از او شخص دیگری به نام بشیر بن سعد خزرجی برخاست و نظیر این کلمات را ایراد نمود و در آخر کلامش گفت:

«اکنون با خویشان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در موضوعی که مربوط به شما نیست و حقّ مسلمّ آنان است مخالفت نکنید تا اجر شما ضایع نگردد؛ بلکه کار را به گونه ای به سر منزل مقصود رسانید که خدا می خواهد.» (1)

از این گونه کلمات بین انصار رد و بدل شد. در این میان ابوبکر و عمر هم که تا اینجا گوش می دادند، فهمیدند انصار که قدرت در دست آن ها است، فعلاً با یک دیگر به مشاجره پرداخته اند و کینه های دیرینه و حسادت ها نمی گذارد قبیله اوس تسلیم خزرج یا خزرج تسلیم اوس گردد. لذا باید از این اختلاف حداکثر بهره را می بردند.

معن بن عدی که از دوستان ابوبکر بود به نفع او حرکت کرد و گفت:

«ای گروه انصار! بیهوده سخن مگویید و چیزی را که حق شما نیست طلب نکنید و خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به قوم او واگذارید.»

از این سخنان که او و دیگران گفتند قدری زمینه برای خلافت مهاجرین آماده گشت. در این اثنا ثابت بن قیس انصاری که او را خطیب انصار می نامیدند، قدری در فضائل انصار و آیاتی که در مدح آنان وارد شده است صحبت کرد و خطاب به مهاجرین گفت:

ص: 97

1- تاریخ الأم و الملوك، طبری، ج 3، ص 207؛ السقیفة، جوهری، ص 59؛ الامامة و السياسة، ابن قتیبہ، ج 1، ص 12؛ شرح النهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 5؛ الكامل فی التاريخ، ابن اثیر، ج 2، ص 158؛ جمهرة خطب العرب، احمد صفوت، ج 1، ص 177.

«شما در مکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ساحر و کذاب خواندید. کردار شما کار را به جایی رسانید که حضرتش از مکه مهاجرت کرد و به مدینه فرود آمد. ما اینجا هر چه داشتیم در اختیار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحابش گذاشتیم و تا آخرین نفس از او حمایت کردیم. شما مهاجرین اگر واقعاً حامی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودید چرا در مکه از او حمایت نکردید و خویشان قریشی خود را از آزار او منع ننمودید؟ حالا چرا انصاف نمی دهید؟ اگر انصار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به مدینه دعوت نمی کردند و فداکاری های آنان نبود شما کجا بودید؟ اسلام در چه حالی بود؟ حالا چه می گوید؟ با چه منطقی و سابقه ای انتظار دارید که خلافت در دست شما باشد؟»

سخنان ثابت بن قیس که صددرصد بر طبق اصول بود مانند پتکی آهنین بر سر ابوبکر و عمر فرود آمد و آن دو چاره ای جز شنیدن آن نداشتند؛ زیرا قدرت در دست انصار بود و اگر می خواستند، می توانستند مهاجرین را در مدت کمتر از یک روز از مدینه اخراج کنند.

عمر که از شنیدن این کلمات نقشه های قبلی را نقش بر آب می دید، خواست پاسخی بدهد؛ ولی ابوبکر چون موقعیت انصار را می دانست از سخن گفتن عمر جلوگیری کرد. ابوبکر می دانست اینجا جای زورگویی نیست و اگر عمر سخن بگوید به مقتضای خصلتی که در طبع و کلام دارد (او بسیار تندخو و بددهان و تند مزاج بود) کار را خراب کرده و نقشه ها نقش بر آب خواهند شد. [\(1\)](#)

او اندیشه کرد که باید از راه دیگری وارد شد که مرموزانه باشد و به اصطلاح باید مردم را با پنبه سر برید تا ندانند و نفهمند چه شده و به چه

ص: 98

1- السقیفة، جوهری، ص 64؛ شرح النهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 4.

بلایی گرفتار آمده اند. لذا ابابکر پیا خاست و خطاب به ثابت بن قیس، به طور خلاصه، چنین گفت:

«ای ثابت، آنچه در شأن انصار گفתי بجاست؛ اما بسیار کم گفתי! انصار مقامشان بالاتر از این سخنان است و هیچ انسان عاقلی نمی تواند خدمات انصار را نادیده بگیرد و از مقام فداکاری آنان در راه ترویج اسلام بکااهد. اما ما مهاجرین هم فضائلی داریم و خداوند در قرآن فرموده است که (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا) (1)

و همچنین آیات دیگری که درباره ما نازل شده است. مگر خدا نفرموده است که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (2)؟

صادقین ماییم که خویشان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم و شما باید بدانید قوم عرب شما را به ریاست و خلافت نمی پذیرد و بر اطاعت شما گردن نمی نهد؛ ولی از قریش می پذیرد. چون قریش به شرافت حسب و نسب ممتاز است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از میان آن هاست. آیا هیچ عاقلی می پذیرد که نبوت در قریش و خلافت در غیر آن باشد؟!

چرا از جاده مستقیم منحرف می شوید و زحمات گذشته خود را بر باد می دهید؟ تصور نکنید من برای خودم صحبت می کنم و طمع به خلافت بسته ام؛ بلکه غرضی جز ارشاد و هدایت شما ندارم و وظیفه خود می دانم که حقیقت را بگویم. اینک دو نفر از بزرگان قریش که از هر حیث صلاحیت دارند در مجلس شما حاضرند: عمر و ابوعبیده جراح. با هر کدام مایل هستید بیعت کنید؛ زیرا هر دو نفر برای تصدی این مقام شایستگی دارند.»

ص: 99

1- سوره مبارکه حشر، آیه شریفه 8.

2- سوره مبارکه توبه، آیه شریفه 119.

چون سخن ابوبکر به اینجا رسید ثابت بن قیس بر موافقت جمع بر سخنان ابوبکر تأیید گرفت و دوباره سخن گفت:

«آیا شما ابوبکر را به نافرمانی خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می دهید؟ حاشا و کلاً! آنچه ابوبکر می گوید درست است.»

وقتی ثابت بن قیس این اقرار را از مهاجرین گرفت و اتمام حجّت نمود، خطاب به ایشان گفت:

«شما می گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر را در نماز برای خلافت برگزید (1) اگر چنین است پس خلافت حق مسلم او است و بر دیگران هم حرام است.»

وقتی همگان تأیید کردند، ثابت ادامه داد:

«اگر چنین است، من از شما سؤالی می کنم: چگونه ابوبکر با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت می کند و امر خلافت را که به قول شما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او واگذار نموده، به دیگران، یعنی عمر و ابوعبیده ارجاع می دهد؟ اگر خلافت حق اوست نباید به دیگری واگذار کند و اگر حق او نیست چرا

ص: 100

1- ماجرای پیش نمازی ابوبکر دسیسۀ عایشه بود. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عدۀ فراوانی را به فرماندهی اسامه برای جنگ از مدینه بیرون فرستاد و لعنت کرد کسانی را که از لشکر اسامۀ نوزده ساله تخلف کنند، عایشه توسط صُهبی رومی (غلام عمر که برای این کار نزد عایشه بود) پیغام فرستاد که زهر بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کارگر شده و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نفس های آخر را می کشد. ابوبکر و عمر نیز از لشکر به مدینه برگشتند و چند ساعت بعد که وقت نماز صبح بود، عایشه به ابوبکر گفت که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قدرت برخاستن ندارد. تو به جای او نماز بخوان تا همین امر برای تو حجتی باشد برای خلافت. ابوبکر نیز به مسجد رفته و گفت که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به امامت نماز جماعت فرستاده. ابوذر گفت که به خدا قسم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین دستوری نمی دهد. صبر کنید تا من از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسب دستور کنم. وقتی ابوذر رفت، منافقین به ابوبکر اقتدا کردند. وقتی خبر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، فرمودند: «به خدا قسم امشب شرّ عظیمی وارد مدینه شده است.» سپس دستور دادند که ایشان را با همان حال به مسجد ببرند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به همراه ابوذر زیر بغل های رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را گرفته و ایشان را در حالی که پاهای مبارک شان به زمین کشیده می شد به مسجد بردند. وقتی خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن جا رسیدند با شدت پیرهن ابوبکر را گرفته و کشیدند و او را از آن کار نهی کردند. آن گاه ابوبکر و منافقین ترسیدند و از مسجد رفتند. سپس نماز صبح به امامت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و به صورت نشسته برگزار شد.

برای مردم خلیفه تعیین می کند؟ اگر می گوئید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر را برای نماز و غیر آن اجازه نداد، پس چرا به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دروغ بستید؟»

مهاجرین متوجه شدند که محکومند و نمی توانند جواب ثابت را بدهند؛ لذا از راه دیگری وارد شدند و گفتند:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به امامت در نماز معین نکرد؛ بلکه چون آن حضرت مریض بود و نتوانست به نماز بیاید ابوبکر نماز خواند.»

ثابت گفت:

«حال، در گفتارتان صادقید؛ زیرا وقتی ابوبکر از پیش خود به نماز ایستاد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با همان حالت ضعف و ناتوانی و به زحمت به مسجد آمد؛ چون ابوبکر از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) معین نشده بود. اگر عمل ابوبکر گناه نیست، پس چیست؟»

مهاجرین نتوانستند جواب ثابت را بدهند. آنان با شکست در این باره راه دیگری را برگزیدند و گفتند که خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به قوم او واگذار کنید که شایسته ترند. آن ها نیز در تمام امور بدون مشورت با شما کاری انجام نخواهند داد. [\(1\)](#)

آن گاه حباب بن منذر، از بزرگان انصار، از جای برخاست و در مدح انصار بسیار سخن گفت و توصیه نمود که امر خلافت را به مهاجرین واگذار نکنید؛ زیرا بنده آنان خواهید شد. او در قسمتی از سخنان تحریک آمیز خود چنین گفت:

ص: 101

1- انساب الأشراف، بلاذري، ج 1، ص 580؛ الإمامة والسياسة، ابن قتيبة، ج 1، ص 7؛ العبر، ابن خلدون، ج 2، ص 64؛ العقد الفرید، ج 2، ص 252؛ الرياض النضرة، محب طبري، ج 1، ص 212.

«خداوند متعال، به صورت علنی، در شهر شما پرستش شد. در زمین های شما نماز جماعت خوانده شد. با شمشیرهای شما اسلام گسترانیده شد و عرب در برابر اسلام تسلیم گردید. حال چه کسانی از شما به امر خلافت سزاوارتر است؟ اگر مهاجرین خلافت را در میان شما قبول ندارند برای خود خلیفه ای معین کنند. ما هم خلیفه ای معین می کنیم. چه اشکالی دارد دو امیر وجود داشته باشد؟»

سعدبن عباده گفت:

«هَذَا أَوَّلُ الْوَهْنِ.» (1)

«این اولین سستی است.»

در اینجا بود که صداها بلند شد. هر کس چیزی می گفت. عده ای گفتند که چگونه دو امیر در یک شهر جمع شوند. چون حباب بن منذر مخالفت انصار و مهاجرین و به خصوص اسید بن خضیر و بشر بن سعد را که با سعدبن عباده خصومت می ورزیدند، مشاهده نمود این اشعار را سرود:

«سعی ابن خضیر فی الفساد لجاحه *** يَطْنَانِ اَنَا قَدْ اَتَيْنَا عَظِيمَه

وَاسْرَعَ مِنْهُ فِي الْفَسَادِ بَشِيرٌ» *** وَخَطْبُهُمَا فِيمَا يُرَادُ صَغِير

چون عمر این اشعار را از حباب شنید، گفت:

«ای حباب! چه می گویی؟ ایجاد فتنه می کنی؟ هرگز دو شمشیر در یک غلاف راست نیاید.» (2)

ابوبکر به سخن آمد و گفت:

«کسی فضل شما را انکار نمی کند؛ ولی می گوئیم مهاجرین امراء و شما

ص: 102

1- العقد الفرید، ج 2، ص 13؛ عیون الأخبار، ابن قتیبه، ج 2، ص 233؛ البیان و التبین، جاحظ، ج 3، ص 147؛ الإمامة والسیاسة، ابن قتیبه، ج 1، ص 7.

2- السقیفة، جوهری، ص 59؛ جمهرة خطب العرب، احمد صفوت، ج 1، ص 177.

حباب بن مندر دوباره سخن گفت و مطلب خود را مبنی بر وجود دو امیر تکرار کرد. عمر برخاست و گفت:

«به خدا سوگند، هرگز رضایت نمی دهیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از قریش باشد و شما بر قریش خلافت کنید. بدانید نسل عرب در حکومت خویشاوندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) موافق نشان می دهد. من می خواهم بدانم چه کسانی به جز آشوب گران و فتنه جویان با ما که عشیره پیامبریم در امر خلافت مخالفت می ورزند؟» (1)

حباب بن مندر برای جواب دادن به عمر دوباره پیا خواست و خطاب به انصار گفت:

«ای گروه انصار، به کلمات این شخص نادان (عمر) گوش ندهید و تا حکومت از شما خارج نشده تصمیم خود را بگیرید. اگر مهاجرین موافقت نکردند که شما بر آن ها امیر باشید، هر کدام از مهاجرین و انصار برای خود امیری معین کند. چنان که پیش از این گفتید: اگر با شما مخالفت نمودند و کارشکنی کردند، این گدایان را از سرزمین خود بیرون برانید. من که با شما بحث می کنم ستون عقل و عمَد رأی هستم و از روی بصیرت و قدرت حرف می زنم، نه از روی نادانی و ترس. من دل دلیران و جگر شیران را دارم. به خدا سوگند، هیچ کس نمی تواند حرف مرارد کند؛ مگر این که با شمشیر بینی او را به خاک مذلت بمالم.» (2)

عمر گفت:

ص: 103

1- السقیفة، جوهری، ص 59؛ جمهرة خطب العرب، احمد صفوت، ج 1، ص 177.

2- تاریخ الأمم و الملوك، طبری، ج 3، ص 207؛ السقیفة، جوهری، ص 59؛ جمهرة خطب العرب، احمد صفوت، ج 1، ص 177.

«حباب، خدا تو را خواهد کشت!»

ابوعبیده قبرکن دید که کار دارد به مقاتله می کشد و می دانست که اگر چنین شود، مهاجرین قدرت و توانایی جنگ با انصار را ندارند.

در این هنگام ابوعبیده جراح (1) از جا حرکت کرد و در فضائل انصار بسیار سخن گفت تا ابلهان انصار را مثل اسب سرکشی که رام می کنند، رام گرداند و بالاخره با زبان تملق زمینه را تا اندازه ای مساعد نمود. ثابت بن قیس گفت:

«ما سعدبن عباده را به امارت بر می کشیم که سید خزرج است.»

عمر مخالفت کرد. سپس حسان بن ثابت انصاری این اشعار را انشاء کرد:

«لَا يُنْكِرْنَ قُرَيْشٌ فَضْلُ صَاحِبِنَا *** سَعْدٌ فَمَا فِي مَقَامِ الْيَوْمِ مِنْ أَوْدِ

قَالَتْ قُرَيْشٌ لَنَا السُّلْطَانُ دُونَكُمْ *** لَا يَطْمَعُ الْيَوْمَ فِي ذَا لِمَنْ مِنْ أَحَدٍ»

«قریش نباید مقام سرکرده ما، سعدبن عباده، را منکر شود. می گویند سلطنت و خلافت حق ماست. می گوئیم: حق خود را ثابت کنید تا از شما پیروی کنیم. اگر سفارشی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارید مبنی بر این که سخن ما باطل است، آن را اقامه کنید. ولی اگر سفارشی ندارید، سعدبن عباده کسی است که اصحاب بدر و احد با اویند. ما بودیم که دین را نصرت دادیم تا پایدار گردید. در این صورت شما به سلطنت و ریاست شایسته تر از ما نخواهید بود.»

بشربن سعد انصاری که با سعدبن عباده مخالف بود ترسید که این اشعار در مردم اثر بگذارد و آن ها سعدبن عباده را معین کنند. پس از جا حرکت کرد و گفت:

ص: 104

1- جراح یعنی قبرکن. شغل ابوعبیده ملعون کندن قبر بود!

«ای گروه انصار، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از قریش بود و قوم او به خلافت و جانشینی او اولی هستند.»

شخصی از انصار گفت:

«ما، انصار، لشکر خداییم و ای مردم قریش، به جای آن که پشتیبان ما باشید، با ما در حق مسلم مان مخالفت می ورزید؟»

ابوبکر گفت:

«ای گروه انصار، شما هرچه می گوید درست است و فضیلت شما را کسی انکار نمی کند؛ لکن نسل عرب جز از قبیله قریش که رسول شان از آن قبیله است اطاعت نخواهد کرد و من برای خود نمی گویم. ابوعبیده جراح و عمر دو نفر از بزرگان قریش هستند. با هر کدام که می خواهید بیعت کنید.»

عمر و ابوعبیده جراح از جا برخاستند و گفتند:

«پناه می بریم به خدا از این کلام! ای ابابکر، تو از اصحاب غار هستی. کدام یک از مهاجرین می تواند بر تو مقدم باشد؟!» (1)

چون سخن به اینجا رسید و انصار مشاهده نمودند که نزدیک است کار از دست شان خارج شود و خلافت به دست مهاجرین بیفتد، گفتند:

«پس حالا- که بناست خلیفه از میان مهاجرین تعیین شود که از خویشان پیامبر باشند، چرا با علی بن ابی طالب (علیهما السلام) بیعت نکنیم که علاوه بر این که از مهاجرین است، داماد و پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و از نظر علم و زهد و سایر کمالات مثل و مانندی ندارد؟»

سراسر وجود عمر را وحشت فراگرفت و دانست که اگر قضیه معطل

ص: 105

1- السقیفة، جوهری، ص 59؛ تاریخ الأمم و الملوك، طبری، ج 3، ص 207؛ شرح النهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 6.

بماند و حضرت علی (علیه السلام) از غسل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فارغ شود، چیزی نصیب راه زنان نخواهد شد. لذا خطاب به ابوبکر گفت:

«ای ابوبکر، دست بده تا با تو بیعت کنیم.»

ابوبکر که منتظر همین لحظه بود، دستش را جلو آورد و عمر با او بیعت کرد. بعد از عمر، ابوعبیده و سعد و همچنین یکی پس از دیگری بیعت کردند. چون مثل عوام و اوباش مثل گله گوسفندی است که به نهر آبی رسیده؛ وقتی یکی از گوسفندان از نهر جستن کند، تمام گوسفندان از او متابعت می کنند. کار بیعت این گونه به انجام رسید و ابوبکر به عنوان خلیفه منصوب شد. [\(1\)](#)

ازدحام جمعیتی که برای بیعت فشار می آوردند تا زودتر به ثواب برسند به قدری شدید بود که سعدبن عباده که مریض بود، زیر دست و پا افتاده بود و قدرت حرکت نداشت. صدای او بلند شد که ای مردم، مرا کشتید. در این هنگام عمر گفت:

«أَقْتُلُوا سَعْدًا قَتَلَهُ اللَّهُ.» [\(2\)](#)

«سعد را بکشید که خدا او را بکشد.»

قیس فرزند سعدبن عباده ریش عمر را گرفت و گفت:

«ای پسر صُحاک حبشیّه که در جنگ ها ترسو و در خوردن ریاست طلبی پهلوان هستی! اگر یک موی از سر سعد کم شود، خواهی

ص: 106

1- السقیفة، جوهری، ص 59؛ تاریخ الأمم و الملوك، طبری، ج 3، ص 207؛ شرح النهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 6.
2- تاریخ الأمم و الملوك، طبری، ج 3، ص 210؛ شرح النهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 40؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج 4، ص 310؛ مسند احمد حنبل، ج 1، ص 56.

سعدبن عباد را بیرون بردند و او با ابوبکر بیعت نکرد و بعداً هم هر چه اصرار کردند قبول نکرد و گفت:

«من در یک شهر با شما زندگی نخواهم کرد.»

وی پس از چند روز به طرف شام حرکت نمود. هیئت حاکمه هم کسی را فرستادند تا در بیابان کمین کرده و کار وی را تمام کند. آن شخص نیز در بیابان کمین کرد و شبانگاه تیری به طرف سعدبن عباد انداخت و فرار کرد و کسی او را ندید. سعد کشته شد. چون خبر به مدینه رسید برای این که عمر و ابوبکر از خود رفع تهمت کنند، قتل او را به طائفه جن نسبت دادند و این شعر را از زبان جنیان ساختند:

«قَدْ قَتَلْنَا سَيِّدَ الْخَزْرَجِ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ

فَرَمَيْنَاهُ بِسَهْمَيْنِ فَلَمْ نَخُطْ فُؤَادَهُ»

«سید و رئیس قبیله خزرج را کشتیم. دو تیر به سوی او پرتاب نمودیم که خطا نکرد و زیر قلب او نشست.»

این خلاصه ای از داستان سقیفه بنی ساعده بود که مرکز بلا و منشأ تمام بدبختی های مسلمین گردید. (2)

به اتفاق تمام مورخین، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این گردهمایی حاضر نبودند؛ چراکه در خانه مشغول تغسیل و تکفین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

ص: 107

1- تاریخ الأمم والملوک، طبری، ج 3، ص 210؛ السیره الحلبیه، ج 3، ص 397.

2- البته ماجرای سقیفه از کتاب تاریخ خلفای مرحوم لسان الملك سپهر (ج 1، ص 7 تا 20) نقل گردید که ما در خلال بحث سعی نمودیم تا وقایع را به مدارك اقدم و بالاخص مدارك عامه ارجاع دهیم تا معلوم گردد که در بیان این واقعه شیعه تنها نیست.

مؤلف گران قدر کتاب "سوگنامه" تحلیل بسیار زیبایی را مطرح نمودند و می فرمایند که این داستان تاریخی را در این مقام یادآور شدیم تا آن را تحلیل کنیم و نتیجه ای بگیریم؛ و الا می دانیم که خوانندگان، کم و بیش، جریان سقیفه را شنیده اند. اما از شنیدن تا دانستن فرق بسیار است. لذا در این جا سؤالاتی مطرح است.

1. امر خلافت از دو حال خارج نبود: نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای خود جانشینی معرفی کرده بود؛ ایشان برای خود جانشینی مشخص نکرده بود و این مهم را به آراء مردم موکول نموده بود. در اینجا حالت سومی معقول نیست؛ زیرا امر دائر بین نفی و اثبات است:

حالت اول: یعنی بگوییم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از ابوبکر به امت خود کم علاقه تر نبود. یعنی همچنان که ابوبکر، عمر را به جانشینی خود معرفی کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم برای خود جانشین معرفی کرد. در این صورت شایسته بود که همان شخص را به حکومت برگزیده و از او اطاعت نمایند؛ زیرا با فرض معین بودن خلیفه از طرف خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) خدا محلی برای سقیفه باقی نمی ماند. بنابراین قضیه تمام بود و باید مسلمین، و در رأس آن ها مدعیان خلافت، از کفن و دفن رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) خدا فارغ می شدند و سپس بر طبق برنامه معین شده حرکت می کردند.

حالت دوم: یعنی بگوییم کسی معین نشده بود و این مهم بر دوش مردم گذاشته شد. در این صورت هم نخست باید مسلمین از کفن و دفن رسول

خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فراغت می جستند و سپس پیرامون خلافت بحث می کردند. بنابراین، به عقیده شیعه که مدعی نص است، ابوبکر، عمر، ابوعبیده و دیگران که راه خلاف را پیموده، کاری دور از عقل و منطق و شریعت انجام داده اند و خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) خدا از این عمل ناراضی بوده اند.

2. در صورتی که درباره جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نصوصی وجود داشت، چرا بعضی از صحابه چنین کردند؟ اصلاً آیا علی (علیه السلام) و سلمان و اباذر و امثال آن ها از مسلمین نبودند و حق شرکت در این رأی گیری آزاد را نداشتند؟ اگر داشتند، چرا مطلع نشدند و اگر حق نداشتند، چرا حق نداشتند؟ مثلاً اگر دوسه روز قضیه به تأخیر می افتاد تا تمام مسلمین از دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فارغ شوند و آن گاه بروند و در سقیفه یا جای دیگری بنشینند و تبادل افکار نمایند و هر کس را بخواهند خلیفه نمایند چه اشکالی پیش می آمد؟ و چرا چنین نکردند؟ آیا نفهمیدند و از روی جهل چنین کردند؟ یا از روی عمد بود که کار به اینجا ختم گردید؟ قطعاً از روی جهل نبود؛ زیرا اگر پدر ابوبکر مثلاً می مرد قطعاً ابوبکر جنازه او را روی زمین نمی گذاشت و در سقیفه شرکت نمی کرد. اما در حال حاضر بدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را روی زمین می گذارد و آینده خود را در دنیا می سازد! از این جاست که علاقه آنان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یا دشمنی شان با ایشان معلوم می شود.

3. آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط پیامبر علی (علیه السلام) و خواص آن حضرت بود یا پیامبر همه؟ در صورت قبول حالت اول بحثی نداریم. ولی در حالت دوم چرا باید بعد از شهادت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جنازه مبارکش روی دست حضرت

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) باشد و دیگران به این امر بی تفاوت باشند؟ آیا معنای مسلمانی همین است؟

4. از انصار می پرسیم: شما چرا رفتید و دور سعد بن عباده را گرفتید و مسأله خلافت را مطرح ساختید. اگر انصار در این امر شنیع پیش قدم نمی شدند ابوبکر و عمر و ابو عبیده هوس خلافت نمی کردند و به سقیفه نمی آمدند. آیا انصار که دم از دین می زدند، احساس مسئولیت نکردند که بدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را روی زمین بگذارند و در سقیفه گرد هم جمع شوند و برای دیگران، راه رسیدن به اهداف شان را باز نمایند؟

5. ای گروه انصار، که عاقبت گفتید چرا با علی (علیه السلام) بیعت نکنیم که از تمام جهات شایسته تر است، از شما باید پرسید که آیا از ابتدا علی (علیه السلام) را نمی شناختید؟ چرا، خوب می شناختید؛ ولی تا آن ساعت امید به خلافت داشتید. وقتی دیدید کار از کار گذشته و شما را جز وزر و بال بهره ای نیست، چنان گفتید.

6. انصار برای اثبات حقانیت خود از شمشیرهایی که در راه خدا زده بودند، یاد می کردند و خود را برای خلافت مقدم می دانستند و مهاجرین به خویشاوندی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می بالیدند. در این جا باید گفت که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هر دو صورت از هر دو گروه سزاوارتر بود؛ زیرا مجاهدت های حضرت در راه خدا از مجاهدت های تمام انصار صدها مرتبه بیشتر و قرابت او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، چه از نظر سبب و چه از نظر نسب، انکارکردنی نبود و نیست. پس چرا نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این شورای

هم فکری آزاد مسلمانان (!) مطرح نشد؟

از این سؤال های بی جواب، بسیار می توان مطرح نمود؛ ولی افسوس....

جواب تمام این سؤالات به طور خلاصه این است که مهاجرین و انصار به دنبال فرصتی برای غصب خلافت به نفع خود می گشتند و چون دیدند امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشغول به کار مهمی است و حاضر نیست همچون سایر مسلمین بدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را روی زمین بگذارد و به امر دیگری خود را مشغول سازد، از این فرصت حداکثر استفاده را بردند و کردند آنچه نباید می کردند. این مطلب کاملاً واضح است؛ زیرا اگر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن مجلس حاضر می بود، مهاجرین نمی توانستند به بهانه خویشاوندی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و با امثال این دسیسه ها، زمام دار امر خلافت گردند؛ چون حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از همه مردم آن روز، با قطع نظر از نصّ، سزاوارتر به خلافت بود.

اما این که چرا این کار را کردند و این ننگ را تا دنیا دنیاست به جان خریدند و برای تعیین خلیفه بعدی بیشتر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و دین شان اهمیت قائل شدند، نشان می دهد که دین برای آنان وسیله رسیدن به مقام و امکانات مادی بود، نه وسیله ای برای دست یابی به رضای خداوند متعال. به نظر اینجانب، درباره این عمل دو نکته را می توان گفت:

مسلمانان اصلاً اسلام را قبول نداشتند و هدف شان از پذیرفتن اسلام دنیا بود. این احتمال ضعیف است؛ زیرا اگرچه عده ای چنین بودند؛ اما باید گفت اکثریت آنان این گونه نبودند. ممکن است عده ای معتقد باشند

شمشیرهایی که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در راه خدا زده و با آن مشرکین را به قتل رسانده است، علت این عداوت بود؛ زیرا مقتولین معمولاً از خویشان همین مسلمین بودند. این نظریه ای است که شاید پذیرفتنی باشد.

کمالات حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) موجب برانگیختن شعله حسد در قلوب مسلمین بود. بنابراین، نمی توانستند قبول کنند که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم واجد تمام کمالات باشد و هم حاکم بر مسلمین. این احتمال هم هیچ بعید به نظر نمی رسد؛ چنان که از بعضی کلمات عمر در ایام خلافتش با عبدالله بن عباس استفاده می شود. چون عمر گفت که نمی شود نبوت و خلافت در خانواده ای جمع شود و سایر مردم هیچ سهمی در حکومت نداشته باشند. عدالت در این است که نبوت از خاندان علی (علیه السلام) و خلافت از آن ما و سایر مسلمین باشد.

بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین (علیه السلام)

چون ابوبکر، به شرحی که گذشت، به آرزوی دیرین خود رسید و مردم با او بیعت کردند، با ندیمان خویش به مشورت نشست که باید با حضرت علی (علیه السلام) چگونه رفتار نماییم. اتفاق آراء بر این شد که باید از حضرت علی (علیه السلام) بیعت گرفت؛ زیرا تا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت نکند، کار خلافت بر تو تمام نمی شود. عمر بیش از دیگران بر این امر پای می فشرد.

بنا بر نقل عامه چون سه روز از خلافت ابوبکر گذشت، تصمیم گرفتند از حضرت علی (علیه السلام) بیعت بگیرند. لذا ابوبکر خالد بن ولید را به همراه عده دیگری از طرف داران حکومت به خانه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرستاد تا حضرت را بر بیعت مجبور سازند. (1)

عمر و خالد و دیگران آمدند؛ ولی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از خانه بیرون نیامدند و دعوت آن ها را اجابت نکردند. عمر و عده ای دیگر وارد خانه شدند و زیرین عوام از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت صدیقۀ کبری، فاطمۀ زهرا (علیها السلام)، حمایت می کرد و مانع ورود عمر به داخل خانه می شد. پس او را گرفتند و شمشیر او را شکستند و او را تحویل خالد داده و سپس وارد خانه شدند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کشان کشان از خانه بیرون آوردند (2) و به مسجد بردند. (3) بعضی نوشته اند که ریسمان به گردن

ص: 113

1- تاریخ ابوالفداء، ج 1، ص 156؛ العقد الفرید، ج 2، ص 253.

2- صبح الأعشی، قلقشندی، ج 1، ص 228؛ العقد الفرید، ج 2، ص 289.

3- شرح النهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 48؛ السقیفة، جوهری، ص 72.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) انداختند. چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد مسجد شدند و چشم شان به قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) افتاد، خود را به قبر مطهر حضرت ختمی مرتبت رسانیده و این آیه شریفه را قرائت فرمودند: (1)

(قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَكْتُلُونِي) (2)

«ای پسر مادرم، این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند.»

این آیه را خداوند از قول حضرت هارون (علیه السلام)، برادر حضرت موسی (علیه السلام)، نقل می کند. پس از آن که قوم موسی (علیه السلام) گوساله پرست شدند؛ چون موسی (علیه السلام) از کوه طور بازگشت، بسیار ناراحت شد و برادرش را خطاب قرار داد که چرا گذاشتی مردم گوساله پرست شوند. حضرت هارون (علیه السلام) در جواب برادرش این کلمات را بیان کرد. در این جا هم حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند:

«اگر قوم تو بعد از شهادت گوساله پرست شدند، من مقصر نیستم. بین ما من چه کرده اند!» (3)

قضایای آتش سوزی درب خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نقل از علمای عامه این چنین است:

«شخصی به نام قنفذ ملعون به عنوان مأمور، به اتفاق خالد بن ولید، عمر و چند نفر دیگر درب خانه حضرت را کوبیدند و گفتند که یا علی (علیه السلام)، در را باز کن. حضرت فاطمه (علیها السلام) با سر بسته و تن رنجور به پشت در آمدند و خطاب به عمر فرمودند که با ما چه کار داری؟ چرا نمی گذاری

ص: 114

1- تفسیر العیاشی، ج 2، ص 67.

2- سوره مبارکه اعراف، آیه شریفه 150.

3- سوگنامه فدک، از ص 201 تا ص 222.

به کار (غم و مصیبت) خودمان مشغول باشیم؟ عمر گفت که در را باز کن و آلا خانه را آتش می زنم.» (1)

صاحب کتاب "بانوی نمونه اسلام" می نویسد:

«تواریخ و مدارک عامه و شیعه بر این مطلب اتفاق نظر دارند که مأمورین به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) حمله کردند و عمر هیزم طلبید و اهل خانه را تهدید به آتش زدن کرد. حتی نویسندگان عامه نوشته اند که به عمر گفته شد حضرت زهرا (علیها السلام) در خانه است (یعنی حداقل احترام دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را داشته باش)؛ اما وی در پاسخ گفت که اگر بیعت نکنند خانه را حتی با وجود فاطمه آتش می زنم.»

ابوالفداء و ابن ابی الحدید و ابن قتیبہ در "الامامة و السياسة"، بلاذری در "انساب الاشراف"، احمد بن محمد در "عقد الفرید"، یعقوبی و دیگران که همه از علمای نامی عامه هستند، موضوع این حمله و تهدید را نوشته اند. عالم بزرگ عامه، ابن ابی الحدید و صاحب کتاب "تاریخ طبری" نقل می کنند:

«ابابکر گروهی را به همراه عمر به سوی آن ها (خانه حضرت علی (علیه السلام)) فرستاد و به آنان گفت که اگر از آمدن و بیعت امتناع ورزیدند، بکشیدشان. عمر با شعله ای از آتش به سوی آن ها شتافت تا خانه را بر سرشان به آتش بکشد. حضرت فاطمه (علیها السلام) او را دید و فرمود که ای پسر خطاب، آیا آمده ای که خانه ما را به آتش بکشی؟ گفت که آری. مگر این که شما هم مانند سایر مردم بیعت کنید.» (2)

ص: 115

-
- 1- بانوی نمونه اسلام، به نقل از: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 56؛ أنساب الأشراف، بلاذری، ج 1، ص 586.
 - 2- غنچه یاس، ص 268؛ شرح النهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 58؛ تاریخ طبری، ج 3، ص 210؛ العقد الفرید، ج 2، ص 250؛ اعلام النساء، ج 3، ص 1207؛ مروج الذهب، ج 1، ص 414.

«روزی که می خواستند از علی (علیه السلام) بیعت بگیرند، عمر آن چنان به پهلوی حضرت فاطمه (علیها السلام) صدمه زد که جنین او سقط شد و عمر (در آن حال) فریاد می زد که خانه را با هرکه در آن است آتش بزیند. این در حالی بود که فقط امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حضرت فاطمه (علیها السلام)، حضرت حسن (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام)، حضرت زینب کبری (علیها السلام) و حضرت زینب صغری (علیها السلام) در خانه بودند. (1)

البته در بیشتر اوقات کتاب های علمای عامه راجع به حوادث بعد از تهدیدها و حمله به خانه امیرالمؤمنین، سکوت کرده اند؛ ولی تواریخ و احادیث شیعه ماجرای پس از تهدید را چنین نقل می کنند: (2)

«حضرت زهرا (علیها السلام) به عمر فرمود که می خواهی بدون اجازه داخل خانه من شوی و از خدا هم نمی ترسی؟ حضرت فاطمه (علیها السلام) هر چه کرد، عمر از تصمیمش منصرف نشد و در مقابل، هنگامی که دید در خانه را باز نمی کنند، گفت که هیزم بیاورند تا خانه را به آتش بکشد.» (3)

این در حالی بود که خود علمای عامه از پیامبرگرمی (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کنند که فرموده بودند:

«وَيْلٌ لِّمَنْ يُّظْلِمُهَا وَيُّظْلِمُ بِعَآلِمِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا (علیه السلام) وَوَيْلٌ لِّمَنْ يُّظْلِمُ

ص: 116

-
- 1- غنچه یاس، ص 272؛ الملل والنحل، ج 1، ص 757؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 416؛ احقاق الحق، ج 2، ص 374.
 - 2- البته از کسانی که برای مخفی کردن حقایق، نقل حوادثی را که به قول خودشان مستلزم قدح صحابه باشد حرام می دانند، انتظاری غیر از سکوت عقلایی نمی باشد.
 - 3- بانوی نمونه اسلام، ص 146؛ نقل از اثبات الوصیة، ص 110؛ سلیم بن قیس الهمدانی، ج 2، ص 864؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 197؛ الإمامة و السياسة، ج 1، ص 112.

«وای بر ظلم کنندگان بر فاطمه (علیها السلام)، شوهر او، شیعیان و ذریه او.»

پس از پایان این فاجعه اسفناک برای خاموش کردن صدای مظلومانه حضرت زهرا (علیها السلام)، حکومت در ظاهر اظهار پشیمانی نمودند تا اذهان عمومی با پوزش و ندامت مناققانه شان از اعتراض به این عمل قبیحانه باز ایستد. علمای عامه این گونه روایت کرده اند:

«ابابکر هنگام مرگ می گفت که ای کاش حریم خانه فاطمه (علیها السلام) را نگه می داشتم و حتی اگر برای جنگ جمع شده بودند، آن را بر روی بیگانگان و نامحرمان نمی گشودم.» (2)

در خبر دیگری نیز از علمای عامه این طور نقل گشته است که ابوبکر گفت:

«ای کاش خانه فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تقشیر ننموده و مردان را به آن جا وارد نمی کردم. حتی اگر برای جنگ در آن جا جمع شده بودند!» (3)

البته این گونه ندامت های ظاهری در پیش اهل انصاف نیرنگی بیش نخواهد بود. چنان که از علمای عامه نقل کرده اند که گفت:

«ما منافقین را به دشمنی آن ها با حضرت علی (علیه السلام) می شناختیم.» (4)

ص: 117

-
- 1- مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين (عليه السلام) و الأئمة (عليهم السلام)، ص 127؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 27، ص 116؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال، ج 11، ص 172؛ فرائد السمطين، حمويني، ج 2، ص 67.
 - 2- تاريخ طبري، ج 2، ص 619؛ مروج الذهب، ج 1، ص 414؛ استيعاب، ج 3، ص 69؛ كنز العمال، ج 3، ص 135؛ الامامة و السياسة، ج 1، ص 18.
 - 3- نقش ائمه (عليهم السلام) در احياي دين، علامه عسکري، ج 16، ص 25؛ تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 115.
 - 4- القطرة، ج 1، ص 219؛ صحيح ترمذي، ج 5، ص 635؛ مسند احمد، ج 6، ص 292؛ صحيح مسلم، ج 1، ص 60.

در سوره مبارکهٔ مرسلات آیاتی اخبار از روز قیامت می‌کنند:

(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * انْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ * انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ * لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ * إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) (1)

«وای بر تکذیب‌کنندگان در آن روز* بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب می‌کردید* بروید به سوی [آن] سایهٔ سه شاخه* نه سایه دار است و نه از شعله [آتش] حفاظت می‌کند* [دوزخ] چون کاخی [بلند] شراره می‌افکند* گویی شترانی زرد رنگ هستند* وای بر تکذیب‌کنندگان در آن روز.»

در آیهٔ بیست و نهم سورهٔ مرسلات از زبان ملائک نقل شده که به مردم می‌گویند به سوی کسی [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] بروید که در دنیا او را تکذیب می‌کردید. لذا همهٔ مردم به سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) هجوم می‌آورند تا بلکه شفاعت حضرت شامل حال ایشان شود. زمانی که به قسیم النار و الجنة رسیدند، حضرت به آن‌ها می‌فرماید که به سوی آن سایهٔ سه شعبه [ابوبکر و عمر و عثمان] بروید. (2) سایه ای ندارد و از لهب آتش حفظ تان نمی‌کند. (یعنی با وجود اعتقادی که به آن‌ها داشتید، حالا آن‌ها باید شما را نجات دهند؛ در حالی که قدرتی بر این کار ندارند.)

در سورهٔ مبارکهٔ قاف نیز در آیه ای به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و

ص: 118

1- سورهٔ مبارکهٔ مرسلات، آیات شریفهٔ 28 الی 34.

2- تأویل الآیات، ص 730 و 731؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 560؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 30، ص 262؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 14، ص 89.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته می شود که بر در جهنم بایستید و هر که را با شما دشمنی داشته، به آتش افکنید. این خبر در سوره مبارکه قاف و در آیه شریفه بیست و چهارم و با ضمیر مثنی ذکر شده است:

(أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) (1)

«شما دو نفر) هر کافر سرسختی را در جهنم فرو افکنید.»

آیا وقت آن نرسیده است که بدانیم این بیعت، بیعت ظلم و جور بوده و ستمی که به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) روا داشته اند، دامن گیر همه آحاد بشر تا روز ظهور موفور السرور حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد؟

خداوند در قرآن می فرماید:

(هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ * وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ * وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) (2)

«این همان روزی است که نمی توانند سخن بگویند * و رخصت نمی یابند تا پوشش بخواهند * وای بر تکذیب کنندگان در آن روز.»

علت گرفتاری و بدبختی های مردم

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای جهت نجات خلائق از جهل و خروج آنان از زندگی ناپاک، در پوشش لباس بشریت در آمد و سفره احسانش در سراسر گیتی گسترده شد. اما بشر دیو صفت و منافق نخواست که نور ایشان بر ظلمت فائق آید. حضرت صدیقه (علیها السلام) در خطبه فدکیه درباره منافع عظیم پایداری بر بیعت با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین فرمودند:

ص: 119

1- سوره مبارکه قاف، آیه شریفه 24.

2- سوره مبارکه مرسلات، آیات شریفه 35 الی 37.

«به خدا سوگند، اگر از به دست گرفتن حکومتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سپرده است خودداری می کردند، حضرتش تمام امور را به دست با کفایت خویش گرفته و مردم را در کمال آرامش راه می برد. به گونه ای که نه خشونت در کار باشد و نه احدی به زحمت افتد. او مردم را برچشمه های جوشان گوارایی راهنمایی می نمود که نه طغیانی داشته باشد و نه آلودگی. بدین گونه همگان را از آب حیات سیراب می نمود و در ظاهر و باطن، بدون هیچ گونه غش و دورویی و تقلبی خیرخواه مردم بود. نه برای خویش ثروتی می اندوخت و نه خود را غرق نعمت های دنیوی می نمود. جز به مقدار ضرورت به نعمت ها دست نمی زد. آن گاه بود که مردمان طمع کار در حکومت و قدرت طلبان دنیاپرست و شیفتگان ریاست از زاهدان بیزار از دنیا جدا می گشتند.» (1)

سپس ایشان آیه زیر را تلاوت فرمودند:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (2)

«اگر اهل آبادی ها ایمان آورده و تقوا می گزیدند، برکات آسمان ها و زمین را بر آن ها می گشودیم؛ اما آنان تکذیب کردند و ما هم به واسطه اعمال بدشان ایشان را گرفتار نمودیم.»

امام صادق (علیه السلام) ریشه تمامی فسادها و بدبختی ها را طمع اشخاص غیر معصوم در امر حکومت و غصب خلافت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان می دارند و در ذیل آیه (ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) (3) می فرمایند:

ص: 120

1- چرا مرا آفریدند؟، ص 128؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 158.

2- سوره مبارکه اعراف، آیه شریفه 96.

3- سوره مبارکه روم، آیه شریفه 41.

«ذَٰكَ وَاللَّهِ حِينَ قَالَتِ الْأَنْصَارُ: مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ.» (1)

«به خدا سوگند، این اتفاق (فساد در خشکی ها و دریاها) همان زمانی افتاد که گفتند: امیر و حاکمی از قوم ما و امیر و حاکمی هم از قوم شما باشد.» (2)

آنان چون منبع خیر را کنار زدند و طالب شر شدند، خداوند متعال هم بنا به درخواست مخلوقات که راه سعادت را رها کرده و بدبختی را برگزیدند، آن ها را آزاد گذاشت و به اقتضاء کرشم، که مطیعان را نیک بختی عطا می کند و مانع از بدبختی شقاوتمندان نمی گردد، مانع اعمال آن ها نشد؛ چراکه:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (3)

«همانا خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد، مگر این که خود را تغییر دهند.»

امام باقر (علیه السلام) در ذیل آیه (وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ) (4) می فرماید که گفت وگویی میان حضرت موسی (علیه السلام) و خدا صورت گرفت:

«يَا رَبِّ الْعِجْلُ مِنَ السَّامِرِيِّ فَالْخَوَارِجُ مِمَّنْ فَقَالَ مَنِّي يَا مُوسَىٰ إِنَّي لَمَّا رَأَيْتُهُمْ قَدْ وَلَّوْا عَنِّي إِلَى الْعِجْلِ أَحْبَبْتُ أَنْ أُزِيدَهُمْ فِتْنَةً.» (5)

«خدایا! گوساله از سامری بود. صدای گوساله از کجا آمد؟ ندا رسید که

ص: 121

1- البضاعة المزجاة (شرح كتاب الروضة من الكافي)، ج 1، ص 544.

2- چرا مرا آفریدند؟، ص 130؛ کافي، ج 8، ص 58.

3- سورة مبارکه رعد، آیه شریفه 11.

4- سورة مبارکه طه، آیه شریفه 85.

5- تفسیر القمی، ج 2، ص 62؛ تفسیر الصافی، ج 3، ص 317؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 773؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 13، ص 210؛ تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 390.

از من! آن گاه که دیدم مردم از پرستش من به سوی گوساله روی آوردند، دوست داشتم امتحان دیگری به آن ها اضافه کنم.»

در تأیید این مطلب خواندن روایت دیگری نیز جالب است:

(قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ) (1)

«بگو کسانی که در گمراهی و کفر غوطه ور می شوند خداوند به ایشان مهلت بیشتری می دهد تا از شهوات خود حداکثر لذت و بهره مندی را ببرند و چون عذاب ما را به چشم خود ببینند و در دنیا گرفتار کیفر و عذاب شوند یا روز قیامت و ساعت رسیدگی به حساب و مجازات فرارسد، می فهمند که چه موقعیت خطیری دارند و چگونه در مقابل مؤمنین، پست و حقیر و بیچاره اند.»

امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه شریفه فرمودند:

«پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قریش را به ولایت و محبت ما اهل بیت (علیهم السلام) دعوت فرموده؛ ولی آن ها از ما رو برگرداندند. تمام ایشان در گمراهی و کفر غوطه ورنند و ایمان به ولایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ما نیاوردند. پروردگار آن ها را مهلت داده و در گمراهی رها کرده است که از شهوات خود لذت برند تا مرگ ایشان را دریابد. در آن وقت می فهمند که چقدر پست و حقیر هستند.»

ابی بصیر گفت که معنای «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» را از امام معصوم (علیه السلام) پرسیدم. ایشان فرمودند:

«مقصود از وعده ای که خداوند به کافران داده، ظهور حضرت حجت (علیه السلام) است و مراد از «ساعت» خروج آن بزرگوار می باشد. کافران در آن روز مقام و منزلت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندانش را می فهمند و می دانند که بدترین مردمان عصر خود هستند و جایگاهشان آتش

ص: 122

متأسفانه منافقین نخواستند که مردم در دنیا همانند بهشتیان زندگی کنند و تا امروز به واسطه آتش افروزی روز سقیفه، هر کسی که در دنیا برای زیستن پا گذاشته مثل این است که قدم در وادی جهنم نهاده است. تا زمانی که با درخواست مؤمنین و اصرار در این امر، بهشت روی زمین به دست قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدیدار گشته و سراسر گیتی پر از صفا و صمیمیت و عدالت شود.

هزار افسوس که هنوز به دنیای باصفای زمان ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) نرسیده ایم و به دلیل ظلم و آتش افروزی های سران سقیفه، باید بسوزیم. دوم مظلوم امر امامت، امام حسن مجتبی (علیه السلام)، درباره روز سقیفه، خطاب به معاویه فرمودند:

«به خدا قسم، اگر مردم فرمان پروردگار و امر رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) را شنیده بودند و پیروی می کردند (راجع به خلافت حضرت علی (علیه السلام))، همانا آسمان ها برکات خود را بر آن ها نازل می ساختند و زمین منافع و خیر و ثروت خود را ظاهر می نمود. حتی دو نفر از این امت با یک دیگر اختلاف پیدا نمی کردند و توای معاویه، جرأت آن را نداشتی که طمع به امر خلافت کنی. لکن با کمال تأسف پیشینیان تو خلافت را از مرکز خود دور کردند و با اهلش (حضرت علی (علیه السلام)) به مخاصمه برخاستند، تا جایی که امروز تو و یارانت دست تجاوز دراز کرده اید و به امر خطیر خلافت مسلمین چشم طمع دوخته اید... و من اگر یاران و اصحابی با وفا و با ایمان می داشتم هرگز صلح نمی کردم. چون مردم ما را رها کردند و

ص: 123

با غیر ما بیعت نمودند، جز صلح چاره ای ندیدم.» (1)

آری، مردم ریاست طلب خیر را کنار زده و طالب شر شدند و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تکذیب نمودند، خداوند هم آن ها را در دنیا گرفتار نمود. نقل شده است که حضرت زهرا (علیها السلام) خطاب به منافقین فرمودند:

«به شمشیرهای برنده، سلطه تجاوزگرانی ستمگر و خون خوارتر، هرج و مرجی فراگیر، حکومتی مستبد از ناحیه ظالمان و حکومتی که ثروت های شما را بر باد می دهد و جمعیت شما را درو می کند، شادمان باشید.» (2)

این پیش گویی حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) پس از مدتی به وقوع پیوست و یزید بن معاویه (لعنت الله علیه) به مدینه لشکر کشید. لشکریانش بیش از هزار دختر باکره را بی سیرت کردند و پس از آن واقعه هزار بچه به دنیا آمد که پدری نداشتند. (3) همچنین حوادث و بلاهای گوناگونی بر آن ها وارد شد: شخص پلیدی به نام مسلم بن عقبه از طرف یزید ملعون از شام به آن ها حمله نمود. سپاهیان او مسجد را اصطبل اسبانشان قرار می دادند و بچه شیرخوار را از بغل مادرش می گرفتند و آن چنان به دیوار می زدند که مغزش متلاشی می شد. چون مردم از بیعت با یزید ملعون استنکاف ورزیدند، شمشیر در میان مردم گذاشتند که در نتیجه به جز عده محدودی که به کوه ها پناه بردند، بقیه مردم کشته شدند. در کوچه های مدینه جوی خون جاری بود و اجساد کشتگان روی هم انباشته شده بودند. مورخین می نویسند:

ص: 124

1- تفسیر جامع، ج 3، ص 192؛ برهان، ج 2، ص 152 و 154.

2- خطبه فدک.

3- نقش ائمه (علیهم السلام) در احیای دین، علامه عسکری، ج 16، ص 24.

«در این حادثه هولناک بیش از ده هزار نفر از مردم کشته شدند که در میان آن ها عده ای از بزرگان مسلمین نیز بودند.» (1)

این بلا زاییده سقیفه بنی ساعده بود. البته این حوادث فقط برای عذاب مردم در دنیا بوده. اصل مؤاخذه در آخرت هویدا خواهد شد. در ادامه خطبه، بانوی مظلومه، صدیقه طاهره (علیها السلام)، می فرماید:

«داغ خشم خداوندی بر آن ها (شما) زده شده و آتش دوزخ کیفرتان می باشد. خدا از کردار شما آگاه است. نزدیک است که ستمکاران نتیجه اعمال خودشان را ببینند. (2) (و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ).» (3)

در سقیفه آتشی برای بشریت افروخته شد که کسی جز پسر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، توان خاموش کردن آن را نخواهد داشت. آتشی که لحظه به لحظه تاریکی ها و تنگناهای بیشتری را به وجود خواهد آورد.

ابوحزمه می گوید از حضرت امام باقر (علیه السلام) تفسیر آیه شریفه (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ) (4) را سوال کردم. امام (علیه السلام) فرمودند که مراد از (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ) هنگامی است که ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ترک کردند و مراد از (فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ)

ص: 125

-
- 1- تاریخ الأمم و الملوك، ج 4، ص 419؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 259؛ ارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 151.
 - 2- خطبه فدک.
 - 3- سوره مبارکه شعراء، آیه شریفه 227.
 - 4- سوره مبارکه انعام، آیه شریفه 44.

این است که خدا درهای دولت را در دنیا به رویشان باز کرده و آنان را به ثروت دنیا مشغول ساخته است. خداوند می فرماید که (حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ). (1) یعنی تا زمانی که قیام قائم بر پا شود، چنان شود که مردم گمان کنند هیچ گاه فرمان روایی نداشته اند. این معنای قول خداوند است که می فرماید: «بَغْتَةً» و با نزول این آیه خداوند به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر می دهد. (2)

امید است که ان شاء الله به زودی به دست فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام)، منتقم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، شبِ تاریک غیبت به صبح صادق ظهور مبدل گردد.

(إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ) (3)

«همانا وعده گاه ایشان صبح است. آیا صبح نزدیک نیست؟»

متأسفانه بر اثر غفلت از یاد مهدی آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، باید در سیطره شیاطین دنیا و در تاریکی نکبت، در آتش بسوزیم تا بنا به درخواست مؤمنان از خداوند، سلطنت شیطان خاتمه پیدا کند.

(وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (4)

«و به تحقیق که گمان ابلیس درباره آنان تصدیق شد. پس همگی از او تبعیت کردند، مگر گروهی از مؤمنین»

ص: 126

1- سوره مبارکه انعام، آیه شریفه 44.

2- تفسیر برهان، ج 3، ص 30.

3- سوره مبارکه هود، آیه شریفه 81.

4- سوره مبارکه سباء آیه شریفه 20.

پس از شهادت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله و سلم) و تصاحب حکومت به دست سران سقیفه، شیطان ملعون لباس سلطنت پوشید و لشکریان خود را جمع کرد و بالای منبر رفت و به آن ها گفت:

«تا زمان قیام قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شادی و سروری کنید که فرمان برداران و اطاعت کنندگان خدا اندک هستند.»
[\(1\)](#)

آری، عده ای نگذاشتند که نور بر ظلمت فائق آید و کاری کردند تا ماه ولایت در پشت ابر نفاق پنهان گردد. امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بیست و پنج سال، در سوگ ماتم پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) و همسر مظلومه اش اشک فراق و مظلومیت ریخت و در گوشه ای منزوی باقی ماند. ابن ابی الحدید، عالم سنی مذهب، می نویسد:

«من به ابوجعفر نقیب (یحیی بن ابی زید) گفتم که شگفتی ام از علی (علیه السلام) است که چگونه در این مدت طولانی بعد از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زنده ماند و با وجود آن همه کینه های قریش، جان سالم به در برد. ابوجعفر به من گفت که اگر او خود را به آن اندازه کوچک نکرده و به کنج انزوا نرفته بود، کشته می شد. او خود را از یادها برد و به عبادت و نماز و قرآن مشغول شد و شمشیر را به فراموشی سپرد. گویی خطاکننده ای است که توبه کرده و به سیر در زمین پرداخته یا راهی در کوه هاست. از آن جا که به اطاعت حاکمان زمان پرداخت و خود را در برابر آنان کوچک کرد، او را رها کردند. اگر چنین نکرده بود او را به قتل می رساندند.»
[\(2\)](#)

ص: 127

1- تفسیر جامع، ج 5، ص 536؛ تأویل الآیات، ج 2، ص 474.

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 301.

البته شایان ذکر است که همه این کوچکی ها و خاموشی ها برای بقای مکتب اسلام بوده است و ایشان با انزوای خویش در دوران جور توانستند دین را زنده نگاه دارند. خود حضرت می فرمایند:

«إِنَّمُ اللَّهُ لَوْلَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ يَعُودُوا إِلَى الْكُفْرِ وَيَعُورَ الدِّينَ لَكُنَّا قَدْ غَيَّرْنَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا.» (1)

«سوگند به خدا! اگر بیم آن نبود که مسلمانان به کفر بازگردند و دین صدمه ببیند، بی گمان تا آنجا که توان داشتیم این وضع را دگرگون می ساختیم.»

همچنین فرمودند:

«فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِيَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَنَّهُمْ مُنَحَّوهُ عَنِّي... حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ صَ فَخَشَيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِعَلَيٍّ أَعْظَمَ مِنْ قُوْتٍ وَلَا يَتِيكُمْ.» (2)

«به خدا سوگند، حتی فکرش را هم نمی کردم که پس از پیامبر عرب خلافت را از خاندان او برکند و مرا از عهده دارشدن آن باز دارد... تا آن که دیدم گروه واپس گرای از اسلام برگشته ای مردم را به نابودی دین محمد فرامی خوانند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، شاهد رخنه ای یا زیر و رو شدنی در آن باشم که مصیبت آن بر من سخت تر از محروم ماندن از خلافت بود.»

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا

ص: 128

1- امالی، شیخ مفید، ص 155.

2- نهج البلاغه، صبحی صالح، 451.

هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) (1) می فرمایند:

«امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه مفصلی می فرمایند که من آن ذکری هستم که مردم از یاد برده اند. من آن راهی هستم که مردم از آن منحرف شده اند. من آن ایمانی هستم که مردم از آن محرومند. من آن قرآنی هستم که متروک مانده. من آن دینی هستم که تکذیب شده است.» (2)

آری، حقیقت قرآن ایشان بودند که فرمودند:

«أنا ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ.» (3)

«قاف و قرآن مجید من هستم.»

پیامبرگرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز عید غدیر فرمودند:

«آیه ای در قرآن نازل نشده، مگر آن که حضرت علی (علیه السلام) در آن آیه داخل است و آیه مدحی نیست، مگر آن که در وصف اوست.» (4) ای مردم، فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزد خداست و فضائل حضرت در قرآن به قدری است که شمردنی نمی باشد. هر کس فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را برای شما گفت و شناختید، او را تصدیق کنید.» (5)

یونس بن عبدالرحمان روایت کرده است که:

«خدمت امام رضا (علیه السلام) شرفیاب شده و عرض کردم که جمعی از شما پرسیده اند نام مبارك حضرت علی (علیه السلام) در کجای قرآن است. ایشان در

ص: 129

1- سورة مبارکه فرقان، آیه شریفه 30.

2- تفسیر جامع، ج 5، ص 34؛ کافی، ج 8، ص 28.

3- الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص 3؛ عیون المعجزات، حسین بن عبدالوهاب، ص 2؛ مدینه المعجز، سیدهاشم بحرانی، ج 1، ص 248؛ سورة مبارکه قاف، آیه شریفه 1.

4- تفسیر جامع، ج 5، ص 34؛ تفسیر ابوالفتح، ج 14، ص 218؛ بحار الأنوار، ج 37، ص 219.

5- تفسیر جامع، ج 1، ص 85؛ بحار الأنوار، ج 37، ص 219.

پاسخ، آیه شریفه (وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) (1) را قرائت فرمودند.

سپس امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«این آیه به نام مبارک آن حضرت صراحت دارد.» (2)

خط خط قرآن پر شده از فضائل و مقامات محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که مفسر حقیقی می تواند از ظاهر قرآن باطن آن را بیان کند. امام باقر (علیه السلام) فرموده اند:

«قرآن را فقط کسی می داند که مخاطب به قرآن باشد و آن ما اهل بیت (علیهم السلام) هستیم.» (3)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«هر که به رأی خود قرآن را تفسیر کند، به خداوند افترا بسته است و هر شخصی بدون علم به روایات و آیات فتوا بدهد، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت کنند. هر بدعتی نوعی گمراهی است و هر نوعی از گمراهی راه به سوی جهنم دارد.» (4)

امروز مفسر اصلی قرآن حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره ایشان می فرمایند:

«در حالی که مردم به نام تفسیر، نظریه های گوناگون خود را بر قرآن تحمیل می کنند، او اندیشه ها را تابع قرآن می سازد.» (5)

مظلومیت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با شهادت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شروع

ص: 130

1- سورة مبارکه مریم، آیه شریفه 50.

2- تفسیر جامع، ج 5، ص 322؛ تأویل الآيات، ج 1، ص 10.

3- تفسیر جامع، ج 1، ص 34؛ تفسیر برهان، ج 1، ص 18؛ فرائد الأصول، شیخ انصاری، ج 1، ص 57.

4- تفسیر جامع، ج 1، ص 35؛ تفسیر برهان، ج 1، ص 17 و 18.

5- نهج البلاغه، حکمت 183.

شد. با شهادت رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) تمامی بلاها بر ایشان فرود آمد. مضاف بر این که درد هجران، خود، مصیبتی بزرگ بود. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در فراق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمودند:

«ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، پدر و مادرم به فدای تو. با مرگ تو رشته ای پاره شد که در مرگ دیگران این گونه قطع نشد. با مرگ تو رشته پیامبری و نزول وحی و آمدن اخبار آسمانی گسست. مصیبت تو مرا پیوسته عزادار کرد. اگر مرا به شکیبایی امر نمی کردی و از بی تابی نهی نمی فرمودی، آن قدر گریه می کردم که اشک هایم تمام شود. این درد جانکاه همیشه در وجودم می ماند و اندوهم جاودانه می شود.... چه باید کرد که نمی توان زندگی را از سر گرفت و مرگ را به عقب انداخت. پدر و مادرم به فدای تو، ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن و در خاطر خود نگاه دار.» (1)

با این اوضاع دل خراش، ایشان هنوز از غم جانکاه و فقدان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مصیبت عظمای شهادت همسر مظلومه اش فارغ نگشته بود که دشمنان با ایجاد مشکلاتی بزرگ، ضربه های متعددی بر پیکره دین و امامت وارد نمودند. حضرت در خطبه ای این چنین غم دل خویش را ابراز فرمودند:

«آگاه باشید! به خدا سوگند که ابوبکر جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من در برابر حکومت اسلامی چون محور آسیاب است به آسیاب. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت را رها کرده و دامن جمع نموده و از آن کناره گرفتم و در این اندیشه بودم که آیا به تنهایی برای گرفتن حق

ص: 131

خود به پا خیزم؟ یا در این محیط خفقان و تاریکی که به وجود آورده اند صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را بی ایمان می کند. پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو داشتم صبر کردم و با دیدگان خود می نگرستم که میراث مرا به غارت می برند. تا این که ابابکر به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد.» (1)

سپس حضرت با بیان بیزاری از ریاست، دلیل پذیرفتن حکومت را اظهار می فرمایند:

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا.» (2)

«به خدا سوگند که من به خلافت رغبتی نداشته و به ولایت بر شما علاقه ای نشان نمی دادم و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آن را بر من تحمیل.»

حضرت در خطبه دیگری چنین فرمودند:

«شما همانند مادران تازه زاییده ای که به طرف بچه خود می شتابند، برای بیعت به طرف من هجوم آوردید. پیاپی فریاد می کشیدید که بیعت! بیعت. من دستان خویش را بستم؛ اما شما به اصرار آن را گشودید. من از دست دراز کردن سر باز زدم و شما دستم را

ص: 132

-
- 1- نهج البلاغه، خطبه 3؛ الأمالي، طوسي، ص 373؛ بحار الأنوار، ج 29، ص 516؛ مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، ج 2، ص 204؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، ج 1، ص 151 و 155.
 - 2- نهج البلاغه، خطبه 205؛ نهج البلاغه، صبحي صالح، ص 322 و 745؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، ج 11، ص 7؛ بحار الأنوار، چاپ بيروت، ج 32، ص 50؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه، خوئی، ج 13، ص 57.

همچنین فرمودند:

«روز بیعت فراوانی مردم چون یال های پشت گفتار بود. از هر طرف مرا احاطه کردند، تا جایی که نزدیک بود حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) لگدمال بشوند. ردای من از دو طرف پاره شد. همچون گله های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند. اما آن گاه که پیا خاستم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان شکستند و گروهی از اطاعت من سر باز زده، از دین خارج شدند و برخی از اطاعت حق سر بر تافتند.»

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان مرا آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم و آخر خلافت را با کاسه اول آن سیراب می کردم.

[مخالفان و دشمنان اسلام] منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند و اتفاق نمودند تا در خلافتی که مخصوص من است، با من، نزاع کنند.»

(2)

زمانی که حضرت خبر حمله سپاه معاویه به شهر انبار را شنیدند، در خطبه ای مردم را به جهاد فراخواند؛ اما آنان از جای نجبیدند. حضرت در این وقت فرمودند:

«ای مرد نمایان نامرد! اندیشه هایتان چون کودکان و خردهایتان به مانند نوعروسان است. کاش شما را نمی دیدم و با شما آشنا نمی شدم. آشناسدنی که به خدا قسم پشیمانی به خود آورد و غم و اندوه به بار

ص: 133

1- نهج البلاغه، خطبه 127.

2- الغارات، ج 1، ص 204؛ المسترشد فی إمامة علي بن أبي طالب (عليهما السلام)، ص 416؛ الخصال، ج 2، ص 440؛ نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 246؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج، طبرسی، ج 1، ص 268؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت.

نشاند. خدا شما را بکشد!

دلم را از چرک آکنده و سینه ام را از خشم لبریز کردید و جرعه های اندوه را پیاپی به من نوشاندید و با نافرمانی و دست شستن از یاری ام، تدبیر مرا تباه ساختید.» (1)

سپس حضرت برای آرامش قلب شیعیانشان در تمام عصرها، حکومت عدل و داد فرزندشان را نوید دادند:

«لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضُّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا.» (2)

«دنیا همچون شتر ماده بدخویی که به بچه خود مهربان گردد به ما روی می آورد.»

حضرت سپس این آیه شریفه را تلاوت نمودند:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (3)

متأسفانه انسان های جنایت کار، آیه بزرگ خدا و خلیفه او را کنار زدند. آیه بزرگ خداوند همانی است که امام باقر (علیه السلام) آن را در ذیل آیات شریفه 67 و 68 از سوره مبارکه «ص» معرفی فرمودند:

«قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ * أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ» (4)

«ای رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم)، به امت خود بگو که او همان خبر عظیمی است که شما از وی دوری می جوئید.»

ص: 134

1- نهج البلاغه، خطبه 27.

2- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، ص 556 و 558؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 19، ص 29؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 24، ص 167.

3- نهج البلاغه، حکمت 209؛ سوره مبارکه قصص، آیه شریفه 5.

4- سوره مبارکه صاد، آیات شریفه 67 و 68.

وجود گرامی امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره این خبر عظیم می فرمایند:

«پروردگام را آیتی بزرگ تر از من و خبری عظیم تر از من نیست. ولی مردم از من اعراض می کنند.» (1)

حضرت درباره اعراض مردم از خود می فرمایند:

«خدایا، من این مردم را با پند و تذکرات مداوم خسته کردم و آن ها نیز مرا خسته نمودند. آن ها از من به ستوه آمده اند. من دل شکسته ام. به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما و به جای من بدتر از من را بر آن ها مسلط کن. خدایا، دل های آنان را آن چنان که نمک در آب حل می شود آب کن! به خدا سوگند! دوست داشتم به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی فراس بن غنم می داشتم.» (2)

حضرت در جای دیگری می فرمایند:

«لو وجدت أربعين ذوي عزم منهم لنا هضت القوم.» (3)

«اگر چهل نفر با اراده قوی از میان مردم می یافتم، قطعاً با قوم غاصب می جنگیدم.»

«لَا تُطِيعُونَ لِي أَمْرًا حَتَّى [تَكْشِفَ] تَكْشِفَ الْأُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ.» (4)

«شما فقط وقتی از من پیروی می کنید که کار از کار گذشته باشد.»

معاندان و منافقین حتی در زمانی که حضرت سعی در اجرای عدالت داشتند، مانع می شدند و برای حضرت مشکل ایجاد می کردند. زمانی که حضرت تصمیم بر عزل شریح از منصب قضاوت گرفتند، مردم کوفه در

ص: 135

1- تفسیر جامع، ج 6، ص 44؛ کافی، ج 1، ص 207.

2- نهج البلاغه، حکمت 25.

3- بحار الأنوار، ج 28، ص 313.

4- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 82.

مخالفت با این کار اظهار داشتند:

«اورا عزل مکن؛ زیرا عمر او را نصب کرده است! ما با تو بیعت کرده ایم تا چیزی از آنچه ابوبکر و عمر مقرر کرده اند تغییر ندهی.» (1)

همچنین می فرمایند:

«صَغَرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هَوْلِي.» (2)

«منزلت مرا کوچک شمردند و متحد شدند تا در خلافتی که مختص من بود، با من، به نزاع پردازند.»

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ وَلَدْتَنِي أُمِّي.» (3)

«از روزی که از مادر متولد شدم همواره به من ستم شده است.»

یا در جایی دیگر می فرمایند:

«مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ.» (4)

«از زمانی که پیامبر از دنیا رفت به من ستم شده است.»

یا فرمودند:

«كُنْتُ أَرَى أَنَّ الْوَالِيَّ يَظْلِمُ الرَّعِيَّةَ، فَإِذَا الرَّعِيَّةُ تَظْلِمُ الْوَالِيَّ.» (5)

«می دیدم که والی بر مردم ستم می کند؛ اما اکنون می بینم که مردم به والی ظلم روا می دارند.»

ص: 136

1- تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 2، ص 83؛ رمز ظهور، ص 28.

2- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 246.

3- بحار الأنوار، ج 67، ص 228.

4- بحار الأنوار، ج 33، ص 143.

5- ترجمه میزان الحکمه، ج 1، ص 286.

نمونه ای از عدالت

پس از آن که حضرت به اصرار فراوان مردم حکومت را به دست گرفتند، مردم دوباره نفاق را در پیش گرفتند و انواع اذیت ها را برای جلوگیری از پیشرفت عدالت انجام دادند.

آری، چون وجود مقدسش را به میدان کشیدند و نتوانستند متحمل عدالتش شوند، دورش را خالی کرده و سپس از پشت با خنجر بر قلب نازنیش حمله کردند. ایشان در خطبه ای این چنین اظهار درد و غصه نمودند:

«به اطرافم نگریستم. دیدم نه یآوری دارم و نه کسی از من دفاع و حمایت می کند. پس شکیبایی ورزیدم. کاری که دردناک تر از فرورفتن تیزی شمشیر در قلب است.» (1)

آن حضرت در خطبه ای روش حکومت شان را این چنین بیان فرمودند:

«لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النَّسَاءَ وَ تَفَرَّقَ فِي الْبُلْدَانِ لَرَدَدْتُهُ عَلَى أَهْلِهِ فَإِنَّ فِي الْحَقِّ وَالْعَدْلِ لَكُمْ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ بِهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ بِهِ أَصْبَقُ.» (2)

«به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را در هر جایی که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می گردانم. گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است و آن کس که عدالت بر او گران آید تحمل ستم برای او سخت تر است.»

در یکی از شب ها کنیز حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رواندازی را به آن

ص: 137

1- نهج البلاغه، خطبه 217.

2- دعائم الإسلام، ج 1، ص 396؛ شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، ج 1، ص 373؛ مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام) ابن شهر آشوب، ج 2، ص 110.

بزرگوار داد تا حضرت خودشان را گرم نگاه دارند. حضرت فرمودند که این قطیفه چیست؟ کنیز عرض کرد که از قطیفه های بیت المال است. حضرت آن را نپذیرفتند و فرمودند که بقیه شب را با سرما می گذرانیم. (1)

در تقسیم غنائم به دست امیرالمؤمنین در یکی از جنگ ها، بعضی از اصحاب نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتند و شکایت کردند. حضرت به دفاع از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرداختند و فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَشْكُوا عَلَيَّ فَإِنَّ اللَّهَ إِنَّهُ لَخَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ.» (2)

«ای مردم، از علی شکایت نکنید. به خدا قسم که او در ذات خداوند و در راه خدا خشن است.»

جابر بن عبد الله تعریف می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خالد بن ولید را به عنوان سرپرست زکات بنی مصطلق که طایفه ای از خزاعه بودند فرستاد. میان او و آن طایفه در جاهلیت کینه ای بود. پس خالد به آنان تاخت و چند تن شان را کشت و اموالشان را برداشت. چون پیامبر شنیدند که او چه کاری کرده است، فرمودند که خداوند، من از آنچه خالد کرده است به درگاه تو بیزاری می جویم. آن گاه علی بن ابی طالب (علیه السلام) را با اموالی به سوی بنی مصطلق فرستادند و به ایشان فرمان دادند که دیه مردان کشته شده شان را به آنان بپردازد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزد آن طایفه رفتند و دیه مردان کشته شده و اموال از کف رفته شان را به آنان پرداختند. اندکی از پولی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت داده بودند ماند. پس حضرت به آنان فرمودند که آیا چیزی از

ص: 138

1- بحار الأنوار، ج 41، ص 15.

2- بحار الأنوار، ج 41، ص 105.

وسایل و اموالتان گم شده است؟ آنان گفتند که فقط کاسه سگان مان را گم کرده ایم. حضرت هم باقی مانده آن مال را به آنان دادند و فرمودند که این هم بهای کاسه سگان تان و آن وسایلی که گم شدن شان را فراموش کرده اید! (1)

عمرو بن علا می گوید:

«أَنَّ عَقِيلًا لَمَّا سَأَلَ عَطَاءَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقِيمُ إِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَأَقَامَ فَلَمَّا صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْجُمُعَةَ قَالَ لِعَقِيلٍ مَا تَقُولُ فِيمَنْ حَانَ هَوْلَاءَ أَجْمَعِينَ قَالَ بِسَ الرَّجُلِ ذَلِكَ قَالَ فَأَنْتَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَحُونَ هَوْلَاءَ وَأُعْطِيكَ.» (2)

(زمانی که عقیل از برادرش، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مطالبه کمک نمود تا از بیت المال چیزی به او بدهند، حضرت به او فرمودند که تا روز جمعه اینجا بمان و اقامت کن. وقتی که حضرت نماز جمعه را اقامه کردند، به عقیل فرمودند که درباره شخصی که به همه این جمعیت شرکت کننده در نماز جمعه خیانت کند، چه می گویی؟ عقیل گفت که می گویم بد مردی است. حضرت فرمودند که توبه من دستور می دهی تا به تمام مسلمانان خیانت کنم و از بیت المال چیزی به تو بدهم؟)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«رُفِعَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ رَجُلٌ مُسَدِّمٌ اشْتَرَى أَرْضًا مِنْ أَرْضِي الْخَرَجِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع - لَهُ مَا لَنَا وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْنَا مُسْلِمًا كَانَ أَوْ كَافِرًا لَهُ مَا لِأَهْلِ اللَّهِ

ص: 139

1- ترجمه امالی طوسی، ج 2، ص 253.

2- بحار الأنوار، ج 41، ص 114.

وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْهِمْ» (1)

«مرد مسلمانی را که زمینی از زمین های خراج را خریده بود را برای داوری نزد امیر مؤمنان (علیه السلام) بردند. امام فرمودند که سود او و سود ما و زیان او و زیان ما یکی است. چه مسلمان باشد، چه کافر. اگر چیزی برای مسلمان سود دارد برای غیر مسلمان هم دارد و اگر چیزی برای مسلمان زیان دارد برای غیر مسلمان هم دارد.»

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«أَنْ عَلِيًّا عَضَمَنَ رَجُلًا أَصَابَ خِنْزِيرًا لِنَصْرَانِي.» (2)

«علی (علیه السلام) کسی را که به خوک فردی نصرانی صدمه زده بود، مجبور به پرداخت غرامت فرمود.»

عدالت آن حضرت آن قدر برافراشته شده بود که حتی حکما نیز از اجرای عدالتش مصون نبودند. حضرت در قضیه شگت انگیزی خطاب به قاضی بزرگ بصره که از عالمان و سخن دانان بزرگ مکتب بود، فرمودند:

«إِنِّي رَأَيْتُ كَلَامَكَ يَعْلُو كَلَامَ حَضَمِكَ.» (3)

«تورا عزل کردم؛ چون دیدم که در برابر متهم صدایت را بلند می کنی.»

اکنون چون بحث عدالت پیش آمد برای مزین نمودن این بخش، احادیثی چند از کتاب "خورشید اسلام چگونه درخشید"، تألیف مرحوم حاج باقر علم الهدی را متذکر می شویم:

«مردی از قبیله خثعم امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را دید که نان را با

ص: 140

1- وسائل الشیعة، ج 15، ص 157.

2- وسائل الشیعة، ج 29، ص 262.

3- مستدرک الوسائل، ج 17، ص 359.

سبزی و سرکه می خوردند. به آن دو گفت که آیا شما چنین غذایی را می خورید، در حالی که بیت المال در اختیار شماست؟ فرمودند که تو از حضرت امیرالمؤمنین غافل هستی. (1)

علی بن ابی رافع می گوید که من کاتب و نویسنده بیت المال حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) بودم. در بیت المال گردن بندی از لؤلؤ وجود داشت که در روز جنگ بصره به دست آمده بود. روزی دختر حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) کسی را پیش من فرستاد و به من گفت که شنیده ام در بیت المال حضرت امیرمؤمنان گردن بندی از لؤلؤ وجود دارد و آن در اختیار تو می باشد. دوست دارم که آن را به عنوان امانت به من بدهی. ضمانت آن هم به عهده من می باشد تا در ایام عید قربان خودم را به آن زینت دهم. علی بن ابی رافع می گوید که کسی را نزد او فرستادم و گفتم که ای دختر علی، گردن بند را به عنوان عاریه ای که ضمان آن به عهده تو باشد در اختیار قرار می دهم. ایشان هم گفت که آری، امانتی که ضمان آور باشد و پس از سه روز آن را به تو برگردانم. علی بن ابی رافع می گوید که من گردن بند را به او دادم. وقتی حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) گردن بند را بر گردن او دیدند آن را شناختند و به دخترشان فرمودند که این گردن بند از کجا به دست تو رسیده است؟ ایشان گفت که از ابن ابی رافع، خازن بیت المال، به عنوان عاریه گرفته ام تا در روز عید خود را با آن زینت کنم و سپس به او برگردانم. ابن ابی رافع می گوید که حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) کسی را به دنبال

ص: 141

1- مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب، ج 2، ص 108؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 41، ص 113.

من فرستادند و من هم خدمت آن حضرت مشرف شدم و به من فرمودند که ای ابن ابی رافع، آیا به مسلمین خیانت می کنی؟ به ایشان گفتم که به خدا پناه می برم از این که به مسلمین خیانت کنم.

حضرت فرمودند که پس چگونه گردن بندی را که در بیت المال مسلمین بود بدون اجازه من و رضایت مسلمان ها به دخترم امانت دادی؟ گفتم که یا امیر مؤمنان، او دختر شماس است و از من خواست که آن را به عنوان عاریه به او بدهم تا خودش را زینت کند. من هم گردن بند را به عنوان عاریه ای که ضمان آور است و پس از سه روز به بیت المال رد کند به او دادم و از مال خود ضامن آن شدم. من متعهد می باشم که آن را به بیت المال برگردانم. حضرت فرمودند که همین امروز آن را برگردان و برحذر باش از این که دومرتبه مانند این کار از تو سر بزند که گرفتار عقوبت من خواهی شد.

سپس فرمودند که اگر دختر من آن را به عنوان عاریه مضمونه نگرفته بود، اولین زن هاشمی می شد که دستش به جرم سرقت قطع می گردد. این تهدید حضرت امیر مؤمنان به گوش دخترشان رسید. وی به پدرش عرض کرد که ای امیر مؤمنان، من دختر شما هستم و پاره تن شما به حساب می آیم. پس چه کسی سزاوارتر از من به پوشیدن آن می باشد؟ حضرت به او فرمودند که ای دختر علی بن ابی طالب، خودت را از حق دور مکن و از حق فاصله مگیر. آیا تمام زنان مهاجرین در این عید خودشان را به مثل این گردن بند زینت می کنند؟ سپس آن را از دخترشان گرفتند و به بیت المال

کیست آن کسی که بتواند در زندگی شخصی خود تا این مقدار عدالت را رعایت کند؟

انسانی با نزدیک ترین افراد خویش با چنین قاطعیتی برخورد می کند، قهراً در زمینه تربیت دیگران و جلوگیری از سوء استفاده آنان نیز موفق خواهد بود.

زادان می گوید که روزی قنبر ظرف هایی را که از طلا و نقره ساخته شده بودند در میدان شهر خدمت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آورد و گفت که شما همه چیز را تقسیم کرده اید. من هم این ها را برای خود شما مخفی کرده بودم.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند که وای بر تو. دوست داری آتش به خانه من بیفکنی؟ سپس حضرت شعری به این مضمون خواندند:

«این اموال چیزی است که به دست من رسیده است و برگزیده آن ها در میان اموال است.

و هر کس چیزی به دست آورد دستش را به سوی دهانش خواهد برد.»

این سخن کنایه از آن دارد که هر کس چیزی به دست آورد برگزیده آن را برای خود اختیار می کند؛ ولی من برگزیده اموال را در میان آن ها می گذارم و چیزی از آن را بر نمی دارم. (2)

کنیز حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نام «ام عثمان» می گوید که در میدان

ص: 143

1- بحار الأنوار، ج 40، ص 337.

2- بحار الأنوار، ج 41، ص 113.

کوفه به خدمت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشرف شدم. در مقابل ایشان دسته گلی بود. گفتم که ای امیرالمؤمنین، از این دسته گل مقداری به من ببخشید تا با آن برای دخترم گردن بندی درست کنم.

حضرت فرمودند که این يك درهم را بگیر و برای خودت از بازار، گل تهیه کن. این گل های خوشبو ملك همه مسلمین است. صبر کن تا من از سهمیه خویش به دختری گردن بندی ببخشم. (1)

عبدالله بن زمعه از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مالی را از بیت المال طلب کرد. حضرت فرمودند که این امکانات نه مال من است و نه مال تو؛ بلکه ملك همه مسلمین و غنائم جنگی می باشد. آن ها اموالی هستند که مسلمانان با شمشیر به دست آورده اند. پس اگر تو نیز همراه آن ها در جنگ ها شرکت کرده ای برای تو هم به مانند بهره آن ها خواهد بود. در غیر این صورت، آنچه مسلمان ها با دست خود تحصیل کرده اند سزاوار دیگران نیست. (2)

عاصم بن میثم خدمت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شرفیاب شد. حضرت در حال تقسیم اموال بودند. عاصم گفت که ای امیرالمؤمنین، من پیرمردی هستم با سنّ و سال زیاد که راه رفتن برایم دشوار شده است. به من کمکی بکن. حضرت فرمودند:

«به خدا قسم که این اموال از دست رنج من و ارث پدرم نیست؛ بلکه امانتی است که من آن را نگهداری می کنم. خدا رحمت کند کسی را که

ص: 144

1- بحار الأنوار، ج 41، ص 115.

2- بحار الأنوار، ج 41، ص 115.

به پیرمردی کهن سال که تلاش و راه رفتن برای وی مشکل است کمک کند.» (1)

اکنون خردمندان را به داوری طلبیده و از اندیشمندان دقت بیشتری را تقاضا داریم تا بررسی کنند و بگویند که آیا حفظ کننده امانت با کسی که آن را تاراج می کند برابر است؟

بکرین عیسی می گوید که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«ای مردم کوفه، اگر از نزد شما رفتم و غیر از مرکب و آن چیزی که بر او افکنده ام و این غلامم، چیزی را به همراه خود بردم، به شما خیانت کرده ام.» (2)

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست مبارك خود را بر شکم خویش می گذاشتند و می فرمودند:

«قسم به آن کسی که دانه را شکافت و گیاه را از زمین رویانید و پدیده ها را ایجاد کرد، این ظرفی که من در اختیار دارم (مراد حضرت از ظرف معده ایشان است) هرگز کمترین چیزی از خیانت را در خودش جای نخواهد داد و هر آینه از این دنیا در حالی خارج خواهم شد که گرسنه باشم.» (3)

حضرت در خطبه ای که در روز دوم خلافت ایراد کردند فرمودند:

«إِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ مِّنْكُمْ لِي مَا لَكُمْ وَعَلَيَّ مَا عَلَيْكُمْ.» (4)

«همانا من نیز یکی از شمایم. هر حقی که برای شماست برای من هم هست و هر وظیفه ای که بر شماست بر من نیز هست.»

ص: 145

1- بحار الأنوار، ج 41، ص 115.

2- بحار الأنوار، ج 34، ص 356.

3- بحار الأنوار، ج 34، ص 356.

4- بحار الأنوار، ج 32، ص 17.

شخصی از حضرت تقاضای کمک نمود. حضرت دستور دادند که هزار درهم به او بدهند. خدمتکار حضرت سؤال کرد که از طلا بدهم یا نقره. حضرت فرمودند که هرکدام برای او مفیدتر است؛ زیرا طلا و نقره نزد من سنگی بیش نیست. (1)

مصارف شخصی حضرت، حتی در زمان حکومت ظاهری ایشان، از محصولات ایشان در سرزمین «یَنْبُع» که ملک آن حضرت بود، می رسید. حضرت مردم را با نان و گوشت اطعام می کردند و خودشان نان با روغن زیتون می خوردند و غذای خود را با خرما تکمیل می کردند.

با این اوصاف امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«أَنَّ عَلِيًّا عَاقَبَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ.» (2)

«علی (علیه السلام) با دست رنج خود هزار برده را آزاد کرد.»

آیا کسی که گوشه ای از عدالت و امانت او را این چنین می توان ترسیم کرد برای زمام داری شایسته است یا کسانی که غاصبانه متصدی منصب خلافت شده و اموال مردم را چپاول می کردند؟

حضرت در خطبه ای برای احقاق حق مظلومان چنین می فرماید:

«به خدا سوگند که داد ستمدیده را از ظالم بستانم و مهار ستمگر، هرچند که تمایل نداشته باشد، را بگیرم و به آبشخور حق وارد سازم.»

سپس به تنهایی و بدون یاورانی هم عقیده و مؤمن زمام حکومت را برای برقراری عدالت به دست گرفته و به پیش می بردند. حضرت تنهایی خویش

ص: 146

1- بحار الأنوار، ج 41، ص 32.

2- بحار الأنوار، ج 41، ص 43.

را در عرصه اجرای عدالت این چنین بیان می فرمایند:

«آن گاه که همه از ترس سست شدند و کنار کشیدند، من قیام کردم و آن هنگامی که همه خود را پنهان کردند، من آشکارا به میدان آمدم. در زمانی که همه لب فروبستند، من سخن گفتم و در آن وقتی که همه باز ایستادند، من با راهنمایی نور خدا به راه افتادم. در مقام حرف و شعار صدایم از همه آهسته تر بود؛ اما در عمل برتر و پیشتاز بودم.»

زمام امور را به دست گرفتم و جلوتر از همه پرواز کردم و پاداش سبقت در فضیلت ها را بردم. همانند کوهی که تندبادها آن را به حرکت در نمی آورد و طوفان ها آن را از جایی بر نمی کند. کسی نمی توانست عیبی در من بیابد و سخن چین جای عیب جویی در من نمی یافت. دلیل ترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم و نیرومندترین افراد در نظر من پست و ناتوان است تا حق را از او باز ستانم.» (1)

با این روحیه عدالت خواهانه و منصفانه بود که حضرت در زمان حکومت خویش توانستند پایین ترین قشر جامعه را بالا بیاورد و با سرافرازی بفرمایند:

«ما أَصْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدًا إِلَّا نَاعِمًا، إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنْزِلَةً لِيَأْكُلُ مِنَ الْبُرِّ وَيَجْلِسُ فِي الظِّلِّ وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ.» (2)

«همه مردم کوفه از رفاه برخوردار گردیدند؛ چون پایین ترین آن ها (یعنی فقیرترین افراد جامعه) نان گندم می خورد و سرپناه مناسب دارد و از آب سالم فرات می نوشد.»

البته سیره حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز همین گونه است؛ چراکه میراث دار

ص: 147

1- نهج البلاغه، خطبه 37.

2- بحار الأنوار، ج 40، ص 327.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره حکومت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می فرمایند:

«اوروش عادلانه در حکومت حق را به شما می نمایاند و کتاب خدا و سنت پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) را که تا آن روز متروک مانده، زنده می کند.» (1)

وقتی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای عدل و قسط و مساوات یاری طلبیدند، عده ای به جای کمک، در برابر ایشان شمشیر کشیدند. برخی نیز به ایشان پشت کردند. برای روشن شدن این مطلب خطبه ای که حضرت (علیه السلام) در آن از بی وفایی اصحاب می نالند را ملاحظه فرمایید:

«مُنِيْتُ بِمَنْ لَا يَطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلَا يَجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ لَا أَبَالِكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ أَمَا دِينَ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِيَّةَ تُحْمِسُكُمْ.» (2)

«گرفتار کسانی شده ام که چون امر می کنم فرمان نمی برند و چون آن ها را فرامی خوانم اجابت نمی کنند! ای مردم بی اصل و ریشه، در یاری پروردگارتان برای چه در انتظارید؟ آیا دینی و یا غیرتی ندارید که شما را به خشم وادارد؟ در میان شما به پاخاسته، فریاد می کشم و از شما یاری می خواهم؛ اما به سخنان من گوش نمی سپارید و فرمان مرا اطاعت نمی کنید.

تا آن پیامدهای ناگوار آشکار شدند، نه با شما می توان انتقام خونی را گرفت و نه با کمک شما می توان به هدف رسید. شما را به یاری برادرانتان می خوانم، مانند شتری که از درد بنالد فریاد سر می دهید یا همانند حیوانی که پشتش زخم باشد حرکتی نمی کنید. تنها گروه اندکی به سوی من آمدند که آن ها نیز ناتوان و مضطرب بودند. گویا

ص: 148

1- نهج البلاغة، حکمت 138.

2- نهج البلاغة، صبحي صالح، ص 81؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج 2، ص 300؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 34، ص 32 و 35.

آن ها را به سوی مرگ می کشانند و مرگ را با چشمانشان می نگرند. (1) ای مردم، هرگاه فرمان دادم اطاعت نکردید و هر زمان شما را دعوت کردم پاسخ ندادید. با کمک و عطایا شما را دعوت می کنم؛ ولی از اطراف من پراکنده می شوید.» (2)

حضرت هر کاری که می کردند محبت و عطایشان را با بی محبتی جواب می دادند. این مظلومیت از بدو تولد با وجود مقدسش پیوند خورده بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ وَلَدْتَنِي أُمِّي.» (3)

«همواره من از روزی که مادرم مرا زایید مظلوم بودم.»

و می فرمودند:

«شما را دعوت کردم؛ اما پاسخی ندادید و از اطرافم پراکنده شدید.»

ص: 149

1- نهج البلاغة، خطبه 339.

2- نهج البلاغة، صبحي صالح، ص 258؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج 10، ص 67؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 34، ص 85.

3- الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليهما السلام)، ابن شاذان القمي، ص 115؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 27، ص 62.

بی توجهی به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و فراموشی آن حضرت به منزله پراکنده شدن از اطراف آن حضرت است. در آن روز پاسخ به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نصرت ایشان، دست بردن به قبضه شمشیر بود و امروز دست به دعا برداشتن و زمینه تشریف فرمایی وجود مقدس حضرت مهدی (علیه السلام) را با نشر مسئله مهم انتظار، فراهم کردن است؛ چراکه هیچ عبادتی بافضیلت تر از این عبادت عظیم نیست که فرموده اند:

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ.» (1)

خداوند در قرآن می فرماید:

(وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ) (2)

«و آن کسی که راستی (دین حنیف اسلام) را آورد و آن کس که او را تصدیق کرد.»

کسی که دین اسلام را آورد رسول ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و کسی که ایشان را تصدیق کرد و اولین و بهترین مؤمن به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) لقب گرفت، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود.

سپس خداوند می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (3)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای خدا را پیشه کنید و همراه

ص: 150

1- كشف الغمة في معرفة الأئمة (عليهم السلام)، ج 2، ص 207؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 75، ص 208.

2- سورة مبارکه زمر، آیه شریفه 33.

3- سورة مبارکه توبه، آیه شریفه 119.

این آیه صراحتاً دستور می دهد که از خدا بترسید و با صادقین باشید. مصداق صادق در آیه قبل ذکر شد. بقیه صادقین هم که ذوات مقدس (علیهم السلام) هستند. حالا از آن صادقان فقط آخرین صادق باقی مانده است.

یادکردن از امام وقت غفلت از اساس دین تلقی می گردد. دینی که از همه ابعاد ظاهری کامل شده باشد ولی از معرفت و محبت به امام وقت بی بهره باشد مساوی با هلاکت است. به راستی که هر چیزی اثری دارد و اثر محبت به امام وقت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یاد نمودن آن عزیز و سوختن در فراقش است. اگر دوری از او دل مان را محزون نمی گرداند و گامی برای جستجویش بر نمی داریم و بستر تشریف فرمایی آن امام مظلوم را فراهم نمی سازیم، قطعاً دل مان از محبت ایشان خالی است؛ چراکه تشنه آب می طلبد و دل پر از محبت هم امام زمانش (علیه السلام) را خواهان است.

امام زمان (علیه السلام) بر اثر رأفتی که به شیعیان شان دارند همانند جد مظلومشان که یاری می طلبیدند از ما همراهی می خواهند. طبق ره نمود عمومی روایات شریف، مرحله ابتدایی یاری حضرت معرفت به نورانیت اوست.

دومین مرحله اجرای دستور «أَعِينُونَا بِالْوَرَعِ» است.

بنابراین لااقل برای رهایی خود از ظلمت نفس و وارد شدن به دنیای نورانی مهدویت و عبور از فتنه ها، با امام خود آشتی نماییم. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره این بلایا فرمودند:

«فتنه مردم را می سوزاند، همچنان که آتش هیزم را. و چنان نرمشان

می کند که آسیاب گندم یا جورا.» (1)

یقیناً و عده خداوند درباره کفران نعمت حق است. امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«عقوبت کفران نعمت سریع تر از همه گناهان دامن گیر انسان خواهد شد.»

آخرالزمان آستن بلاهاست و این غضب یا تصمیم الهی (2) بر سراسر کره خاکی سایه گسترانیده؛ چنانکه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«بر اثر نافرمانی و کفران نعمت ولایت پیامدهای ناگوار آشکار شده است.»

حضرت صدیقه (علیها السلام) در دفاع از حقوق امامش خطاب به همه مردم که کفران ولایت نموده بودند، فرمودند:

«شادمان باشید به شمشیرهای برنده و سلطه تجاوزگرانی ستمگر و خون خوار و هرج و مرجی فراگیر.»

باید برای در امان ماندن از بلاهای روزگار و رهایی از عذاب قبر و قیامت با امام وقت (علیه السلام) ارتباط قلبی ایجاد کرد. به فرمایش امام معصوم (علیه السلام) آیه ذیل اشاره به همین مطلب دارد:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (3)

«ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید و ایستادگی ورزید و رابطه برقرار کنید و از خدا ترس داشته باشید تا رستگار شوید.»

ص: 152

1- روضه کافی.

2- هر بلایی می تواند به دلیل غضب خداوند یا امتحان یا هر دو با هم باشد.

3- سوره مبارکه آل عمران، آیه شریفه 200.

امام محمد باقر (علیه السلام) درباره این آیه فرمودند:

«اصْبِرُوا عَلَىٰ آدَاءِ الْفَرَائِضِ وَصَابِرُوا عُدُوكُمْ وَرَابِطُوا إِمَامَكُمْ الْمُنْتَظَرَ.» (1)

«بر انجام واجبات صبر کنید و در برابر دشمنان ایستادگی داشته باشید و با امام زمانتان مرتبط شوید.»

پس با بصیرت و عقلی سلیم و قلبی منور می‌توان ندای یاری طلبیدن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را با گوش جان شنید. در حال حاضر که تمامی فضای کره خاکی را ظلمت و بدبختی فراگرفته است، این فرمایش گهربار حضرت راه گشای ماست:

«وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ.» (2)

«برای فرج من زیاد دعا کنید که گشایش امور شما در همین دعا است.»

امروزه آماده سازی بستر ظهور مولا- مهم ترین فعالیت است و برای انجام این مهم باید بسیار دعا کرد؛ چراکه تحقق امر ظهور به اراده خداوند متعال است و تحقق اراده خدا و برآورده شدن حاجات به دعا کردن بستگی دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبُؤْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» (3)

«رسولان خود را به سوی امت‌های قبل از تو فرستادیم و ایشان را به

ص: 153

1- الغيبة، نعمانی، ص 27 و ص 199؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 730؛ کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 3، ص 303؛ إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، ج 1، ص 56.

2- کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 485؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج 2، ص 272؛ الوافی، ج 2، ص 425؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 52، ص 92؛ إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب (علیه السلام)، ج 1، ص 381 و ص 391.

3- سورة مبارکه انعام، آیه شریفه 42.

دشواری گرفتار ساختیم که شاید به سوی ما بازگردند و تضرع و زاری کنند.»

سپس حق تعالی علت بی توجهی امت ها به دعاکردن را این چنین بیان می فرماید:

«به خاطر این که دل های ایشان سنگ شده و شیطان اعمالشان را بر ایشان زینت داده. پس چون پندهایی را که داده شده بود فراموش کردند، همه درها را برایشان گشودیم، به گونه ای که به آن شاد شدند. پس ناگهان ایشان را گرفتیم و در اندوه و بلا فرو ماندند.» (1)

امام باقر (علیه السلام) درباره اهمیت دعا فرمودند:

«مَا شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ.» (2)

«هیچ چیزی نزد خداوند متعال محبوب تر از درخواست از درگاه او نیست.»

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره سستی در دعا فرمودند:

«تَرَكَ الدُّعَاءَ مَعْصِيَةً.» (3)

«ترک دعا نافرمانی خداوند متعال است.»

تضرع و دعای هر مؤمنی در ظهور حضرت مؤثر است. اگر غیبت به مثابه طنابی محکم باشد، تضرع هر مؤمنی باعث از هم گسستن رشته ای از این طناب قطور خواهد شد؛ چراکه نزدیک شدن به زمان ظهور، طبق آیه ذیل، به یک معنا، به دست شیعیان است:

ص: 154

1- سورة مبارکه انعام، آیات شریفه 42 و 44.

2- الإختصاص، ص 228؛ كشف الغمة في معرفة الأئمة (عليهم السلام)، ج 2، ص 118؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 66، ص 393 و ج 75، ص 141 و ج 90، ص 292.

3- تنبيه الخواطر، ج 2، ص 120.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (1)

«همانا خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد، مگر آن که در خودشان تغییر ایجاد کنند.»

یکی از مصداق این آیه شریفه قوم حضرت موسی (علیه السلام) است که به فرمایش امام معصوم (علیه السلام) خالق یکتا به دلیل تضرع آنان، صد و هفتاد سال از چهارصد سال عذابی که برای شان مقرر فرموده بود را بخشید. (2)

امام صادق (علیه السلام) در این زمینه فرمودند:

«هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللَّهُ عَنَّا فَأَمَّا إِذَا لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَىٰ مُنْتَهَاهُ.» (3)

«اگر شما هم مانند آن قوم عمل کردید، بی تردید، خداوند فرج را می رساند و اگر چنین نکردید کار به آخرین حدّ خود خواهد رسید.»

منتهای ایمان فرج خواهی است و این مصداق آیه قرآن است:

(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (4)

پس از دست به دعا برداشتن است که از ظلمات غیبت به نور ظهور خواهیم رسید. در آن روز خدا به گونه ای بندگی خواهد شد که هیچ شرکی وجود نخواهد داشت:

ص: 155

1- سورة مبارکه رعد، آیه شریفه 11.

2- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 152.

3- تفسیر العیاشی، ج 2، ص 154؛ تفسیر الصافی، ج 2، ص 460؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 4، ص 118؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 5، ص 239؛ إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب (علیه السلام)، ج 1، ص 416.

4- سورة مبارکه بقره، آیه شریفه 257.

در جای دیگر در این باره چنین می فرمایند:

«اگر شیعیان با تضرع و ضجه و زاری فرج ما را بخواهند، خداوند فرج ما را می رساند؛ ولی اگر دست روی دست بگذارند، کار به نهایت خواهد رسید.» (2)

اگر امروزه مؤمنانی دل سوخته، از روی تفکری صحیح، نجات خویش را در ارتباط قلبی و دعا برای آمدن آن حضرت دیدند و تلاش وافر و خالصانه برای این دو امر نمودند، خوشا به حالشان؛ زیرا همان گونه که در زمان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) جناب سلمان، ابوذر، مقداد و... متقیان واقعی بودند، امروز نیز پارسایان و متقیان یاران امام زمان (علیه السلام) خواهند بود. در ذیل آیه شریفه (الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) (3) از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد که مراد از متقین و غیب چیست. حضرت فرمودند:

«مراد از متقین شیعیان حضرت علی (علیه السلام) می باشند و مراد از غیب حجت خدا، امام مهدی (علیه السلام)، است که غائب خواهد شد و شاهدش فرمایش خداست که می فرماید 'می گویند چرا بر او آیتی از جانب خدا نیامد. بگو که غیب از آن خداست. پس منتظر باشید. من هم با شما منتظرم.'» (4)

پس متوجه می شویم که مراد خدا از آیه همان حجت خداست. (5)

ص: 156

1- سوره مبارکه نور، آیه شریفه 55.

2- بحار الأنوار، ج 52، ص 52.

3- سوره مبارکه بقره، آیات شریفه 1 تا 3.

4- سوره مبارکه یونس، آیه شریفه 20.

5- تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 31.

اشاره

چون در این کتاب به کرات از لزوم دعا برای تعجیل در فرج و مداومت بر آن سخن به میان آمده، به جاست توضیحی در خصوص حقیقت آن بیان شود. لذا عناصر اصلی تحقق این عمل عبادی ارزش مند در چند بند بیان می شود:

معرفت

ارزش هر عملی در محضر باری تعالی به میزان معرفت عبادت کننده بستگی دارد. معرفت آن چنان جایگاهی دارد که بدون آن اعتقاد به اصول دین مفهوم پیدا نمی کند و به همین جهت است که تقلید در اعتقادات جایز نیست و بر هر کسی واجب است که برای کسب معرفت به فراخور حال به دنبال تحصیل علم دین برود.

دعا عملی عبادی؛ بلکه هسته مرکزی عبادت به شمار می رود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دعا را مغز عبادت دانسته اند. حال اگر این دعا برای تعجیل در ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد، معرفت لازم برای دعا کردن بسیار مهم تر خواهد شد؛ چراکه هر کس بدون معرفت امام خود بمیرد به مرگ جاهلی مرده است.

بدیهی است که معرفت امام در شناخت اسم و نسب شریف ایشان خلاصه نمی شود؛ بلکه باید با تمسک به قرآن و تعالیم عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

و تزکیه نفس با مفاهیم نورانی ولایت و نقش امام در تکوین عالم آشنا شویم.

در نوشتارهای حقیر در این کتاب و کتاب "معرفت به نورانیت ولی عصر" تلاش بر این بوده تا با مدد قرآن و روایات تفسیری اهل بیت در جهت بیان این معرفت قدمی برداشته شود.

ظهور

هر اندازه به نور امام معرفت حاصل کنیم، به همان اندازه به فهم حقیقت ظهور نزدیک شده ایم. آنچه عموماً از ظهور در اذهان متبادر می شود به تشکیل حکومت جهانی و رفع تبعیض و استقرار عدالت اجتماعی مربوط است که البته چنین هم خواهد شد و این وعده الهی است که زمین را پر از عدل و قسط خواهد شد؛ لکن باید توجه داشت که ظلم عظیم شرک است و لذا محور اساسی ظهور آشکار شدن حقیقت توحید است که با رسیدن صبح و طلوع خورشید، تیرگی های شرک در همه انواع و ابعادش محو می شود. وجود مقدس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خورشیدی است که خداوند به واسطه او به موجودات حیات می بخشد.

او خورشید عالم وجود است که از نور خدا مشتق شده. ذات مقدس خداوند والاتر از آن است که برای مخلوق درک کردنی باشد؛ لذا خود را به وسیله این انوار نازل شده معرفی فرموده. چنانچه در زیارت جامعه کبیر خطاب به امام معصومی که او را زیارت می کنیم عرضه می داریم که هرکس شما را شناخت خدا را شناخته است.

ص: 158

حال خداوند به همه انبیا و اوصیاء وعده داده و در همه کتب آسمانی تصریح فرموده که سرانجام از این نور که کنه نور و حقیقت نور و غیب عوالم است پرده ای را کنار خواهد زد تا عقول کامل شده ظهور توحید را تماشا کنند.

وقتی که ظلم عظیم شرک با طیف وسیعش و در همه جهاتش نابود گردد، دیگر ظلم ها خود به خود از بین می روند؛ زیرا ظلم هم خانه شرک است و در دیار موحدین جایی ندارد. شیعه با چنین درکی از ظهور منتظر است.

انبیا و اوصیاء مشقت های بسیاری را تحمل کردند؛ ولی جز اقلیتی محدود، همگان، از حق روی گردان بودند. لذا امید این فرستادگان الهی به ظهور امامی است که ظهور او ظهور توحید است.

انتظار

هیچ توضیحی بهتر از خود کلمه انتظار نمی تواند مفهوم آن را بیان کند. هر چه وابستگی و نیاز به محبوب بیشتر باشد دلتنگی در انتظار شدیدتر می شود. طفلی که از سر غفلت دست پدر را رها کرده و گم شده یا بچه آهوایی که از مادرش جدا افتاده است، چگونه در اضطراب به سر می برد؟ قطعاً شیعیان واقعی در زمان غیبت از آن طفل بی پناه تر و از این بچه آهو در مانده تر هستند! این در صورتی است که به محبوب خود معرفت داشته باشند و وابستگی همه جانبه خود را به وجود مقدس او دریافته باشند.

با توجه به مراتب فوق وقتی معرفت صحیح به نورانیت امام و معنای ظهور حاصل شد، حالت انتظار قلب مؤمن را مضطرب می سازد. او با تمام وجود بیچارگی خود را در دوران غیبت لمس می کند و مانند هر مضطرب بیچاره ای دست به دعا بر می دارد و از درد هجران به درگاه خداوند زاری و استغاثه می نماید.

اگر درست توجه کنیم در می یابیم که در صورت تحقق بندهای فوق دو نتیجه فوق العاده ارزشمند به دست می آید: بصیرت چنین شیعه منتظری دائماً رو به کمال می رود؛ دژ دفاعی او در مقابل رخنه فتنه ها و شبهاتی که ایمانش را هدف گرفته اند روز به روز مستحکم تر می شود.

لذا حضرت در توقیع شریف خطاب به اسحاق بن یعقوب فرمودند که زیاد برای فرج دعا کنید؛ چون فرج شما در آن است.

غم بزرگ و دعای پیغمبران الهی

خداوند در حدیثی قدسی به حضرت داود می فرماید:

«ای داود، هرگاه خواستی به درگاه ما دعا کنی، مانند مادر فرزند مرده دست به دعا بردار.»

آنچه از ظاهر این حدیث قدسی فهمیده می شود این است که دعای شکسته و محزون به استجابت نزدیک است و اگر بخواهیم به این فهم سطحی اکتفا نکنیم و حداقل یک بطن از بطون بسیار آن را دریافت نماییم باید در آموزه های اهل بیت (علیهم السلام) و معیار ایشان در حدیث تدبّر کنیم؛ زیرا

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ.» (1)

«در قرائتی که در آن تدبر نباشد خیری نیست.»

حضرت داود (علیه السلام) داغ مقدسی را در دل داشته است که خدا به ایشان فرمان می دهد تا این داغ را وسیله ای برای تضرع به درگاه حق قرار دهد. روایات تفسیری هم بیان می فرمایند که انبیا و تمام ملائکه؛ بلکه همه کائنات غمی جانگدازتر از قتل مذبوح خداوند با لب تشنه در کنار فرات نداشته اند. این مضمونی است که با وجود تحریف صحف انبیای پیشین، در مأخذ باقی مانده آثار اهل کتاب به چشم می خورد.

کسی که داغ دار این مصیبت بزرگ باشد، تا حصول فرج آرام نمی گیرد و دعای برای فرج در صدر خواسته های او قرار دارد. این مصیب بزرگ که باید وسیله ای برای اجابت دعای فرج باشد، همان مصیبت سیدالشهدا (علیه السلام) است.

مفهوم انتظار و اقامه عزای امام حسین (علیه السلام)

باید مانند شخصی که در دریا در حال غرق شدن است دعا کنیم. این حالت هم فقط با یادآوری مصائب امام حسین (علیه السلام) در کربلا اتفاق می افتد. مؤید این مطلب فرمایش شخص گرامی امام عصر (علیه السلام) است که فرموده اند:

«برای مؤمنی که یادآور مصیبت های جدم، امام حسین (علیه السلام)، باشد و

ص: 161

1- اصول کافی، ج 1، ص 36.

سپس برای تعجیل فرج من دعا کند، دعا خواهم کرد.» (1)

باید بر مصیبتی گریست که حتی دورافتادن از آن مایه اشک و ناله و آه است:

«فَلَيْنُ أَخْرَتِي الدُّهُور... فَلَا تُدْبِتُكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَأُبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا.» (2)

«اگر روزگار مرا از تو دیرتر به عرصه وجود آورد و تقدیرات مرا از یاری تو باز داشت و من نتوانستم در جنگ با دشمن کینه توز تو شرکت کنم، هر صبح و شام برای تو ندبه سر می دهم و به جای اشک خون گریه می کنم.»

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مصیبت ما اهل بیت (علیهم السلام) مصیبت شیعیان ماست. آنان برای صدمات وارد شده بر ما گریان می شوند. با غم ما غمگین می شوند و با شادی ما شاد می گردد؛ پس ایشان با ما خواهند بود و از ما جدا نمی گردند.»

همچنین فرمودند:

«خدایا شیعیان ما از ما هستند. هر کس با یاد مصیبت ما گریان شود، خداوند او را عذاب نخواهد کرد.» (3)

موفق شدگان به دعا باید با دلی شکسته به راز و نیاز با پروردگار خود پردازند و خواستار تعجیل در امر ظهور باشند. چه نیکوست که هر روز حداقل دقایقی به یاد مصائب حضرت اباعبدالله (علیه السلام) و حضرت صدیقه (علیها السلام) اشک بریزیم. چه از طریق استماع روضه و چه از راه خواندن مقتل و

ص: 162

1- مکیال المکارم، ج 2، ص 75.

2- خصائص الحسینیة، ص 62؛ المزار الکبیر، ص 501؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 98، ص 238 و 320.

3- خصائص الحسینیة، ص 198؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 241.

اشعاری در این زمینه، باید دل را از اندوه مملو کرد و سپس با اشک های غلطان بر بدن های تکه تکه شده و بدون سرِ صیحه کرد.

باید از گریختن مخدرات و کودکان خردسال، با لبان خشکیده و جگرهای تشنه و قلب های پر از اندوه، اشک ریخت. همان زنان و کودکانی که:

«تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ حَرُورُ الْهَاجِرَاتِ...» (1)

«چهره های شان بر اثر گرما پوست انداخته بود و در بازار کوفه و شام سنگ باران شده بودند و در زندانی بدون سقف سکنی داده شده بودند.»

در این هنگام است که باید دست به دعا برداشت و فرج منتقم خون آل الله را از خدای متعال درخواست کرد.

بیاید برای عرض تسلیت و همدردی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خانه حزن حضرت رفته و با چشم دل مظلومه ای را که بر اثر ضرب و شتم دژخیمان، بی هوش، بر زمین افتاده را یاد کرده و با آه و ناله فریاد برآوریم:

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِيُؤْتِكَ الْفَرَجَ.»

حقیقت دعا برای ظهور مولای منتقم این است که دعا کننده عظمت مصیبت غیبت را درک کرده و با حالی پریشان و از سویدای دل و با اشکی جاری خواستار آمدن منتقم شود و بداند که وعده خدا حتمی است، چنان که خداوند در آیات شریفه قرآن می فرماید:

ص: 163

(ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (1)

«مرا بخوانید تا دعای تان را اجابت کنم.»

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِن قَبْلِهِمْ وَ لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (2)

«خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد. و سپس آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیم شان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند. هر کس پس از این به کفر گراید فاسق است.»

(وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُيْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (3)

«و خواستیم بر کسانی که در زمین به استضعاف و ظلم کشیده شده اند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و آن ها را وارث [زمین] کنیم.»

وعده خداوند حق است. بنابراین باید مانند مؤمنی واقعی دست به دعا

ص: 164

1- سورة مبارکه غافر، آیه شریفه 60.

2- سورة مبارکه نور، آیه شریفه 55.

3- سورة مبارکه قصص، آیه شریفه 5.

برداریم تا جزو هلاک شدگان نباشیم تا مولا (علیه السلام) در سرازیری قبر و صحرای محشر و عرصه حساب ما را شفاعت نماید.

حقیقت انتظار

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

«وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنْ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَقَّعَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ.» (1)

«به خدا سوگند، او غیبتی می کند که فقط ثابت قدمان در راه امامت و دعاگویان برای تعجیل در فرج او در امان خواهند ماند.»

خداوند در قرآن می فرماید:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (2)

«ای فرزندان آدم، آیا با شما عهد نکردم که شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است؟ و مرا بپرستید که این راه مستقیم است؟»

حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) همان میثاقی است که خداوند از ما گرفته و بر آن تأکید نموده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ.» (3)

ص: 165

1- الامالی، صدوق، ص 1؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 384؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 52، ص 24.

2- سورة مبارکه یس، آیات شریفه 60 و 61.

3- بخشی از زیارت آل یاسین؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج، طبرسی، ج 2، ص 493؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 53، ص 171.

در این عصر نیز خداوند متعال اعمال بندگان را بر حسب میزان ارتباط قلبی بندگان با حجتشان ارزش می دهد؛ زیرا امام (علیه السلام) طریق الی الله است و برای رسیدن به قرب و لقاء الله باید از این در وارد شد.

هر مؤمنی که آینه وجودش بیشتر در برابر تابش نور پرفروغ مهدویت قرار گیرد، فیوضات بیشتری نیز در آینه وجودش جای خواهد گرفت. اگر کسی آینه وجودش را با تزئینات و زیورآلات زیبا جلوه دهد ولی صفحه آن غبار آلود باشد، نمی تواند در جذب نور آفتاب وجود امام (علیه السلام) موفق باشد. اگر انسانی ظاهر خود را به زیورآلات بیاراید، این کار هیچ تأثیری در ارزش گذاری روزه، نماز، علم و شرافت او ندارد. دقیقاً مانند کسی که اعمال صالح را انجام می دهد ولی قلبش از انتظار امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خالی باشد

تقوا و اعمال صالح فقط زمانی قبول خواهند شد که از گل عبودیت مؤمن، عطر دل انگیز مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) استشمام گردد. امام صادق (علیه السلام) فرموده اند:

«مِنْكُمْ وَاللَّهُ يَقْبَلُ وَلَكُمْ وَاللَّهُ يَغْفِرُ» (1)

«به خدا قسم فقط اعمال شما پذیرفته می گردد. به خدا قسم حق تعالی فقط شما را می آمرزد.»

زنده کردن افکار جامعه و روحیه دادن به مؤمنین و سوق دادن دل ها به سوی امام مظلوم واجب است. در این راستا برای تقویت روحیه دین داری در شیعیان، با نقل ایشارگری یکی از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) این مجموعه را زینت خواهیم بخشید. جناب ابی رافع جریان زیبایی را نقل فرموده اند:

ص: 166

1- اصول کافی، ج 3، ص 131؛ الوافی، ج 24، ص 251؛ مدینه معجز الأئمة الإثني عشر (عليهم السلام)، ج 3، ص 109؛ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، ج 13، ص 290؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 6، ص 197.

«چون مردم پس از کشته شدن عثمان با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت نمودند و طلحه و زبیر خروج کردند و مرتد شدند، فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به یاد آمد. از همین رو خانه و باغی را که در مدینه داشتم فروختم و با فرزندان خود از شهر خویش بیرون رفتم تا در رکاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشغول جهاد با دشمنان شوم؛ ولی محضر آن جناب را درک نکردم تا از بصره به کوفه وارد شدند. بعد به جنگ صفین و جنگ خوارج و نهر روان رفته و در رکاب آن حضرت قتال می نمودم تا شهید شوم. تا این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کوفه شهید شدند و من به مدینه برگشتم، در حالی که نه مالی داشتم و نه خانه ای. امام حسن (علیه السلام) خانه ای از خانه های حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مقداری از زمین های ینبوع را به من عطا نمودند تا با خانواده ام در آن جا سکونت نمایم.» (1)

عشق به امام آتشی است که همه آلودگی های وجود را به صفا و نورانیت مبدل می سازد:

«روزی تعدادی از مردم یمن حضور پیغمبر گرامی (علیه السلام) شرفیاب شدند. آن حضرت درباره آن ها فرمودند که اینان مردمی هستند با ایمانی ثابت و قلبی رقیق و از همین مردم گروهی در حدود هفتاد هزار نفر شمشیر زن مسلح از یمن بیرون می آیند و به یاری جانشین من می شتابند. سپس پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) شروع به تعریف و تمجید وصی خود پرداختند. آن ها عرضه داشتند که اشتیاق شدیدی به شناسایی وصی شما داریم. او را معرفی بفرمایید.

حضرت فرمودند که اگر کسی با قلبی سلیم و بصیرتی نافذ به سوی او نظر کند، همان طور که مرا به عنوان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می شناسد، او را نیز خواهد شناخت. برخیزید و به جمع حاضرین نظاره نمایید. هر کس در قلب شما اثر گذاشت و دل شما را به سوی خویش جلب نمود، وصی من

ص: 167

1- تفسیر جامع، ج 2، ص 287؛ تفسیر برهان، ج 1، ص 481.

است؛ زیرا خداوند دل های گروهی از مردم را به سوی او و خاندانش می کشاند. سپس حضرت فرمودند که بار خدایا، تو دل های گروهی از مردم را به سوی آنان مایل گردان. (1)

سپس نمایندگانی از طرف طوایف در میان صفوف اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تفحص پرداختند. همین که به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیدند توقف کرده و گفتند که دل های ما به این شخص متمایل شده است. پس دست مبارک حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفته و به نزد پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند و عرضه داشتند که به گمان ما وصی شما این بزرگوار می باشد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که به خدا قسم شما نخبه پاکیزگان و بندگان خدا هستید که پیش از معرفی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وصی اش را شناختید. صدای آن ها به گریه بلند شد و گفتند که ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! ما در میان جمعیت نگریستم و تجسس نمودیم. دیدار هیچ یک از این افراد اثری که دیدار علی (علیه السلام) بر قلب ما داشت، نداشت. ما بی اختیار مجذوب دیدار او شدیم. قلوب ما از مشاهده جمالش به طیش افتاد. آرامش خاطری برای ما پدید آمد که گویا او پاره جگر ماست. سینه ما از محبت او لبریز شد. گویی او پدر ماست و ما فرزندان اویم. سپس پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) تأکید فرمودند که در ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پایدار بمانید.

جماعت مزبور با امیرالمؤمنین (علیه السلام) همراه شدند و در جنگ صفین در رکاب مولای شان شهید گشتند و بشارتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) راجع به شهادت و بهشتی شدن آنان داده بودند به وقوع پیوست. (2)

ص: 168

1- سوره مبارکه ابراهیم، آیه شریفه 37.

2- تفسیر جامع، ج 5، ص 33؛ غیبت نعمانی، ص 39.

کسانی که این چنین به مولای خویش ارادت و محبت بورزند قطعاً به برکت امامشان آمرزیده و سعادت مند خواهند شد. آنان مصداق روایتی هستند که در ذیل آیه شریف (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيمًا) (1)؛ «تا خداوند برای تو گناه گذشته و آینده ات را ببامرزد و نعمت خود را بر تو به حد کمال برساند و تو را به راه راست هدایت کند.» نقل شده است. جناب مفضل روایت کرده است که شخصی از امام صادق (علیه السلام) معنای این آیه را پرسید. حضرت فرمودند:

«به خدا سوگند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خیال گناهی را هم فکر نمی کرد؛ لکن خداوند ضمانت نمود که گناهان شیعیان حضرت علی (علیه السلام) را، چه گناهان پیش از نزول این آیه و چه بعد از آن را، ببامرزد.»

در روایتی دیگر نیز پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«یا علی (علیه السلام)، پروردگار گناهان شیعیان را بر من حمل نمود و پس از آن تمام آن ها را می آمرزد. معنای آیه فوق هم همین است.» (2)

محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با هیچ چیزی عوض و قیاس نمی شود. شیخ صدوق (رحمة الله) در کتاب "امالی" نقلی جالب دارد:

«شخصی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شد و عرض کرد که فلانی با یک سفر دریایی و با سرمایه کمی به چین رفت و خیلی زود برگشت و سود زیادی نصیب او گردید. آن قدر زیاد که خویشان و نزدیکان و دوستانش به او حسد ورزیدند.»

ص: 169

1- سورة مبارکه فتح، آیه شریفه 2.

2- تفسیر جامع، ج 6، ص 428؛ مجمع البیان، ج 5، ص 11.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که ثروت دنیا هرچه زیادت‌تر گردد برای صاحبش جز گرفتاری به بار نمی آورد. به دارندگان مال و ثروت غبطه نخورید. مگر آن‌هایی که ثروت خود را در راه خدا بخشش می‌کنند.

آیا به شما خبر ندهم از کسی که سرمایه اش از سرمایه رفیق شما کمتر بود و برگشت سرمایه اش خیلی سریع‌تر؟ و نگوییم از خوبی‌هایی که خدا برای او در خزانه‌های عرش الهی نگهداری می‌کند؟

آن مرد عرض کرد که او را به من معرفی کنید. حضرت فرمودند که به این شخصی که می‌آید نگاه کنید. وقتی نگاه کردند، دیدند مردی از انصار است و لباس‌هایی کهنه به تن دارد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که از این بنده خدا خوبی‌ها و طاعت‌هایی امروز بالا رفته که اگر بر اهل آسمان و زمین تقسیم شود، کمترین بهره هر یک از آن‌ها این است که گناهایش آمرزیده شود و داخل بهشت گردد. (1)

اصحاب تعجب نمودند و عرض کردند که ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! او چه کاری انجام داده است؟

حضرت فرمودند که از خودش سؤال کنید. کاری را که امروز انجام داده خواهد گفت. آن‌گاه همگی به او روی آوردند و گفتند که ای بنده خدا، بشارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گوارایت باد. امروز چه عملی انجام داده‌ای که برای تو مقدار پاداشی بسیار نوشته‌اند؟

آن مرد گفت که چون با تأخیر از خانه ام خارج شدم، دیدم که به قرارم نمی‌رسم. برای همین با خود گفتم که خوب است به جای آن به چهره دل‌ریا و نورانی علی بن ابی طالب (علیهما السلام) نگاه کنم؛ زیرا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده بودم که نگاه کردن به چهره علی (علیه السلام) عبادت است. (2)

ص: 170

1- الأمالی، صدوق، ص 362؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 38، ص 197.

2- الأمالی، صدوق، ص 362؛ تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة (علیهم السلام)، ص 828؛ بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 25، ص 324؛ کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 14، ص 522.

در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که آری، به خدا قسم که این کار عبادتی با ارزش است. (1) تو از خانه بیرون آمدی تا دیناری برای مخارج عائله ات به دست آوری؛ ولی آن مال از دستت رفت. با خود گفتی که به جای آن بروم به چهره علی (علیه السلام) نگاه کنم. تو در حالی که او را دوست داری و به فضائلش معتقدی این کار را انجام دادی. این برای تو بهتر از آن است که به اندازه دنیا طلای سرخ داشته باشی و آن را در راه خدا انفاق کنی. با هر نفسی که در مسیرت کشیده ای می توانی هزار نفر را شفاعت کنی و خدا هم با شفاعت تو آن ها را از آتش دوزخ نجات خواهد داد.» (2)

همچنین این ثواب ها برای کسی که به زیارت قبور مطهر اهل بیت برود برقرار است. چنان که فرموده اند:

«مَنْ زَارَنَا فِي مَمَاتِنَا فَكَأَنَّمَا زَارَنَا فِي حَيَاتِنَا.» (3)

«کسی که پس از وفات مان ما را زیارت کند، مانند کسی است که در حیات مان ما را زیارت نموده است.»

امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

«فَضْلُ زِيَارَةِ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ كَفَضْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ الْحُسَيْنِ ع.» (4)

ص: 171

-
- 1- الأمالي، صدوق، ص 362؛ بشارة المصطفى 9 لشيعة المرتضى (عليه السلام)، ج 2، ص 57؛ تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة (عليهم السلام)، ص 828؛ بحار الأنوار، چاپ بيروت، ج 38، ص 198؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 14، ص 522.
 - 2- القطرة، ج 1، ص 362؛ بحار الأنوار، ج 38، ص 197؛ تأويل الآيات، ج 2، ص 866.
 - 3- المزار الكبير، ابن المشهدي، 41؛ بحار الأنوار، چاپ بيروت، ج 97، ص 124؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 10، ص 183؛ جامع احاديث الشيعة، بروجردی، ج 12، ص 291.
 - 4- بحار الأنوار، ج 97، ص 262.

«برتری زیارت قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) همچون برتری امیرمؤمنان (علیه السلام) بر امام حسین (علیه السلام) است.»

مؤلف کتاب "القطره" می نویسد که بعضی از اساتید بزرگوار ما با حدیث شریف «نگاه کردن به ضریح مقدس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مستحب است.» فتوا داده اند.

اکنون ما به انتظار دیدن چهره نورانی و ملکوتی فرزند عزیزش، چشم به راه نشستیم تا شاید خداوند روزگاری را که همه انبیا و ائمه اطهار (علیهم السلام) در انتظارش حسرت به دل مانده اند و در شوق دیدار آن امام همام (علیه السلام) آه جانسوز از دل کشیده اند، در دوران ما قرار دهد و باران رحمت مهدویت (علیه السلام) را به باریدن آورد.

به امید آن روز فرخنده و در انتظار خبری مهم چشم به راه مانده ایم و هر روزه خواست ظهور حضرتش را از دل بر زبان جاری می سازیم و می گوییم:

اللهم عجل لوليك الفرج

اللهم عجل لوليك الفرج

اللهم عجل لوليك الفرج

اللهم عجل لوليك الفرج

اللهم عجل لوليك الفرج

1. کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، انتشارات اسوه، چاپ 11، سال 1389 ش.
2. بحار الأنوار، علامه مجلسی، محمد باقر، مؤسسة الوفاء بیروت لبنان، س 1404 هـ.ق.
3. کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، محمد بن علی بن حسین بابویه، انتشارات دار الکتب اسلامی قم، چاپ دوم.
4. البرهان، سیدهاشم بحرانی، دار المجتبی، قم، 1428 هـ.ق.
5. البرهان، الزرکشی (وفات 794)، جماعت عامه، سال چاپ: 1376 ش - 1957 م، دار إحياء الكتب العربية، عیسی البابی الحلبي و شرکائه.
6. مشارق الأنوار، حافظ رجب البرسی، ذوی القربی 1427 هـ.ق.
7. تأویل الآيات، سیدشرف الدین حسینی استرآبادی (940 هـ.ق)، جامعه مدرسین قم.
8. مشارق الأمان و لباب حقایق الايمان، حافظ برسی، رجب بن محمد، تاریخ تألیف: قرن 9 هـ.ق، تاریخ کتابت: قرن 13 هـ.ق، مشهد: سازمان کتابخانه ها و موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، 1390 ش.
9. اسرار آل محمد (علیهم السلام)، سلیم بن قیس هلالی، ترجمه اسماعیل زنجانی خوئی، انتشارات دلیل ما، چاپ 15، تابستان 1388 ش.

10. غاية المرام، شيخ مفلح الصميرى.
11. المحتضر، حلى، حسن بن سليمان، محقق: على اشرف، المكتبة الحيدرية، نجف اشرف.
12. كامل الزيارات، جعفر بن موسى بن قولويه قمى، انتشارات پیامبر حق.
13. تفسير قمى، على بن ابراهيم قمى.
14. مدينة المعاجز، سيدهاشم بحراني.
15. انوار نعمانية، سيدنعمت الله جزائرى، شركت چاپ تبريز.
16. كنز الفوائد، ابوالفتح كراچكى، انتشارات دار الذخائر قم، 1410 هـ.ق.
17. الوافى، ملا محسن فيض كاشانى، مكتب آقا اميرالمؤمنين (عليه السلام)، اصفهان.
18. بصائر الدرجات، حسين بن سليمان حلى، طبعة الاولى.
19. مجمع البحرين، فخرالدين طريعى، دفتر نشر فرهنگ اسلامى تهران، 1386 ش و 1406 هـ.ق.
20. إحقاق الحق (الأصل)، الشهيد نورالله التستري (وفات 1019).
21. تفسير حضرت امام حسن عسكرى (عليه السلام)، انتشارات مدرسة حضرت امام هادى (عليه السلام)، قم، چاپ اول.
22. امالى طوسى، شيخ طوسى (وفات 460 هـ.ق.)، انتشارات دار الثيقاف قم، 1414 هـ.ق.
23. منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة (خونى)، 21 جلدى، خونى، حبيب الله بن محمد هاشم، مكتبة الاسلامية، تهران.
24. منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة (راوندى)، 3 جلدى، قطب

راوندى، سعيد بن هبة الله، كتابخانه حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى، قم.

25. الغدير، علامه امينى، عبدالحسين احمد امين نجفى، يازده جلدى.

26. مجمع البيان، فضل بن حسن طبرسى، انتشارات ناصر خسرو، تهران 1406 هـ.ق.

27. البرهان، الزركشى (وفات 794)، جماعت عامه، سال چاپ: 1376 ش - 1957 م، دار إحياء الكتب العربية، عيسى البابى الحلبي و شركائه.

28. ارشاد، شيخ مفيد، محمد بن نعمان.

29. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ابوحامد عبد الحميد بن هبة الله بن محمد بن الحسين، بيروت.

30. فرائد الأصول، طبع جديد، 4 جلدى، انصارى، مرتضى بن محمد امين، مجمع الفكر الإسلامى، قم.

31. امالى صدوق، محمد بن على بن حسين بن بابويه، انتشارات كتابخانه اسلاميه.

32. الغيبة، شيخ الطائفة ابى محمد بن الحسن طوسى (وفات: 460 هـ.ق).

33. غيبت نعمانى، ابن ابى زينب نعمانى، دار الكتب الاسلامى، تهران، 1387 هـ.ق.

34. اختصاص، شيخ مفيد، محمد بن نعمان.

35. مجموعه ورام، ورام بن ابى قزاس، مكتبة فقيه، قم.

ص: 175

36. تفسیر عیاشی، ابونصر محمد بن مسعود بن عیاشی السلمی السمرقندی، مکتب علمیة اسلامی، تهران.
37. أسس التقوی لنیل جنة الماوی، کاشف الغطاء، علی، موسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف.
38. جنة الماوی، حسین بن محمد تقی نوری مازندرانی طبرسی، محدث نوری (متولد 14 دی 1217ش).
39. مکیال المکارم، موسوی، محمد تقی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ هشتم، 1388ش.
40. نور الثقلین، عبدالعلی بن جمعة الحویزی، موسسه مطبوعات اسماعیلیان، قم، 1415ه.ق.
41. بشارة الاسلام، سید مصطفی بن ابراهمی، کاظمی، مکتب مرتضویة، عراق.
42. القطرة، سیداحمد مستنبط، ترجمه محمد ظریف، نشر الماس نهم.
43. تفسیر جامع، حاج سیدابراهیم بروجردی، انتشارات انصار المهدی، چاپ اول، 1388ش.
44. جامعه در حرم اهل بیت (علیهم السلام)، شهیدی، ناصر، قم، تاریخ نشر: 25/12/1383.
45. جلوه قرآن و عترت در تفسیر صافی، محدث خراسانی، میرزا احمد، انتشارات مجمع ذخائر اسلامی، قم، چاپ 1384ش.
46. فاطمة الزهرا (علیها السلام)، گفتار علامه امینی.
47. اسرار موقیة، مجتهدی سیستانی، مرتضی، انتشارات نشر الماس،

چاپ ششم، 1385 ش.

48. مجموعه زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام)، حسین عمادزاده، تهران، تاریخ نشر: 16/7/1386.

49. حقوق از دیدگاه حضرت امام سجاد (علیه السلام)، مشایخی، قدرت الله، انتشارات انصاریان، چاپ سوم، قم،

385 ش.

50. الإمام علی علیه السلام فی آراء الخلفاء، فقیه ایمانی، مهدی، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم.

51. بانوی نمونه اسلام، امینی، ابراهیم، انتشارات نشر شفق، قم، چاپ 1372 ش.

52. محسن بن فاطمه (علیهما السلام)، مهدی فاطمی، چاپ دوم، 1386 ش.

53. چرا مرا آفریدند، حسن میلانی، انتشارات حضرت علی (علیه السلام)، چاپ اول، قم، 1384 ش.

54. نقش ائمه (علیهم السلام) در احیاء دین، علامه سیدمرتضی عسکری، ج 16، چاپ دوم، تهران، 1385 ش.

55. خصائص الحسینیة، آیت الله شوشتری، شیخ جعفر.

ص: 177

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

